آمریکا ۱۱

ویژه مسائل داخلی آمریکا

- نگاهی به سبک زندگی آمریکایی
- بررسی نقش و جایگاه مذهب در ایالات متحده آمریکا
- تی پارتی و مذهب
- بررسی جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده
- جنبش میلیشیا در ایالات متحده: اهداف، مبارزات و پیامدها
- اقلیت‌های سیاسی در ایالات متحده آمریکا
- بررسی پدیدهٔ مهاجرت و وضعیت مهاجران در ایالات متحده آمریکا
- بررسی تبعیض نژادی در آمریکا
- جرم، جنایت و تروریسم در ایالات متحده آمریکا



موسسه فرهنگی مطالعات
و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
تلفن: ۸۸۵۰۰۲۵۰
www.tisri.org
info@tisri.org

کتاب آمریکا (۱۱)

(ویژه مسائل داخلی آمریکا)

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۹۰

سرشناسه	: رسولی ثانی‌آبادی، الهام، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	: کتاب آمریکا (۱۱) (ویژه مسائل داخلی آمریکا)/ گردآوری و تدوین الهام رسولی ثانی‌آبادی؛ نظارت و اجرا مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران ـ معاونت پژوهشی.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۰ص.: مصور، جدول.
فروست	: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۳۴۶.
شابک	: ۶۰۰۰۰ ریال: ۳-۱۶۶-۵۲۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: سیاست نظامی – ایالات متحده
موضوع	: جنبش‌های اجتماعی – ایالات متحده
موضوع	: ایالات متحده
موضوع	: ایالات متحده – تاریخ
شناسه افزوده	: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. معاونت پژوهشی
شناسه افزوده	: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ۲ک‌۵ر/ UA۲۳
رده‌بندی دیویی	: ۳۵۵/۰۳۳۰۷۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۶۱۰۶۵۶



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۷ ـ ۸۸۷۵۶۲۰۳ نمابر: ۸۸۵۰۰۲۵۰

نشانی اینترنت:www.tisri.org **پست الکترونیک:** info@tisri.org

کتاب آمریکا (۱۱) (ویژه مسائل داخلی آمریکا)

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران - معاونت پژوهشی

گردآوری و تدوین: دکتر الهام رسولی ثانی‌آبادی

ویراستار: منیره آذری

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

نمونه‌خوان: ساقی پناهی‌نژاد

چاپ نخست: دی ماه ۱۳۹۰

چاپ و صحافی: باقری

کد بازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: 0EB3934

شابک: ۳ ـ ۱۶۶ ـ ۵۲۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

پیشگفتار

مروری بر متون فارسی موجود دربارهٔ ایالات متحده نشان می‌دهد در کنار آثار تاریخی‌ای که وقایع مهم داخلی یا خارجی این کشور را شرح می‌دهند، بیشتر این متون به سیاست خارجی و نقش این دولت در سیاست بین‌الملل اختصاص دارند و خوانندهٔ ایرانی را با مسائل داخلی، به‌ویژه مسائل اجتماعی آن آشنا نمی‌کنند. کتاب حاضر به‌منظور رفع این نقیصه، در نُه مقاله تهیه شده است:

مقالهٔ اول، با ارائهٔ چهرهٔ کلی از فرهنگ عینی جامعهٔ آمریکا نگاهی تقریباً جامع به سبک زندگی آمریکایی دارد و ویژگی‌های آن را با استفاده از شاخص‌های آماری تجزیه‌وتحلیل می‌کند. مقالهٔ دوم، نقش و جایگاه مذهب را در ایالات متحده بررسی می‌کند و پس از معرفی مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی، فضایی را ترسیم می‌کند که از نگرش کلی آمریکاییان به جایگاه مذهب در زندگی روزمره به‌وجود آمده است. در مقالهٔ سوم نیز رابطهٔ میان مذهب و جنبش تی پارتی در این کشور بیان می‌شود.

مقالهٔ چهارم، جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده را شرح می‌دهد و درپی پاسخ به چگونگی آغاز، تحول و تناسب آنها با وضعیت متغیر بیرونی است. مقالهٔ پنجم، جنبش میلیشیا، اهداف، مبارزات، و پیامدهای آن را بررسی می‌کند و درصدد است تا به چرایی اهمیت آن در جامعهٔ آمریکا و فرصت‌ها و

محدودیت‌های حاصل از فعالیت‌های آن برسد.

مقالهٔ ششم با موضوع اقلیت‌های سیاسی در آمریکا درخلال روشن کردن تصاویر انواع اقلیت‌های سیاسی، به‌سراغ جنبش نوین تی پارتی نیز می‌رود و آن را به‌عنوان یکی از جدیدترین و مهم‌ترین اقلیت‌های سیاسی این کشور واکاوی می‌کند.

مقالهٔ هفتم، به‌منظور بررسی پدیدهٔ مهاجرت و وضعیت مهاجران در ایالات متحده، تاریخچه، قوانین، و سیاست‌های مهاجرتی را شرح می‌دهد و برخی از مشکلات زندگی مهاجران را در این کشور بیان می‌کند.

در مقالهٔ هشتم، تبعیض نژادی در آمریکا و جنبه‌های مختلف تاریخی ـ اجتماعی آن بررسی می‌شود. مقالهٔ پایانی نیز جرم، جنایت، و تروریسم را در این کشور واکاوی می‌کند و ضمن بررسی مفهومی و سیر تاریخی تروریسم و گروه‌های تروریستی و بررسی کمّی و کیفی برخی جرائم در این کشور، آثار سوء چنین برداشت‌هایی را بر زندگی خصوصی و اجتماعی مردمش شرح می‌دهد.

امید است مجموعهٔ حاضر بتواند گامی کوچک، اما محکم در راستای شناخت کارشناسان کشورمان از پویایی‌های درون جامعهٔ آمریکا بردارد.

معاونت پژوهشی

مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی

ابرار معاصر تهران

فهرست مطالب

نگاهی به سبک زندگی آمریکایی

مجید بهستانی[1]

چکیده

هدف اصلی این پژوهش آن است که چهره‌ای کلی از فرهنگ عینی جامعهٔ آمریکا برای خوانندهٔ ایرانی به‌دست دهد؛ ازهمین‌رو، بعد از ارائهٔ تعاریف مربوط به سبک زندگی و توضیح و تبیین کارکردهای کلی آن، دربارهٔ شاخص‌های سبک زندگی در ایالات متحده ازجمله: ازدواج و خانواده، مصرف فرهنگی، مصرف غذایی و تفریحات مردم بحث می‌شود.

واژگان کلیدی: ایالات متحده آمریکا، سبک زندگی، مصرف فرهنگی، مصرف غذایی، ازدواج

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

روند غالب فرهنگی جهان مسئلهٔ جهانی شدن[1] است. تصور می‌شود که این منطق هم‌گراست،(۱) اما «واگرایی» و «اختصاصی شدن» روی دیگر چهرهٔ جهانی شدن بوده است. توجه جامعه‌شناسانه و مردم‌شناسانه به مفهومی به نام سبک زندگی نیز محصول همین منطق است؛ منطقی که با تکیه به همان امکانات و شرایطی که گسترش منطق مدرن را سامان می داد، درحال عرضه و مبارزه با رقیب خویش است.(۲) سبک زندگی یکی از مهم‌ترین نمودهای تنفس خرده‌گروه‌ها در عصر هم‌گرایی مدرن است.

ایالات متحده آمریکا، تقریباً برای همهٔ ایرانی‌ها پدیده‌ای قابل بررسی است. برخی آن را کعبهٔ آمال خود و برخی شیطان بزرگ می‌دانند؛ بعضی نیز بر ضرورت شناخت آن در نقش یکی از بزرگ‌ترین بازیگران بین‌المللی تأکید می‌کنند.

ازطرف‌دیگر، هدف این پژوهش این نیست که همانند برخی نخبگان ایرادات و نواقص فرهنگی آمریکا را بررسی کند(۳) و یا از درون سبک زندگی آمریکایی بازتاب ها و بازخوردهای سیاسی و امنیتی آن را دریابد، بلکه بر آن است که چهره‌ای کلی از فرهنگ عینی جامعهٔ آمریکا برای خوانندهٔ ایرانی به‌دست دهد؛ ازاین‌رو، جز به‌اشاره و کوتاه، چندان از رویکرد توصیفی خود فراتر نمی‌رود.

چرا به «سبک زندگی» مراجعه می‌کنیم؟

اگرچه در نگاه اول همهٔ انسان‌ها در جامعه‌ای واحد همانند هم زندگی می‌کنند،

1. Globalization

نگاه ژرف‌تر آشکار می‌کند که در دل آن فرهنگ بزرگ، خرده‌فرهنگ‌هایی وجود دارند که ضمن داشتن اشتراکاتی با فرهنگ کلی، در مواردی با آن متفاوتند: مثلاً در نوع غذاها و نحوهٔ تغذیه، ازدواج و فرزندآوری، تفریحات و کیفیت آنها، و... . هریک از این موارد در جلوی چشم هر بیننده‌ای ولو غیرمتخصص قرار دارد، اما در نگاه جامعه‌شناس یا مردم‌شناس معانی پردلالتی دارد. دلالت‌ها نشان می‌دهند که هر شخصی به کدام گروه هویتی، قومیتی، و دینی تعلق دارد و چگونه می‌اندیشد و رفتار می‌کند.

قابلیت پی بردن به معانی و دلالت‌های پنهانی مجموعه‌ای از رفتارها با نگاه علمی و منظم به آنها سبب شده است که از ابتدای قرن بیستم تعدادی از جامعه‌شناسان برای طبقه‌بندی گروه‌های مختلف اجتماعی به‌منظور درک و تبیین بهتر و ساده‌تر حیات اجتماعی، از مفهوم «سبک زندگی» استفاده کنند.[۴] درحالی‌که پس از شکل‌گیری جامعه‌شناسی و اقتصاد سیاسی مارکسیستی، مفهوم تولید و طبقات تولیدی مبنای تقسیمات جامعه شناختی و علوم اجتماعی قرار گرفته بود،[۵] با رشد جوامع صنعتی مدرن و متنوع شدن آداب و سلوک زندگی در تمام ابعاد آن، مفهوم «سبک زندگی» مبنای مصرف را برای تحلیل‌های جامعه‌شناختی جایگزین کرد و آن را بهترین مفهوم در تبیین شرایط جدید اجتماعی دانست.[۶]

از شرایط مدرن زندگی، قابلیت انسان ها به متفاوت شدن و متنوع زیستن بوده است.[۷] درحالی‌که افراد سعی دارند تا ازطریق نوع مصرف کردن در طبقه‌ای که در آنند یا می‌خواهند باشند خود را بازنمایند، در دل «سبک زندگی» خاصی جای می‌گیرند. این تلاش برای معرفی کردن خود در درون هویتی پسندیده، همانی است که عنصر فردگرای لیبرال زندگی مدرن را بازتولید می‌کند. «سبک‌های

زندگی» از درون جامعه‌ای بیرون آمد که به‌لحاظ فرهنگی کثرت‌گرا و به‌لحاظ اقتصادی دارای بازاری متنوع و کالاهای در دسترس عموم بود.[۸]

تعریف سبک زندگی

درحالی که سبک زندگی امر تحقیق اجتماعی را سهل کرده، بیان تعریفی متفق از آن هنوز دشوار است: زیمل آن را به برون داد و آفاقیت شخصیت درونی فرد محدود می کند، وبر آن را به الگوهای رفتاری حاکم بر یک گروه، و وبلن بُعدی از آن را تقلید از دیگران و روح جمعی، و بُعد دیگر را به معرفت و هویت شخصی فرد عودت می دهد.[۹] با هر تعریفی، آنچه مورد توافق عام قرار دارد این است که سبک زندگی به مجموعه ای از کلیهٔ رفتارها، انتخاب ها و کیفیت های ملموس زندگی روزمره اطلاق می شود که حداقل ظاهراً انتخابی، ارادی، مبتنی‌بر سلیقه و ذوق شخصی است.[۱۰]

کارکردهای سبک زندگی

برای سبک زندگی کارکردهای متنوعی آورده‌اند. به‌نظر لسلی و همکاران، بوردیو، و هیل هویت‌سازی، متمایزسازی، و انتساب به طبقه‌ای خاص از مهم‌ترین کارکردهایی است که در تقلید سبکی از زندگی دنبال می گردد.[۱۱] انسان ها با سبک زندگی و الگوی مصرف می کوشند شأن اجتماعی بیابند؛ اجتماعی که منزلت ها و شئون مختلفی را در درون ساختار خود بازسازی کرده است و افراد می کوشند از دل آن ساختار تعلق خود به منش و طبقه ای خاص (بیشتر فرهنگی تا اقتصادی) را بازنمایی کنند. نمادها و الگوی شرافت و سخافت در هر جامعه و خرده‌فرهنگی متفاوت و مختص به آن است.[۱۲]

افزون‌براین، سبک زندگی گویاترین و ملموس‌ترین شاخصه‌ها را دراختیار مشاهده‌گر می‌گذارد که گویای نظام ارزشی، بخش قابل رؤیت هویت جمعی و هویت فرهنگی حاکم بر هر جامعه است[۱۳] و بدین ترتیب، زمینهٔ تقویت بعد آفاقی تحقیق در علوم اجتماعی را هموار می‌سازد.

گفتنی است که یکی از مناقشه‌برانگیزترین گفت‌وگوهای فیلسوفان و عالمان علوم اجتماعی/ انسانی تمرکز بر روی مفاهیم این حوزه و معانی پردلالت آنهاست؛ مفاهیمی ازقبیل: طبقهٔ اجتماعی، توسعهٔ سیاسی، خودآگاهی طبقاتی، و حتی مفاهیم به‌ظاهر روشن‌تر و متفق‌القول‌تری مانند: آزادی و عدالت که اتفاقاً همواره تلاش برای توافق نظری بر روی همین موارد، از مهم‌ترین دلایل مناظرات فلسفی و نظری بوده است. این درحالی است که مردم در پاسخ به گویه‌های مربوط به سبک زندگی می‌توانند به‌راحتی شاخصه‌های آن را معنا کنند و جواب بدهند؛ سؤالاتی مانند: چند ساعت کار می‌کنند، چه لباسی می‌پوشند، چه غذایی و چگونه میل می‌کنند، چند عضو در خانواده دارند، و... .

کارکرد مثبت دیگر این است که این مفهوم این امکان را می‌دهد که پژوهشگر بتواند برخلاف رویکرد رفتارشناسی، با عبور از ظاهر رفتارها، معانی و دلالت‌های عمیق و پنهانی آنها را فهم کند و بدین‌ترتیب، برای سیاست‌گذار نیز به این کار می‌آید که جهت‌گیری و ذائقهٔ جامعهٔ خود را بهتر بشناسد.[۱۴] محققانِ سبک زندگی معمولاً آن را در «روش استفاده از کالاها»[۱۵] و در تمام اعمالی که نوعی اراده و انتخاب ذوقی و آزاد حضور دارد جست‌وجو می‌کنند. رفتارهای جنسی، علائق حرفه‌ای، نوع پوشش، علائق هنری و ادبی، علائق ورزشی، و به‌ویژه اوقات فراغت و تفریح از مهم‌ترین شاخصه‌های آن به‌شمار می‌آیند.[۱۶] اگرچه می‌توان شاخص‌های متعددی را برای دریافت سبک زندگی

استخراج کرد، من در این مقاله به تأسی از تحقیق قوم شناسانهٔ سیاوش قلی پور[۱۷] موارد زیر را جزو مداخل بررسی سبک زندگی آمریکایی انتخاب می کنم: مصرف فرهنگی (فیلم، موسیقی، لوح فشرده، تلویزیون، و...)، مصرف غذا (نوع غذا، وعده‌های غذایی، تشریفات خوردن، و محل غذا خوردن)، پوشاک، اوقات فراغت (نوع بازی یا ورزش، نوع ارتباط با دیگران، و نوع مراسم و جشن ها)، رفتار خانوادگی یا جنسی (مراسم ازدواج، سن ازدواج، انتخاب همسر، نام‌گذاری کودکان، و...)، دکوراسیون منزل، و مشارکت سیاسی.

شاخصه‌های سبک زندگی آمریکایی

ازآنجایی که سبک زندگی از تمایزات و تشخصات افراد و خرده‌فرهنگ‌ها در درون جوامع بزرگ‌تر نشئت می گیرد، سخن گفتن از مفهوم سبک زندگی آمریکایی امری مهمل می نماید؛ زیرا جامعهٔ آمریکا که در خشکی وسیع مابین دو اقیانوس قرار گرفته، اقوام و مهاجرانی از فرهنگ‌های متفاوت را پذیرفته است. بنابراین، شاید بهتر بود که از سبک‌های زندگی خرده‌قومیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف درون آمریکا نوشته می‌شد.

درعین‌حال، ایالات متحده در این سه قرنی که از عمرش می گذرد، به‌ویژه از نیمهٔ قرن بیستم به‌این‌سو نشان داده است که قابلیت هضم فرهنگ‌های مختلف را در خود و بازتولید آن را در فرهنگی کلی‌تر داشته است و شاید بتوان عنوان فرهنگ و سبک زندگی آمریکایی را به آن اطلاق کرد. این سبک زندگی برخلاف حضور فعال خرده‌فرهنگ‌ها، چهره‌ای کلی را نیز برای خود ساخته است.

شاخص هایی که در این مقاله به‌کار رفته‌اند، داده‌ها و تحلیل‌های مؤسسات آمارگیری و نظرسنجی معتبر در آمریکا یا برخی سایت‌های مرتبط در این زمینه‌اند.

ازدواج و خانواده در آمریکا

جامعهٔ آمریکا امروزه از انواع فرهنگ‌ها و قومیت‌ها شکل گرفته که چهرهٔ کلاژگونه‌ای به آن بخشیده است. درکل، چهار فرهنگ/ قومیت بیشترین کمیّت را در این کشور دارند: هیسپانیک‌ها، که تباری اسپانیایی یا مکزیکی دارند و عموماً خاستگاه آنها آمریکای لاتین است؛ آفریقایی‌تبارها و آسیایی‌تبارها نیز در کنار سفیدپوستان آمریکایی اصیل، سه قومیت دیگر را تشکیل می‌دهند. البته باید گفت که تفاوت اصالت گروه اخیر با موارد قبلی در اقامت طولانی‌تر در آمریکا، درحد دو یا سه نسل است. این بدان سبب است که کشور آمریکا اساساً با مهاجرت شکل گرفته است و جمعیت بومی اصیل آن عموماً بومیان سرخ‌پوستی بودند که استعمارگران آنها را نسل‌کشی کردند.

از مهم‌ترین شاخص‌های فهم سبک زندگی، رفتار خانوادگی است. منظور از آن نوع روابط جنسی، کیفیت و جایگاه خانواده، الگوها و سنت‌های ازدواج، انواع ازدواج، و... است. هنوز خانواده نقش محوری در جامعهٔ آمریکا دارد و بیش از نیمی از جوانان مجرد میان هیجده تا ۲۴ سال در کنار خانواده زندگی می‌کنند.[۱۸] البته در دهه‌های اخیر استقلال‌طلبی جوانان از والدین و سکنی‌گزینی در خانه‌های مجردی، در تداومی از فرایند فزایندهٔ فردینه شدن زندگی فرد، رو به تزاید است؛ به‌طوری‌که بسیاری از دختران و پسران زمانی که دورهٔ نوجوانی را به پایان می‌رسانند و از مقطع دبیرستان فارغ‌التحصیل می‌شوند، زندگی مستقل از والدین را انتخاب می‌کنند.[۱۹]

در پرتو تحولات فناورانه، جامعه‌شناختی و فرهنگی دهه‌های اخیر در کشورهای صنعتی، با مرکزیت و عاملیت آمریکا، نهاد خانواده و کارکردهای آن چنان تغییر و تحول یافته است که مؤسسهٔ معتبر آمارگیری و تحلیل اجتماعی

نی‌یلسون در آمریکا، از ظهور نسل «خانوادهٔ دیجیتالی نوین آمریکایی» خبر می‌دهد. با استناد به گزارش سال ۲۰۱۱ این مؤسسه، این خانوادهٔ جدید در حال مسن‌تر شدن و کوچک‌تر شدن، و با رشد کندتر، و تنوع قومی بیشتر است. تنوعی که با سلایق و علائق رنگارنگش دیگر نمی‌توان به‌آسانی ویژگی‌های مشترک سراسر سرزمین را برشمرد. گویا همهٔ شهروندان در این سرزمین ازآن رو از هویت مشترک آمریکایی برخوردارند که در این جغرافیا زندگی می‌کنند و از خدماتی که در آن عرضه می‌شود بهره‌مند می‌گردند. در این چهارچوب، خانه‌داران با فرزندان دارای زیر هیجده سال تا سال ۲۰۲۰ اغلب چندفرهنگی (هیسپانیک، آفریقایی‌تبار، آسیایی‌تبار) خواهند بود؛ هم‌اکنون جمعیت آنها چهل درصد است. این بدان سبب است که در دهه‌های اخیر روند مهاجرپذیری ایالات متحده رو به افزایش بوده است. بیشترین رشد جمعیت با رشد چهل‌درصدی در ده سال اخیر و با جمعیت پنجاه‌میلیونی به گروه هیسپانیک بازمی‌گردد.

در دهه‌های اخیر کیفیت خانواده به‌شدت تغییر کرده است: اغلب خانواده‌های آمریکایی از والدین و یک تا سه فرزند را شامل می‌شوند؛ والدینی که عموماً هر دو شاغلند و فرزندانی که یا در مدرسه‌اند یا مهد کودک. خانواده‌های تک‌والدینی نیز فراوانند.[۲۰] فقط یک‌چهارم خانوارها از وضعیت خانوادهٔ هسته‌ای سنتی بهره‌مندند و بیش از نیمی از خانواده‌ها هیچ فرزندی ندارند. از هر چهار فرزند یک مورد خارج از چهارچوب روابط جنسی مشروع به دنیا آمده‌اند، و تعداد خانواده‌های تک‌والدینی رو به فزونی است.[۲۱] اطلاعات سایت ادارهٔ سرشماری آمریکا نشان می‌دهد آمار زنان آمریکایی که چهار فرزند یا بیشتر را بزرگ کرده‌اند، در سال ۱۹۷۶، ۳۶ درصد بوده و در

سال ۲۰۰۰ به یازده درصد کاهش یافته است.[۲۲] در گزارش سال ۲۰۱۰ همین نهاد، خانوارهای خانواده‌دار (والدین و فرزندان) ۶۶/۴ درصد، خانواده‌های تک‌والدینی هیجده درصد، خانواده‌های مزدوج (به شکل قانونی) ۴۸ درصد، و خانوارهای بی‌خانواده (مجردی، تک‌نفره) ۲۷ درصد از ترکیب جمعیتی آمریکا را شکل می‌دهند.[۲۳]

والدین فرد بزرگسال دیگر، وابسته‌های او یا خانوادهٔ بی‌واسطهٔ او محسوب نمی‌شوند. دور شدن افراد از یکدیگر حتی از والدین و نزدیکان خویش را می‌توان به‌خوبی استنباط کرد. برخی از مردم درطول زندگی بارها ازدواج می‌کنند و طلاق می‌گیرند و شاید فرزندانی خارج از دورهٔ ازدواج خود داشته باشند.[۲۴]

در دهه های اخیر دو الگوی جدید روابط جنسی به وجود آمد: یکی زندگی مشترک خارج از چهارچوب ازدواج، و دیگری عدم ازدواج. در سال ۱۹۸۰، فقط شانزده درصد از افراد بزرگسال قبل از ازدواج با یکدیگر زندگی می‌کردند. در سال ۲۰۰۰، این رقم ۴۱ درصد بود و امروزه (۲۰۱۱) به بیش از پنجاه درصد رسیده است.[۲۵] جوانان (هیجده تا سی سال) معمولاً میل به دوست‌یابی و دوست داشته شدن دارند و کمتر به ازدواج فکر می‌کنند. اگر هم به این امر تمایل داشته باشند، ممکن است سال ها با یکدیگر زندگی مشترک داشته باشند و بعد به شکل رسمی ازدواج کنند.[۲۶] اگرچه بسیاری از زوج ها مایلند خارج از سبک ازدواج با یکدیگر زندگی مشترک داشته باشند، میزان ازدواج در میان جوامع غربی از بالاترین‌هاست؛ البته درصد طلاق نیز رو به افزایش است. میانگین سن ازدواج برای آقایان ۲۶ سال و برای خانم‌ها ۲۴ سال است.[۲۷] البته به آمار ازدواج در سنین بالای سی سال نیز افزوده می‌شود.[۲۸]

ازدواج نکردن نیز در قشر کمترتحصیل‌کرده و کم‌درآمد رواج دارد. آمار

نشان می‌دهد که در سال ۱۹۶۰، از هر چهار آمریکایی بالای هیجده سال سه نفر ازدواج می‌کردند (۶۸ درصد)؛ اما این رقم امروزه تقریباً نصف شده است (۲۶ درصد). رویهٔ جدید را جامعه‌شناسان سبک «تنها باهم»[1] می‌نامند، که یعنی همسران با حفظ زندگی مستقل خود، با فعالیت‌های مشترک کمتری با یکدیگر زندگی می‌کنند.[(۲۹)]

در تقسیم‌بندی سه‌نسلی خانواده‌ها (افراد مسن، بزرگسال، و جوانان)، بزرگسالان بیشترین میزان زادوولد را در چهارچوب خانواده دارا هستند. مهم‌ترین عوامل دخیل در تأخیر ازدواج را می‌توان این موارد دانست: طولانی شدن دورهٔ بلوغ، اقتصادی با اشتغال‌زایی اندک، سبک زندگی مجردی (زندگی مشترک قبل از ازدواج) که به‌شدت ازسوی افراد مشهور تبلیغ می‌شود.[(۳۰)] این نکته را نیز باید افزود که زندگی متنوع صنعتی/ دیجیتالی امروزین با فراهم کردن گزینه‌های مختلف فرصت مجردی (غیرمتعهدانه) بیشتری را برای خوش بودن طلب می‌کند. مفهوم «خوش زیستن» از مرکزی‌ترین دال‌های زبانی نسل‌های امروزین است. مطابق با این مفهوم معنای زندگی چیزی در آینده نیست، بلکه باید در «لحظه» زندگی کرد و این زندگی در رویکردی مادی‌گرایانه و رفاه‌طلبانه تقلیل می‌یابد.

باوجوداین، خانواده در این کشور ـ دست‌کم در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی ـ از محوریت و معناداری قابل توجهی برخوردار است. بیشتر خانواده‌ها فارغ از اینکه کجا باشند، به مناسبت‌های مختلف خود را به یکدیگر می‌رسانند؛ مانند: مراسم کریسمس، عید پاک، جشن عروسی، جشن تولد، و... .[(۳۱)] بسیاری

1. Alone Together

از زنان شاغلند و بسیاری از مردان علاوه بر خانه داری، در تربیت و بزرگ کردن فرزندان نقش جدی تری ایفا می کنند. اگرچه جمعیت کهنسال آمریکا دوست دارد خانهٔ مستقل داشته باشد، درصورتی‌که امکان نداشته باشد، یا به نهادهای نگهداری از سالمندان مراجعت می کنند یا همراه فرزندان خویش زندگی می کنند. باوجوداین، دیگر چندان خبری از خانواده‌های گسترده نیست.

الگوی ازدواج نشان می دهد در سال ۱۹۶۰، ۷۲ درصد جمعیت بزرگسال متأهل بوده‌اند، درحالی‌که در سال ۲۰۰۸، این رقم به ۵۲ درصد رسیده است. بیشترین درصد متأهلین را تحصیل کرده های دانشگاهی و کمترین آنها را کسانی با سطح سواد دبیرستانی و کمتر تشکیل می‌دهند. در تحلیل آماری، مؤسسهٔ نی‌یلسون به رابطهٔ جالبی میان تحصیلات و توانمندی با مسئلهٔ خانواده در آمریکا پی برده است: دریک سو، خانوادهٔ مزدوج، تحصیل کرده، توانمند و کمتر قومیتی با درصد طلاق پایین که بیشترین وقت خود را با فرزندان می‌گذرانند و درسوی‌دیگر، خانواده‌هایی با فرزندان کمتر و درصد طلاق بیشتر، فرصت کمتر برای با بچه‌ها بودن، به‌لحاظ مالی متزلزل و قومیتی‌ترند.[۳۲]

خانوادهٔ دارای فرزند درحال تقلیل یافتن با ویژگی‌های سواد کمتر، درآمد کمتر، و کمتر همگنند. انتظار می‌رود تا نیمهٔ دههٔ سوم قرن بیست‌ویکم، تعداد این خانواده‌ها به ۲۵ تا سی درصد برسد که هرچه چشم‌انداز مالی‌شان متزلزل‌تر باشد، کمتر به سراغ تولید نسل می روند. طی دههٔ آینده رشد خانواده های دارای فرزند با شیب ملایم چهار درصد ادامه خواهد داشت. رشد جمعیت ناشی از مهاجرت به آمریکا به نود درصد می‌رسد که سن اغلب آنها بین بیست تا سی سال است و بسیار به ازدواج و داشتن فرزند علاقه‌مندند.[۳۳] علی‌رغم آنکه میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان میزان باروری پایین است، تمایل بالاتر اقلیت‌های قومی (به‌خصوص

هیسپانیک ها) و خانواده های مذهبی به فرزندان بیشتر سبب شده است تا درکل، میزان باروری در آمریکا بالاتر از میزان متوسط کشورهای اروپایی و صنعتی و بالاتر از دو درصد باشد که رشد مثبت جمعیت را نشان می‌دهد.[۳۴]

در ذیلِ گزارش از خانوادهٔ دیجیتالی نوین نیز به میزان افزایش رشد تمایل به فردگرایی و روابط جنسی نامشروع در تمام گروه‌ها توجه شده است: در سال ۱۹۸۰ درحالی که سیاه‌پوستان بیشترین درصد چنین رفتارهایی را داشتند، میانگین کل قومیت‌ها شانزده درصد بود؛ اما با نزدیک شدن الگوی رفتاری مشابه ازسوی قومیت‌های مختلف میانگین سال ۲۰۰۰، ۴۱ درصد شده است.[۳۵]

مصرف فرهنگی

درعین‌حال که مسائل مشترکی در کلِ فرهنگ آمریکایی مشاهده می‌شوند، می‌توان گفت که میان قومیت و استفاده از رسانه‌ها رابطهٔ معناداری وجود دارد. درخصوص رابطهٔ جنسیت افراد با رسانه‌ها نیز باید گفت که زنان بیشترین مراجعه‌کنندگان به شبکه‌های اجتماعی و بلاگ‌ها هستند و افراد بین هیجده تا ۳۴ سال (جوانان) بیشترین مراجعه را به اینترنت دارند. ۳۵ تا ۴۹ ساله‌ها نیز به فضای اینترنت مشتاقند (چهار درصد بالاتر از میانگین میل به مراجعه به شبکه‌های اجتماعی و بلاگ‌ها). چنین زنانی اغلب دارای مدرک دانشگاهی لیسانس و بالاترند و درآمد آنها متوسط به پایین است.

درمورد استقبال از نوع خدمات اینترنتی درصدهای زیر به ترتیب عبارتند از (ارقام حدودی است): بلاگ‌ها و فیس‌بوک ۲۲/۵ درصد، بازی‌های آنلاین ده درصد، ایمیل ۷/۵ درصد، پورتال‌ها ۴/۵ درصد، فیلم و ویدئو ۴/۴ درصد، جست‌وجوی کلی چهار درصد، چت کردن و ارسال پیام ۳/۳ درصد، نرم‌افزارها

۳/۲ درصد، حراج سه درصد، اخبار روز ۲/۶ درصد، و دیگر خدمات درمجموع ۳۵ درصد.

نتایج تحقیقات مؤسسهٔ آمارگیری و نظرسنجی پیو تا حدود زیادی همین نتایج را تأیید می‌کنند؛ برای مثال، استفاده از شبکه‌های اجتماعی مانند: فیس‌بوک، تویيتر، بلاگ‌ها، و بعد از آن، تماشای ویدئو و تبلیغات طبقه‌بندی‌شده، از محبوب‌ترین خدمات اینترنتی محسوب می‌شوند.[۳۶] هنوز با فاصلهٔ زیاد فیس‌بوک اصلی‌ترین و محبوب‌ترین شبکهٔ اجتماعی مورد علاقهٔ تمام مراجعه‌کنندگان به اینترنت است.[۳۷] نزدیک به هشتاد درصد استفاده‌کنندگان از اینترنت، از شبکه‌های اجتماعی مانند فیس‌بوک استفاده می‌کنند.[۳۸] روزبه‌روز میل تمام گروه‌های سنی به فعالیت در این شبکه‌ها افزایش می‌یابد[۳۹] و این برای مثال، در نوع خرید آمریکایی‌ها مؤثر است؛ مثلاً درحالی‌که انواع مختلفی از رسانه های دیجیتالی در دسترس است، شصت درصد از آنها کالا و مارکی را انتخاب می‌کنند که در شبکه‌های مجازی دیده‌اند. چهل درصد کسانی که از رسانه‌های جمعی استفاده می‌کنند، از تلفن همراه خود برای این منظور بهره می‌گیرند. این مسئله حتی میان افراد بزرگسال نیز مشاهده می‌شود. هفتاد درصد کاربران بزرگسال شبکه‌های مجازی برای خرید از اینترنت بهره می‌گیرند.[۴۰] گستردگی رو به افزایش کاربری اینترنت و شبکه‌های مجازی و حضور در شبکه‌های اجتماعی چنان بوده است که می‌توان نسل جوان امروزی را نسل پسادیجیتال با مشخصهٔ محوری اینترنت معرفی کرد.[۴۱] رسانه‌های نوین دیجیتالی (تلویزیون، اینترنت، و تلفن همراه) را رسانه‌های سه‌صفحه‌ای[۱]

1. Three-screen lifestyles

خوانده‌اند؛ ازاین‌رو، سبک زندگی نسل پسادیجیتال را سبک زندگی سه‌صفحه‌ای می‌نامند.

در خانواده‌های پردرآمد اینترنت کاربرد فراوانی دارد؛ ازجمله انجام تحقیقات، آگاهی از اخبار، دسترسی به شبکه‌های اجتماعی و... .[۴۲] حتی می‌توان میان نوع کاربری اینترنت و عمل اجتماعی رابطهٔ معناداری یافت. احتمال می‌رود کاربران بزرگسالی که در شبکه‌های اجتماعی آفلاین فعال‌ترند، بیشتر در حوزه های سیاست، اتفاقات ورزشی حرفه‌ای و فعالیت در اماکن ورزشی حضور داشته باشند. در نظرسنجی مؤسسهٔ پیو، براساس متغیر آخرین انتخابات در سال ۲۰۱۰ درحالی که ۲۴ درصد بزرگسالان اغلب اطلاعات سیاسی خود را از اینترنت کسب می‌کردند، ۵۴ درصد آنها به‌نوعی با کمک اینترنت در فضای سیاسی آن موقع قرار داشته‌اند؛ از پیگیری اخبار تا اقدامات جدی‌تر. ۵۴ درصد آمریکایی‌ها نیز گمان می‌کنند که اینترنت عمل سیاسی را آسان‌تر کرده است. برپایهٔ همین تحقیقات، نظر ۵۵ درصد مردم این است که فضای مجازی دیدگاه‌های سیاسی را تندتر می‌کند. ازسوی‌دیگر، ۶۱ درصد براین‌باورند که فضای اینترنتی افراد را با طیف متنوع‌تری از عقاید مخالف آشنا می‌کند.[۴۳]

اینترنت نه تنها امکانی برای شناخت جهان است، بلکه به اجتماع شکل می‌بخشد. درحالی‌که نسل قبلی برای بچه‌داری و ازدواج از مادران خود سؤال می‌کردند، مادران نسل پسادیجیتال ابهامات و سؤالات خود را از درون سایت‌ها و بلاگ‌ها جست‌وجو می‌کنند. فضای اینترنت توانسته است شکاف‌های نسلی و دیجیتالی را پر کند و اطلاعات مفید را با هزینهٔ کم برای تمام طبقات و اقوام فراهم سازد. این نسل، نسل هرلحظه و هرجاست که از فناوری تلفن همراه برای رقابت تجاری خود کمک می‌گیرد.[۴۴]

درمورد تلویزیون نیز باید گفت تعداد خانوارهایی که بازپخش[۴۵] برنامه‌های تلویزیونی را می‌بینند افزایش یافته و رشد این سبک استفاده از برنامه‌های تلویزیونی به ۱۷/۹ درصد در سال ۲۰۱۰ رسیده است. افراد با درآمد بالا خود کمتر تلویزیون نگاه می‌کنند، اما به همان میزان کودکانشان را در تماشای برنامه‌ها همراهی می‌کنند؛ اما برای همین میزان استفاده از تلویزیون نیز چهار برابر بیشتر از اقشار کم‌درآمد، برنامه‌های بازپخش را نگاه می‌کنند.[۴۶]

میان طبقه، سن، و ترجیحات رسانه‌ای نیز رابطهٔ معناداری وجود دارد. سن و طبقهٔ اجتماعی ـ اقتصادی شاخص‌های اصلی ترجیحات رسانه‌ای و خرید کردن محسوب می‌شوند. خانواده‌های سطح بالا در مقایسه با میانگین خانه‌داران وقت کمتری را صرف تلویزیون می‌کنند. البته برای رسانه و تفریحات وقت خوبی می‌گذارند؛ هم در تنهایی و هم در کنار خانواده. این‌گونه خانواده‌ها بیشتر از برنامه‌های بازپخش کمک می‌گیرند تا در کنار فرزندان برنامه‌ها را تماشا کنند. خرید محصولات رسانه‌ای نیز چهار برابر معمول است. طبقات بالا کمتر از شبکه‌های اجتماعی و یوتیوب استفاده می‌کنند و بیشتر دانلود موسیقی، و سایت‌های خدمات نرم‌افزار موردنظرشان است.[۴۷]

میان قومیت و مصرف فرهنگی نیز رابطهٔ معناداری وجود دارد. هیسپانیک‌ها به سایت‌های هم‌زبان، آفریقایی‌تبارها به سایت‌های موسیقی، و آسیایی‌ها به سایت‌های فناوری علاقهٔ بیشتری نشان می‌دهند. عادت رسانه‌ای آفریقایی‌تبارها تلویزیون‌محور و موبایل‌محور است. آنها چهل درصد بیشتر از میانگین دیگر قومیت‌ها تلویزیون نگاه می‌کنند. عادت رسانه‌ای آسیایی‌تبارها اینترنتی است و بیشتر از دیگر قومیت‌ها به سایت خدماتی یوتیوب مراجعه می‌کنند. آمریکایی‌های بومی سفیدپوست بیشتر از بقیه از فیس‌بوک استفاده می‌کنند.

کمترین استفادهٔ آسیایی ها از تلویزیون و بیشترین استفادهٔ آنها از ویدئوست. هیسپانیک‌ها علاقهٔ وافری به تلفن همراه دارند.[۴۸]

درحالی که درمجموع کمی بیشتر از پنج ساعت در روز آمریکایی ها وقت خود را به دیدن برنامه‌های تلویزیون اختصاص می‌دهند، اقلیت آمریکایی‌های سیاه‌پوست بیشترین وقت را برای این کار می گذارند. البته در استفاده از فناوری ویدئوضبط دیجیتالی، سفیدپوستان از دیگر قومیت‌ها پیشند. نکتهٔ حائز اهمیت اینکه استفاده از VCR تقریباً از زندگی آمریکایی‌ها حذف شده است. ۳۸ درصد آنها DVR یا همان ویدئوضبط دیجیتالی دارند. سفیدپوستان با بهره گیری چهل درصد از این وسیله، بیشترین استفاده و هیسپانیک‌ها کمترین استفاده را دارند.[۴۹]

در مطالعهٔ برنامه های تلویزیونی مورد علاقهٔ آمریکایی ها برحسب سن، جنسیت، و قومیت ضمن تنوع در سلیقه‌ها نکتهٔ بسیار مهم این است که برنامهٔ فوتبال آمریکایی واقعاً این مردم را به شکل ملت درمی آورد.[۵۰] در آمارگیری ای که این مؤسسه در تمامی دوره‌ها انجام داده است، همواره قومیت‌ها، خرده فرهنگ‌ها و سلیقه‌های جنسی گوناگون برنامهٔ فوتبال آمریکایی را که از تلویزیون پخش می‌شود، در اولویت اول یا دوم خود قرار می‌دهند. شاید بتوان گفت هنگام پخش این برنامه از تلویزیون، تقریباً معلوم است که در هر خانه‌ای کدام شبکهٔ تلویزیونی روشن است.

رفتار اجتماعی

آقایان و خانم‌ها وقتی به یکدیگر می‌رسند لبخند می‌زنند و با یکدیگر دست می دهند. دوستان صمیمی یا اعضای خانواده ممکن است یکدیگر را بغل کنند؛ به خصوص اگر یکدیگر را مدت ها ندیده باشند. در برخی موقعیت‌ها نیز گاه

به‌جای دست دادن برای یکدیگر دست تکان می‌دهند. وقتی غریبه‌ای را ببینند می‌توانند «سلام» و «وقت به خیر» بگویند یا اینکه اصلاً چیزی نگویند.[۵۱] در میان جوانان احوال‌پرسی با حالت‌های مختلف دست مرسوم است. نشان دادن انگشت شصت به‌معنای تقدیر و تشکر، و انگشت میانه به‌معنای توهین است. پاره‌ای فرقه‌ها نیز شکلک‌های انگشتی خاص را نماد گروه خود قرار می‌دهند.

برخلاف فرهنگ اسلامی که لفظ «سلام» معانی عمیق ارتباطی دارد،[۵۲] در فرهنگ آمریکایی الفاظی که در موقعیت‌های مشابه استفاده می‌شوند، مانند: Hello، Hi، Hallo، Shalom، کاملاً جنبهٔ اطلاعی دارند و نشانهٔ آغاز رابطه‌اند؛ بنابراین، به‌کار بردن الفاظ دیگر مانند: خواندن اسامی کوچک یکدیگر در ابتدای دیدار می‌تواند همان نقش را ایفا کند. البته در مکالمات رسمی یا نیمه‌رسمی هنوز همان الفاظ سنتی استعمال می‌شود و حالت جدید مربوط به روابط بسیار نزدیک و غیررسمی است. در موقعیت های غیررسمی، افراد نام کوچک و دوستانهٔ همدیگر را بدون هیچ پیشوند یا پسوند رسمی مانند آقا و خانم صدا می‌کنند.[۵۳]

آمریکایی‌ها هیچ‌گاه در زمان مکالمه به یکدیگر خیلی نزدیک نمی‌شوند، با رعایت فاصلهٔ تقریبی به اندازهٔ طول یک بازو. بسیار مرسوم است که زوج‌ها دست یکدیگر را در خیابان بگیرند و به یکدیگر اظهار علاقه کنند. آنها اوقات بسیاری را به دید و بازدید اختصاص می‌دهند و عادت دارند برای دیدن اقوام مسافتی طولانی را با انواع وسایل نقلیه بپیمایند. در کنار این، تحرک و جابه جایی بیش از هر جامعهٔ دیگری در آمریکا رواج دارد و افراد به هر دلیلی از جایی به جایی و از ایالتی به ایالت دیگر می روند.[۵۴] همین ویژگی فرهنگ اجتماعی و روحیهٔ فردی آمریکایی ها سبب شده است که در دورهٔ جوانی و بزرگسالی از خرید منزل شخصی مستقل اجتناب کنند و همواره این آمادگی را

داشته باشند که از ایالتی به ایالت دیگر تغییر مکان دهند. برای همین هم منازل خود را با مبلمان کامل اجاره می‌کنند یا اجاره می‌دهند. فقط در دوران بازنشستگی و پیری است که به فکر یک‌جانشینی و خرید منزل شخصی دائمی می‌افتند. البته از لوازم این تحرک دائمی خرید اتومبیل شخصی است تا بتوانند هر زمان اراده کنند، برای کار و تفریح به خارج از شهر و به ایالات دیگر سفر کنند.

بیشتر آمریکایی‌ها دقیق و وقت‌شناسند و به‌موقع سر قرار می‌روند. با آنکه از فناوری‌های جدیدی بهره‌مندند که حضور سر وقت را الزامی نمی‌کنند، به‌موقع در محل قرار یا سر کار حاضر می‌شوند و سخت کار می‌کنند. اگر بناست که تأخیری رخ دهد، بسیار معمول است که تماس می‌گیرند، اطلاع می‌دهند و عذرخواهی می‌کنند.[۵۵] در مهمانی‌ها نیز اگر مهمان ازقبل اطلاع داده باشد که دیر می‌آید، میزبان دلخور نمی‌شود؛ کلاً اینگونه ملاقات‌ها به شکل غیررسمی، دوستانه و صمیمی برگزار می شود و انتظار می رود که مهمان هرجا و به هر طریقی که دوست داشت بنشیند و هیچ ایرادی هم ندارد که از خوردن تنقلات امتناع کند. آوردن هدیه ضرورتی ندارد؛ اما زمانی‌که به وعدهٔ غذایی دعوت می‌شوند، معمولاً همراه خود گل یا نوشیدنی می‌برند.[۵۶]

تفریحات

بیس‌بال، بسکتبال، راگبی و هاکی روی یخ محبوب‌ترین ورزش‌ها و تفریحات آمریکایی‌ها هستند. البته ردیفی از انواع ورزش‌ها و فعالیت‌های بدنی در زمرهٔ علاقهٔ آنها قرار دارد؛ مانند: فوتبال، تنیس، دویدن، شنا، و گلف. ورزش حرفه‌ای از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگ است و بنابراین، مدارس، شهرداری‌ها و سازمان‌ها از تیم های فعالیت ورزشی حمایت مالی می‌کنند. عموم آمریکایی‌ها اوقات فراغت

خود را بابت امور اجتماعی و تماشای تلویزیون صرف می‌کنند. رفتن به سینما، کنسرت موسیقی، اردوی دسته‌جمعی، و مسافرت کردن از علاقه‌های دیگر آمریکایی‌ها برای اوقات فراغت است. بسیاری از جوانان نیز علاقه‌مندند در امور خیریه و عام المنفعه کمک کنند. بسیاری از شهرنشینان نیز برای اوقات فراغت برنامه‌های خارج از شهر مانند: شکار و پیاده‌روی را ترجیح می‌دهند.[۵۷]

انواع موسیقی غیرکلاسیک (اروپایی) متأثر از تنوع فرهنگی و قومی از نیمهٔ دوم قرن بیستم در آمریکا رواج یافته و آلات موسیقی جدید دیجیتالی نیز در تنوع‌بخشی آن مؤثر بوده است. موسیقی‌های راک، جاز و پاپ از محبوب‌ترین انواع موسیقی در آمریکا هستند. فوکو در گفت‌وگو با دوست موسیقی‌دان خویش، ابعاد متمایز موسیقی کلاسیک و جدید را موشکافی می‌کند. به‌نظر او «موسیقی راک نه تنها بخش تفکیک ناپذیر زندگی بسیاری از مردم است...، بلکه القاگر فرهنگ نیز هست: دوست داشتن راک و نوعی از این موسیقی در مقایسه با انواع دیگر آن، شیوه‌ای از زیستن و واکنش نیز هست و مجموعهٔ کاملی از سلیقه‌ها و رفتارهاست. راک رابطه‌ای شدید، قوی، زنده، و دراماتیک را... با موسیقی‌ای فراهم می‌کند که در ذات خود فقیر است؛ اما ازطریق آن، شنونده خودش را بیان می‌کند؛ ازسوی‌دیگر، رابطه‌ای شکننده، سرد، دور، و مسئله‌ساز با موسیقی عالمانه وجود دارد که مخاطبان فرهیخته‌اش احساس می‌کنند طرد شده‌اند».[۵۸]

موسیقی کلاسیک از قالب، معنا و زبان معین و تثبیت‌شده‌ای شکل گرفته است که در آن هر نمادی معنای معینی دارد و الگوها ازپیش مشخص شده‌اند و خالق اثر مجبور است از آنها تبعیت کند. این مسئله به درک فوری و متفق از اجرای این نوع موسیقی کمک می‌کند؛ اما موسیقی معاصر به‌سوی سادگی و درعین‌حال پیچیدگی منحصربه‌فردی روی آورده است؛ آلات آن راحت‌تر سخن

می‌گویند، اما به‌آسانی با مخاطب ارتباط برقرار نمی‌کنند. هر اجرای موسیقی پدیده‌ای متمایز است و تکرارپذیر نیست. اگرچه ممکن است هر شنونده‌ای با بخشی از اجرا یا بُعدی از آن احساس خوشایندی بیابد، فهم عمیق آن وابسته به گوش دادن مکرر است و به‌نوعی به‌جای قبول قالب‌های موسیقی، این‌بار لازم است با اثر و صاحب اثر همدلی کند. بنابراین، ممکن است هر شنونده‌ای تجربهٔ ذهنی و روحی خاص خودش را از هر موسیقی کسب کند.[۵۹]

مصرف غذایی

وضعیت جهانی شدن و تکثر قومیتی در آمریکا و نیز جهان صنعتی‌شده و اقتصادمحور در نوع تغذیهٔ مردم این کشور تأثیر گذاشته است. درحالی‌که مصرف فست‌فودها بخش مهمی را تشکیل می‌دهد، در رژیم غذایی آنها ردیف متنوعی از انواع اغذیه از سراسر جهان وجود دارد. از اجزای مهم غذاهای آنها پاستا، سیب‌زمینی، نان و برنج است. به‌سبب وجود نظام توزیع وسیع مواد غذایی، دسترسی به انواع مواد غذایی کشاورزی در سراسر کشور ممکن است.[۶۰] اگرچه درطول دو دههٔ گذشته دانش بهداشتی بالا رفته، تغذیهٔ نامناسب هم رو به گسترش است: صبحانه تقریباً از وعدهٔ غذایی آنها حذف شده است یا به فنجانی قهوه بسنده می‌شود، ناهار نیز به‌سرعت و در وقت کم از غذاهای آماده و فست‌فودها خورده می‌شود، شام هم که کمی مفصل‌تر است، با گرم کردن غذاهای آماده و منجمد به‌سرعت میل می‌شود.[۶۱]

افزون‌براین، هنوز مصرف گوشت قرمز بالاست. در کنار ساحل و شهرهای نزدیک به آن، از گوشت ماهی نیز استفاده می‌شود. مصرف انواع تنقلات مانند: بستنی و شکلات و نیز مصرف انواع مشروبات الکلی بالاست؛ البته بسیاری هم

برای حفظ سلامتی یا به دلایل مذهبی از خوردن آن سر باز می‌زنند. نوشیدنی‌های غیرالکلی نیز در دسترس است.[۶۲]

درخصوص تشریفات و مکان غذا خوردن نیز هرچند خوردن در منزل یا رستوران آداب خاص خودش را دارد، به احتمال زیاد، چون والدین در خارج از خانه مشغول به کارند، فرزندان کمتر به شکل سنتی پشت میز می‌نشینند و غذا می‌خورند، بلکه به‌نحوی خود را سیر می‌کنند. بزرگ‌ترها نیز کمتر به تشریفات غذا توجه می‌کنند و معمولاً غذایی را که سریع حاضر می‌شود انتخاب می‌کنند و «یک جایی» میل می‌کنند.

جمع‌بندی

«آمریکاییِ صددرصد» استعاره‌ای کنایه‌آمیز است که رالف لینتن برای نشان دادن هویت جمعی و سبک زندگی آمریکایی به‌کار می‌برد؛ درحالی‌که جزء جزء زندگی او از نقطه‌ای از جهان فراهم شده است.[۶۳] آمریکا از همان ابتدای شکل‌گیری، کشوری مهاجرپذیر بوده است و همه نیز برای کسب رفاه و آسایش بیشتر به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند و البته همراه با خود آداب‌ورسوم، خلق‌وخوی، تشریفات، اغذیه، موسیقی، و هرچیز متفاوتی را که در محل خودشان وجود داشته آورده‌اند. این امر موجب شده است که فرهنگ آمریکایی درحالی‌که در دل خود سرزمین‌ها و تاریخ‌های متنوعی را حفظ می‌کند، تاریخ، فرهنگ و هویت مشترک نسبتاً واحدی را نیز برای تک‌تک شهروندان خود خلق کند.

فرهنگ و هویت آمریکایی هسته‌ای سخت دارد که همواره در دوره‌های مختلف تاریخی خود را بازتولید و بازنمایی کرده است: یکی اینکه اغلب

مهاجران اولیه رانده‌شدگان مذهبی اروپا بودند که برای داشتن آزادی‌های بیشتر مذهبی به آمریکا آمدند، و هنوز هم دین‌دار بودن برای هر آمریکایی عنصر هویتی اساسی محسوب می‌شود و دیگری، داشتن معاش مرفه است که آن‌هم از ابتدا در ذهن مهاجران تاکنون وجود داشته است.

ازطرف دیگر، ازآنجایی که اقتصاد سرمایه‌داری آمریکا با روحیهٔ مصرف گرایی عجین است، همهٔ شرکت‌های تجاری تلاش می‌کنند مردم را مصرف کننده و مشتری نگه دارند. به محض کاهش قدرت خرید مردم، اثر آن روی اقتصاد هویدا می‌شود. پس همواره باید چیزهای جدید و متنوعی برای خریدن وجود داشته باشند. مردم هم در درون این فرهنگ خرید کردن برای رفاه بیشتر را پذیرفته‌اند.[۶۴]

بنابراین، این هویت سه مؤلفهٔ اصلی دارد: همواره آمادهٔ تحرک، مسافرت و مهاجرتند، به آزادی خود و دیگران احترام می‌گذارند، و به مصرف گرایی، زندگی در زمان حال، و رسیدن به نقطهٔ آرمانی گرایش دارند. در کنار این هستهٔ سخت فرهنگی، تحولات فناورانه و چرخش فرهنگی که از نیمهٔ دوم قرن بیستم به بعد در تمدن غرب ازجمله آمریکا روی داد، به بازتولیدات و بازنمایی‌های جدید فرهنگی و تغییر در سبک زندگی منجر شد. عصر دیجیتال و وضعیت پست مدرن به گسترش امکان خلق و رواج سبک‌های زندگی مخصوص خرده‌فرهنگ‌ها و سبک زندگی جدید آمریکایی کمک کرده است.

ازجمله پیامدهای وضع جدید افزایش تساهل اجتماعی، گسترش تنوع در موسیقی، غذا، لباس و آداب‌ورسوم اجتماعی بوده است. گسترش این تنوعات و تکثرات در سلایق و علائق موجب شده است تا بسیاری از ناظران اجتماعی اعلام کنند که به‌سختی می‌توان نام ملت را بر آنها نهاد. این ازجمله پیامدهای

مهاجرت افراد با فرهنگ‌های مختلف به آمریکاست که در سال‌های اخیر سرعت بیشتری گرفته است. احتمالاً تا سال ۲۰۲۰ جمعیت مهاجران و آمریکایی‌های غیرآمریکایی‌تبار از جمعیت اصلی سفیدپوست آنگلو ـ پروتستان بیشتر خواهد شد.

در حوزهٔ مسائل خانوادگی و روابط جنسی، گسترش روحیهٔ فردینه شدن در درون اجتماع در طرح کلی آزادی لیبرالیستی، ازجمله آزادی و اختیار در حوزهٔ مسائل جنسی سبب شده است که علاوه‌بر گسترش خانه‌های مجردی و خانوارهای تک‌والدینی، میل به تولید نسل کاهش یابد؛ هرچند در مقایسه با میزان رشد جمعیت در جوامع غربی و صنعتی، وضعیت رو به رشد و مطلوب است.

از دیگر پیامدهای شرایط جدید خانوادگی این است که یک‌چهارم آمریکایی‌ها خانواده ندارند، بیش از نیمی از خانواده‌ها هیچ فرزندی ندارند، و از هر چهار فرزند یک مورد خارج از چهارچوب روابط جنسی مشروع به دنیا می‌آید. رشد زندگی مشترک قبل از ازدواج و روابط جنسی آزاد نیز رو به گسترش است؛ به‌طوری‌که در دههٔ اول قرن ۲۱ رشد آن به بالای پنجاه درصد رسیده است. ترکیب روحیهٔ خوش بودن با روابط جنسی آزاد به این منجر شده است که سن ازدواج به سی سال نزدیک شود. این مسئله میل به ازدواج و پذیرفتن تعهد خانواده را نیز کاهش داده است؛ زیرا نیاز جنسی در خارج از چهارچوب خانواده با هزینه و تعهد کمتر ارضا می‌شود. از پیامدهای خطرناک این برداشت، گسترش وضعیت «عدم برانگیختگی جنسی» در میان جوانان است؛ بدان معنا که رابطهٔ جنسی آزاد از دورهٔ نوجوانی به بعد موجب می‌شود در هنگامهٔ ازدواج از انگیزه و شهوت جنسی کاسته شود. ازجمله پیامدهای این مسئله تولید و رواج انواع داروها و ابزارهای درمانی و محرک برای بازسازی

انگیزهٔ جنسی است.

علی‌رغم آنکه خانواده و ارزش‌های مذهبی فردی و اجتماعی هنوز در جامعهٔ آمریکا از درجهٔ اهمیت بالایی برخوردار است، همان روحیهٔ فردگرایانهٔ لیبرالی همراه با دنیای صنعتی پرمشغله، امکان روحی و عملی در کنار هم بودن اعضای خانواده را برای مدتی طولانی سلب می‌کند؛ ازاین‌رو، اگرچه آمریکایی‌ها به بهانه‌های مختلف دورهم جمع می‌شوند، این جمع دیری نمی‌پاید و هرکس به حوزهٔ خصوصی خود فرومی‌غلتد. از روش‌های نوین خانوادگی در آمریکا روش «تنها باهم» است که زوجین در خانه‌های مستقل زندگی می‌کنند و فقط در برخی موارد به یکدیگر سرمی‌زنند.

تفریحات و وقت گذرانی نیز از ابعاد مهم سبک زندگی آمریکایی است. فوتبال، راگبی، شنا، پیاده‌روی، بسکتبال، ازیک‌سو و رفتن به گردش و مسافرت ازسوی دیگر، در کنار استفاده از رسانه‌هایی چون: تلویزیون و ویدئو از عمده تفریحات آمریکایی‌هاست. البته روندی که در دو دههٔ اخیر در این سبک زندگی جای خود را باز کرده است، استفاده از فضای مجازی رایانه و اینترنت است؛ آنها بیشتر به وب‌سایت شبکه‌های اجتماعی سر می‌زنند و اینترنتی خرید می‌کنند.

زنان بیشتر از مردان از اینترنت و امکانات آن استفاده می کنند. درحالی که زنان بیشتر از امکانات اجتماعی و تفریحی اینترنت بهره می گیرند، خرید محصولات رایانه ای و نرم افزارها در میان مردان رواج بیشتری دارد. علت مراجعهٔ روزافزون زنان به شبکه های اجتماعی شاید این باشد که آنها اینترنت را کالایی لوکس، مفرح و تفریحی می‌بینند و می‌توانند وب گردی را جانشین خیابان گردی کنند. علاوه‌براین، شبکه‌های اجتماعی میل به حضور اجتماعی زنان را ارضا می‌کنند و آنها را از خطرهای اجتماعی ناشی از حضور مستقیم در

جامعه مصون می‌دارند.

از پیامدهای رواج اینترنت ظهور نسل جدید پسادیجیتال به ویژه درمورد زنان (مادران آینده) است. در گذشته هر نسلی، دربارهٔ حقوق و وظایف اجتماعی و مسائل مربوط به آن از والدین خود سؤال می‌کرد، اما روند جدیدی مشاهده می‌شود که افراد می‌کوشند اطلاعات فردی و اجتماعی مورد نیازشان را در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی بیابند. این تغییر در کنش ارتباطی و مرجع یادگیری، و اجتماعی شدن به نهادینه شدن ارزش‌های جدید عصر دیجیتال/ پسادیجیتال منجر می شود که با توجه به تحلیل محتوای عمومی فضای مجازی پیش‌بینی می‌شود که دغدغه‌ها و مسائل «سطحی‌تر» گردند. درمجموع، افزوده شدن وسایل فناورانهٔ جدید در کنار آن تحول فرهنگی در نیمهٔ قرن بیستم، به سریع‌تر شدن، سطحی‌تر شدن و فردی‌تر شدن روابط اجتماعی در آمریکا منجر شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. ازسوی‌دیگر، در عصر جهانش این تصور غالب و همه‌گیر وجود دارد که ارزش‌های هویتی و فرهنگی مردمان جهان درحال یکسان‌سازی و یکپارچگی است؛ به‌عبارت‌دیگر، فرایند هم‌گرایی رویهٔ ثابت و اصلی دوران جدید است؛ برای مثال، ازنظر گیدنز، جهانی شدن به درگیری زمانی ـ مکانی «فرد» در اقصی نقاط جهان منجر می‌شود و هویت شخصی و پدیدهٔ جهانش دو قطب دیالکتیک محلی و جهانی را تشکیل می‌دهند؛ به‌این‌معنا که «حتی تغییرات وجوه بسیار خصوصی زندگی شخصی نیز با تماس‌های اجتماعی بسیار وسیع و پردامنهٔ [جهانی] ارتباط مستقیم دارد». گیدنز برخورد افراد را با ریزترین مسائل جهانی، حتی برای تصمیم‌گیری در حوزهٔ خصوصی‌شان اجتناب‌ناپذیر می‌داند (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: آنتونی گیدنز، *تجدد و تشخص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمهٔ ناصر موفقیان، (تهران: نشر نی ۱۳۷۸)، ۴۲ ـ ۵۶.

۲. درحالی ارتباطات جهانی دنیا را به دهکدهٔ جهانی تبدیل کرده است که همان ابزارها و مانند آن دهکده‌های فراوانی را از زیر آوار فراموش‌شدگی و به عزلت رفتن نجات داد و به رقیبان مادر خویش تبدیل کرد؛ برای مثال، درحالی‌که اینترنت این قابلیت را دارد که ارزش‌های خاص جامعه‌ای خاص را جهانی کند، همزمان امکاناتی مانند شبکه‌های اجتماعی این قابلیت را به خرده‌گروه‌ها و صداهای خاموش می‌دهند که خویش‌های خویش را در اقصی‌نقاط عالم پیدا کنند و احساس هویت بزرگ‌تری که می‌تواند هنوز نفس بکشد، بدان ببخشد.

۳. ساموئل هانتینگتون، *چالش‌های هویت در آمریکا*، ترجمهٔ محمودرضا گلشن‌پژوه و همکاران، (تهران: مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴)؛ رابرت بورک، *در سراشیبی به سوی گومورا: لیبرالیسم مدرن و افول آمریکا*، ترجمهٔ الهه هاشمی، (تهران: حکمت، ۱۳۸۳)؛ کریس هجز، «نقش رسانه‌های شرکتی در جنون و مرگ مایکل جکسون،» *سیاحت غرب*، ش. ۷۴،

(شهریور ۱۳۸۸)؛ دیوید مایکل گرین، «مراسم خاک‌سپاری مایکل جکسون، نمایشی از تهی بودن فرهنگ آمریکایی،» *سیاحت غرب*، ش. ۷۵، (مهر ۱۳۸۸).

۴. حسن چاوشیان، «سبک زندگی و هویت اجتماعی مصرف و انتخاب‌های ذوقی به‌عنوان شالودهٔ تمایز و تشابه اجتماعی در دورهٔ اخیر مدرنیته،» (پایان‌نامهٔ دکتری، دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۸۱)، ۲۸.

۵. خورخه لارین، *مفهوم ایدئولوژی*، ترجمهٔ فریبرز مجیدی، (تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۶)، ۴۲ ـ ۴۷.

۶. همان، ۲۱؛ سعید مهدوی کنی، دین و سبک زندگی، (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۸)، ۱۵.

۷. تحول عظیمی که پس از صنعتی شدن جوامع مدرن رخ داد، این بود که طبقه بندی خشک و سادهٔ اقتصادی جای خود را به قشربندی منزلتی و فرهنگی داد که برون‌داد آن سبک‌های زندگی بود؛ بدین‌ترتیب که کثرت تولید نیاز به بازارهای بیشتر و قیمت‌های پایین‌تر را الزامی کرد که طبق آن، همواره برای کالاهای کارخانه‌ها و شرکت‌ها مشتریانی وجود داشته باشد و بدین‌طریق با بازگشت سود سرمایه، انباشت سرمایه انجام گیرد. همزمان و در تأیید این جریان اقتصادی، توجه به تکثر ذائقه‌ها و سلیقه‌ها جدی‌تر شد و توانایی‌های نوین صنعتی این قابلیت را می‌داد.

۸. مهدوی کنی، همان، ۱۷.

۹. همان، ۵۲.

۱۰. بوردیو، همان، ۱۴۹ ـ ۱۵۰؛ رضا صالحی، *الگوهای سبک زندگی ایرانیان*، (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۶)، ۸.

۱۱. مهدوی کنی، همان، ۱۶؛ بوردیو، همان، ۱۲۱، ۲۳۹؛ چاوشیان، همان، ۲۵.

۱۲. برای آشنایی با نظر ماکس وبر دربارهٔ کارکرد سبک زندگی به منبع زیر مراجعه کنید: مهدوی کنی، همان، ۱۱۱.

۱۳. مهدوی کنی، همان، ۱۵؛ و صالحی، همان، ۸.

۱۴. صالحی، همان، ۱۰.

۱۵. چاوشیان، همان، ۳۱.

۱۶. صالحی، همان، ۸.

۱۷. سیاوش قلی‌پور، «جهانی شدن و هویت فرهنگی قوم لک،» (پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشکدهٔ علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴).

18. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>
19. <http://www.immihelp.com/newcomer/american-lifestyle.html>
20. Ibid.
21. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>
22. <http://www.census.gov/population/www/pop-profile/profile2000.html>
23. <http://2010.census.gov/2010census/data/index.php>
24. <http://www.immihelp.com/newcomer/american-lifestyle.html>
25. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>

۲۶. کاووس سیدامامی، «آمریکای برهنه: آمریکایی‌ها چگونه زندگی می‌کنند؟،» دوماهنامهٔ سوره، ش. ۴۶ ـ ۴۷، (۱۳۸۹).

27. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>

۲۸. سیدامامی، همان.

29. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>
30. Ibid.
31. <http://www.immihelp.com/newcomer/american-lifestyle.html>
32. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>
33. Ibid.

۳۴. سیدامامی، همان.

35. Ibid.
36. <http://www.pewinternet.org/Infographics/2010/Generations-2010-Heat-Map.aspx>
37. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/tv-trends-by-ethnicity.html>

38. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/events-webinars/2011/state-of-social-media-2011.html>
39. <http://www.pewinternet.org/Infographics/2010/Internet-acess-by-age-group-over-time-Update.aspx>
40. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/tv-trends-by-ethnicity.html>
41. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>
42. Ibid.
43. <http://www.pewinternet.org/Reports/2011/The-Internet-and-Campaign-2010/Summary.aspx>
44. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>

۴۵. مراد از برنامه‌های بازپخش (Time-Shifted) روشی است که به کمک فناوری‌های جدید، کاربر این امکان را دارد که برنامهٔ دلخواه خود را ضبط و در زمان و موقعیت مناسب تماشا کند.

46. Ibid.
47. Ibid.
48. Ibid.
49. <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/tv-trends-by-ethnicity.html>
50. Ibid.
51. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>

۵۲. برای لفظ سلام، جدای از اختصاص آن به‌عنوان یکی از اسماء حُسنای الهی، معانی مختلفی را درنظر گرفته‌اند که در کنش ارتباطی منظور می‌گردد: ۱. برای شما سلامتی آرزو می‌کنم؛ ۲. شما از ناحیهٔ من در امان و امنیت قرار دارید، و ۳. برای تو خیرات و خوشی‌ها را آرزو می‌کنم. برای اطلاع بیشتر از معانی گستردهٔ سلام به کتاب ارزشمند زیر مراجعه کنید:

ـ محمد مهدی الاصفی، *السلام فی الاسلام*، (تهران: المشرق للثقافخ و النشر، ۱۴۲۴ [=۱۳۸۲].

53. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>
54. Ibid.
55. <http://www.immihelp.com/newcomer/american-lifestyle.html>

56. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>
57. <http://www.immihelp.com/newcomer/american-lifestyle.html>; <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>

۵۸. میشل فوکو، *ایران روح جهان بی‌روح*، ترجمهٔ نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹)، ۱۷۵ ـ ۱۷۶.

۵۹. فوکو، همان، ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

60. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>

۶۱. سیدامامی، همان.

62. <http://www.nriol.com/welcome2america/life-style-in-usa.asp>; <http://www.nielsen.com/us/en/insights/events-webinars/2011/state-of-social-media-2011.html>; <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/social-media-report-q3.html>; <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/sustainable-efforts-environmental-concerns.html>; <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/new-digital-american-family.html>; <http://www.nielsen.com/us/en/insights/reports-downloads/2011/tv-trends-by-ethnicity.html>

۶۳. محمود روح‌الامینی، *زمینهٔ فرهنگ‌شناسی: تألیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی*، ([تهران]: عطار ۱۳۶۸)،۱۲۹ ـ ۱۳۴.

۶۴. سیدامامی، همان.

بررسی نقش و جایگاه مذهب در ایالات متحده آمریکا

الهام رسولی ثانی‌آبادی[1]

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی نقش و جایگاه مذهب و معرفی مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی موجود در ایالات متحده آمریکاست. بدین‌منظور، ابتدا در مبحث مقدماتی این مقاله جایگاه مذهب در قانون اساسی ایالات متحده نشان داده می‌شود و بعد از ترسیم فضایی که بر اثر نگرش کلی آمریکاییان درمورد جایگاه مذهب در زندگی روزمره و جامعه‌شان به‌وجود آمده، در مبحث اول مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی موجود در آمریکا معرفی می‌شوند و بعد از آشنایی کلی با این فرقه‌ها، در مبحث دوم مهم‌ترین عوامل مؤثر در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده بررسی می‌گردند و در خلال این بحث، رابطهٔ میان مذهب و سیاست در این کشور بیان خواهد شد و درنهایت، با نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

واژگان کلیدی: مذهب، فرقه‌های مذهبی، ایالات متحده آمریکا، پلورالیسم مذهبی، مسیحیت

---

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری روابط بین‌الملل از دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

به‌طورکلی، مذهب را مجموعه‌ای از عقاید، فعالیت‌ها و نهادهایی تعریف کرده‌اند که برپایهٔ ایمان به نیروهای ماوراءالطبیعی به‌وجود آمده است و نقش بسیار مهمی را در زندگی افراد بازی می‌کند.(۱) کلیفورد گیرتز[1]، انسان‌شناس آمریکایی، مذهب را نظامی از علائق و نشانه‌ها تعریف می‌کند که وظیفهٔ آن ایجاد روحیه و انگیزه‌ای قوی، نافذ و بادوام در انسان ازطریق ترسیم و تنظیم تصوری از وجود نظام هستی و ملبس ساختن این تصور با چنان هاله‌ای از مطالب واقع‌نمایانه است که آن روحیه و انگیزه را به‌طرز بی‌مانندی حقیقی جلوه دهد.(۲)

درواقع، مذهب چیزی است که پُل تیلیچ[2] آن را غایت علاقه‌مندی می‌نامد؛ نظامی از نشانه‌ها که عمیق‌ترین واکنش‌ها را در انسان برمی‌انگیزد. در همین زمینه، در شرایط عادی مذهب خصیصه‌ای کاملاً اجتماعی دارد. هنگامی که مردم به پندار مشترکی باور می‌آورند، طبیعتاً تمایل پیدا می‌کنند که دورهم گرد آیند و اعتقاد مشترکشان را ازطریق تشکیلاتی نظیر: کلیساها، کنیسه‌ها و حتی جنبش‌های مذهبی دوام بخشند.(۳)

درمورد نقش و جایگاه مذهب در ایالات متحده آمریکا باید بیان کرد این دولت یکی از کشورهای موجود در نظام بین‌الملل است که اصل آزادی مذهب را به‌موجب اولین اصلاحیهٔ قانون اساسی این کشور برپایهٔ اصل جدایی دولت و کلیسا به‌رسمیت شناخته است. در این اصلاحیه، قانون اساسی دولت فدرال را از اینکه مذهب واحدی را در سرتاسر کشور ایجاد کند، منع کرده و به دولت آمریکا اجازه نمی‌دهد مذهب به‌خصوصی را مذهب رسمی دولت[3] برگزینند.(۴)

---

1. Clifford Geertz
2. Paul Tillich
3. State

دراین‌راستا، دادگاه عالی آمریکا در تفسیر این اصل، آن را اصلی تفسیر کرده است که می‌تواند به عدم دخالت دولت در مذهب منجر شود. بدین‌ترتیب، دولت ایالات متحده آمریکا حق ندارد به هر نوع سازمانی که دارای فعالیت و یا جهت‌گیری مذهبی خاصی باشد هیچ‌گونه کمک مالی کند و این بدین معناست که سازمان‌ها و یا گروه‌های مذهبی در این کشور باید برای ادامهٔ حیات خود به درآمدهای مالی خودشان متکی باشند، که این مسئله خود می‌تواند به ایجاد نوعی رقابت مذهبی[1] در میان فرقه‌های مذهبی ایالات متحده منجر شود؛ زیرا این گروه‌ها برای جذب افراد بیشتر باید دکترین‌های قابل قبولی را ارائه دهند و همیشه نگران این مسئله باشند که پیروانشان جذب مذهب دیگری نشوند. بنابراین، این اصلاحیه به‌طور ناخودآگاه باعث ایجاد نوعی کثرت‌گرایی مذهبی و درنهایت، اختلاف مذهبی در ایالات متحده شده است.(۵)

در کنار این اصلاحیه و متمم که آزادی اعمال هرگونه مذهبی را در آمریکا تضمین می‌کند، متمم چهاردهم قانون اساسی این کشور نیز حقوق مدنی مذاهب گوناگون و نیز ممنوعیت هرگونه تبعیض مذهبی را در ایالات متحده تضمین می‌کند. برای اجرایی کردن هرچه بیشتر این اصل است که قانون اساسی دولت آمریکا هرگونه پیش‌شرط مذهبی[2] را برای تصدی هرگونه مقام دولتی منع کرده است؛ اگرچه به‌طور سنتی رؤسای‌جمهور آمریکا همیشه خود را ملزم می‌کنند تا به عبارت «خدا به من کمک کند» سوگند یاد کنند.(۶)

البته گفتنی است که جدایی دین از دولت در آمریکا به‌معنای غیرمذهبی بودن مردم این کشور نیست. به‌نظر رضا هلال[3]، نظریه‌پرداز مسائل مذهبی در

---

1. Regional Competence
2. Religious Test
3. Reza Helal

ایالات متحده، تدیّن مردم آمریکا به چگونگی شکل‌گیری این کشور و تاریخ ایالات متحده برمی‌گردد؛ زیرا مهاجران نخستین ایالات متحده که همگی جزو پروتستان‌های پیوریتن (تطهیرگرایان) بودند، درنتیجهٔ سخت‌گیری‌های مذهبی و دینی در اروپا به جهان جدید مهاجرت کردند، خود را قوم برگزیدهٔ جدید خداوند نامیدند و آمریکا را سرزمین موعود نو به‌حساب آوردند. آنان با خداوند عهد بسته بودند که آمریکا را به مدینهٔ فاضله‌ای تبدیل کنند که فقط قوانین الهی بر آن حکومت کند.(۷) البته گفتنی است که به‌لحاظ تاریخی حتی قبل از ورود این مهاجران اروپایی و میسیونرهای مذهبی به ایالات متحده آمریکا، بومیان آمریکایی نیز که همان سرخ‌پوستان بودند، مذاهب خاص خودشان را داشتند؛ هرچند این مذاهب بسیار ناشناخته بودند و میسیونرهای مسیحی آنها را نادیده می‌گرفتند و اغلب خرافات جلوه می‌دادند؛ برای همین بود که برای مدت چهارصد سال مسیحیان مهاجر کوشیدند دین سرخ‌پوستان آمریکایی را تغییر دهند و آنها را مسیحی کنند.(۸)

درخصوص مذهبی بودن مردم ایالات متحده تحقیقات مؤسسهٔ پیو[1] در سال ۲۰۱۰ نشان داده است که این کشور مذهبی‌ترین ملت را در میان ملل توسعه‌یافتهٔ غرب دارد و از هر ده آمریکایی بالغ، شش نفر به اهمیت مذهب در زندگی روزمرهٔ خود اذعان کرده و از هر ده نفر، چهار نفر گفته‌اند که حداقل هفته‌ای یک‌بار در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند.(۹) در همین زمینه جورج کمبل[2]، محقق و نظریه‌پرداز آمریکایی در تحقیقات خودش با این عنوان که چگونه مذهب می‌تواند در ایالات متحده هم متحدکننده و هم جداکننده باشد،

1. Pew Forum
2. George Campbell

نشان داده است که در میان کشورهای صنعتی جهـان، ایـالات متحـده کشـوری است که مردمانش بیشترین درصد شرکت در مراسم مذهبی را دارند و حـداقل هفته‌ای یک‌بار در این مراسم شرکت می‌کنند. کشورهایی چـون: ایتالیـا، کانـادا، انگلیس، چین، آلمان، فرانسه، روسیه، ژاپن، و سـوئد، بـه‌لحـاظ مـذهبی بـودن به‌ترتیب بعد از آمریکا قرار دارند.(۱۰)

طبق نظرسنجی مؤسسهٔ گالوپ[1] نیز تقریباً ۷۳ درصد مـردم آمریکـا فـارغ از اینکه به چه مذهبی پایبند باشند، به زندگی پس از مرگ ایمان دارنـد؛ درمقابـل، این رقم در انگلستان فقط ۳۸ درصد است.(۱۱) این مؤسسه درمورد ایـن مسـئله نیز نظرسنجی کرده است که آیا مـذهب بایـد در جامعـهٔ آمریکـا تـأثیر و نقـش بیشتری داشته باشد، که در ادامه آن را بیان می‌کنیم.(۱۲)

جدول ۱. آیا مذهب باید در جامعهٔ آمریکا تأثیر و نقش بیشتری داشته باشد یا خیر؟

مردم آمریکا (۲۰۱۱)	تأثیر بیشتر (درصد)	تأثیر کمتر (درصد)	نباید تغییری کند (درصد)
جوانان	۲۹	۲۹	۳۹
جمهوری‌خواهان	۳۹	۱۹	۳۹
دموکرات‌ها	۱۹	۴۲	۳۷
محافظه‌کاران	۴۷	۱۵	۳۵
لیبرال‌ها	۱۱	۴۹	۳۸
پروتستان‌ها	۳۸	۲۱	۴۰
کاتولیک‌ها	۲۷	۲۴	۴۷
مذاهب غیرمسیحی	۷	۶۵	۲۶
غیرمذهبی‌ها	۹	۶۸	۲۰

1. Gallup Organization

مؤسسهٔ گالوپ در نظرسنجی دیگری نیز از مردم ایالات متحده درمورد اهمیت مذهب به نتایج زیر می‌رسد:[۱۳]

جدول ۲. نظر مردم درمورد اهمیت مذهب در زندگی روزمره (۲۰۱۰)

مذهب خیلی مهم است	۵۴ درصد
مذهب تا اندازه‌ای مهم است	۲۶ درصد
مذهب خیلی مهم نیست	۲۰ درصد

همان‌گونه که در جدول بالا مشخص شده است، بیش از نیمی از مردم آمریکا به اهمیت مذهب در زندگی روزمرهٔ خود اذعان دارند و ۲۶ درصد آنها نیز معتقدند که مذهب تا اندازه‌ای برایشان اهمیت دارد. البته مؤسسهٔ گالوپ در ادامهٔ گزارش خود خاطرنشان می‌کند که نگاهی به آمار و ارقام نشان می‌دهد مردم آمریکا در گذشته بسیار مذهبی‌تر از اکنون بوده‌اند (جدول ۳).

جدول ۳. نظر مردم درمورد اهمیت مذهب در زندگی روزمره (۱۹۵۲)

مذهب خیلی مهم است	۷۵ درصد
مذهب تا اندازه‌ای مهم است	۲۰ درصد
مذهب خیلی مهم نیست	۵ درصد

به‌هرحال، با ترسیم کلی جایگاه مذهب در قانون اساسی ایالات متحده و نگرش کلی مردم این کشور به اهمیت مذهب در زندگی روزمره‌شان، در مبحث بعدی این مقاله مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی در ایالات متحده را معرفی خواهیم کرد.

درآمدی بر مهم‌ترین مذاهب و فرقه‌های مذهبی در ایالات متحده آمریکا

قبل از ورود به این بحث باید به نکته‌ای مهم اشاره کنیم و آن اینکه ایالات متحده یکی از کشورهای موجود در نظام بین‌الملل، با تعدد مذاهب گوناگون است و هر مذهبی در سرتاسر جهان، نهادها، سازمان‌ها و یا طرف‌دارانی در این کشور دارد. درواقع، سازمان‌های مذهبی آمریکا بسیار زیاد و یکی از قدرتمندترین و تأثیرگذارترین مؤلفه‌ها بر زندگی سیاسی و اجتماعی این کشورند.

در همین زمینه، مؤسسهٔ پیو در تحقیقات و نظرسنجی‌های اخیر خود براساس مصاحبه‌ای که با ۳۵ هزار آمریکایی بالای هیجده سال انجام داده است، خاطرنشان می‌کند که وابستگی‌های مذهبی در آمریکا به‌شدت گوناگون، پیچیده و درعین‌حال سیالند. در این گزارش آمده است که بیشتر از یک‌چهارم جوانان آمریکا به مذهب خانواده‌های خود پایبند نیستند و اعتقادات خود را به نفع مذهب دیگری ازدست داده و یا به‌کلی بی‌مذهب شده‌اند.(۱۴)

اصلی‌ترین مذاهب موجود در ایالات متحده آمریکا عبارتند از:

جدول ۴

مسیحیت	۶۶ تا ۷۶ درصد
یهودیت	۱/۷ تا ۲/۲ درصد
اسلام	۰/۶ تا ۰/۸ درصد
بودیسم	۰/۷ تا ۰/۹ درصد
هندوئیسم	۰/۴ درصد
غیرمذهبی‌ها	۱۵ تا ۱۶ درصد

همان‌گونه که در جدول ۴ مشخص شده است، اکثر آمریکاییان خود را متعلق به مذهب مسیحیت می‌دانند، که خود به دو گروه مسیحیان کاتولیک (۲۵

درصد) و مسیحیان پروتستان (۵۱ درصد) تقسیم می‌شوند.[۱] سایر مذاهب آمریکا که شامل: بودایی‌ها، هندوها، مسلمانان و یهودیان هستند، ۳/۹ تا پنج درصد جمعیت کشور را دربرمی‌گیرند و بقیهٔ آمریکاییان نیز افرادی هستند که هیچ‌گونه جهت‌گیری مذهبی خاصی ندارند.(۱۵)

مسیحیت

مسیحیت بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین فرقهٔ مذهبی در ایالات متحده است، که البته طبق آمار و ارقام حاصل از نتایج نظرسنجی‌ها و تحقیقات مؤسسات مختلف در سال‌های اخیر، دچار سیر نزولی شده است و اگرچه از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۸ مذهب مسلط موجود در آمریکا بوده، پیروان آن از ۸۶ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۷۶ درصد در سال ۲۰۰۸ کاهش یافته‌اند که این کاهش در نزد پیروان پروتستان بسیار بیشتر از پیروان کاتولیک بوده است (جدول ۵).

جدول ۵

مذهب	سال ۱۹۷۰ (درصد)	سال ۱۹۹۴ (درصد)	سال ۲۰۰۸ (درصد)	سال ۲۰۱۰ (درصد)
پروتستان‌ها	۶۵	۵۹	۴۹	۴۵
کاتولیک‌ها	۲۵	۲۴	۲۵	۲۱
یهودی‌ها	۱/۵	۲	۱/۸	۲
غیرمذهبی‌ها	۵	۶	۱۵	۱۶

۱. گفتنی است که علاوه‌براین دو فرقهٔ اصلی، فرقه‌های دیگری از مسیحیت در ایالات متحده نظیر مورمون‌ها و یا ارتدوکس‌ها وجود دارند که به‌علت در اقلیت بودنشان، در این مقاله به آنها اشاره‌ای نشده است.

بنابراین، همان‌گونه که در جدول ۵ مشخص شده، طی چهار دهۀ گذشته پیروان مذهب پروتستان نزدیک به یک‌چهارم کاهش پیدا کرده و درمقابل، غیرمذهبی‌ها نزدیک به سه برابر شده‌اند.[۱۶]

در میان مسیحیان آمریکا، اگرچه تعداد پروتستان‌ها بسیار بیشتر از کاتولیک‌هاست، کاتولیک‌ها بزرگ‌ترین جمعیت مذهبی یکپارچه و منسجم در ایالات متحده را تشکیل می‌دهند؛ زیرا همهٔ آنها از مرجعیت مرکزی واتیکان پیروی می‌کنند. این درحالی است که پروتستان‌ها خود به گروه‌ها و فرقه‌های متعددی تقسیم می‌شوند و مرکز دینی واحدی ندارند. علاوه‌برآن، کلیسای کاتولیک به‌دلیل جایگاهی که در اعتقادات مسیحیان کاتولیک دارد، از تأثیر بسیار زیادی در میان پیروان خود برخوردار است. این درحالی است که آیین مذهبی پروتستان به کلیسای واحد و قدرت مذهبی واحدی اعتقاد ندارد. بنابراین، کاتولیک‌های آمریکایی ازنظر آیین و اعمال دینی از واتیکان پیروی و پاپ را تکریم می‌کنند و اعانات مالی خود را برای وی می‌فرستند.[۱۷]

به‌لحاظ تاریخی، ورود کاتولیک‌ها به آمریکا با استعمار اروپاییان در این کشور همراه بوده است که دراین‌میان، اولین نمایندگان و یا افراد کاتولیکی که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند، اسپانیایی‌تبارها بوده‌اند. در سال ۱۷۷۶ کاتولیک‌ها کمتر از یک درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دادند. این درحالی بود که از سال ۱۸۴۰ تا ۱۹۱۴ به‌سبب مهاجرت آنها از کشورهای آلمان، ایرلند، هلند، و آمریکای لاتین به‌تدریج بر تعدادشان افزوده شد. در آغاز قرن بیستم تقریباً یک‌ششم جمعیت آمریکا را کاتولیک‌ها شکل می‌دادند، که همان‌گونه که بیان شد، اغلب آنها مهاجرانی از کشورهای مختلف بودند که این امر به چندفرهنگی شدن پیروان کاتولیک‌تبار منجر شده است.[۱۸]

طبق آمار و ارقام به‌دست‌آمده گفته می‌شود که ایالات متحده چهارمین کشور بعد از برزیل، مکزیک، و فیلیپین است که بزرگ‌ترین جمعیت کاتولیک را دارد. امروزه کاتولیک‌ها ۲۲ تا ۲۵ درصد از جمعیت آمریکا (حدود ۶۸ میلیون نفر) را به خود اختصاص داده‌اند و مهم‌ترین اجتماع آنها در کلیسای کاتولیک این کشور است که کلیسای بزرگی در آمریکا شامل پاپ و ۶۸ میلیون عضو است و بزرگ‌ترین واحد مذهبی را در این کشور ایجاد کرده است.[۱۹]

گفتنی است که در ایالات متحده هیچ‌گونه حزب سیاسی کاتولیکی در سطوح ملی، محلی و یا دولتی آنگونه که مثلاً در آمریکای لاتین و یا اروپا در قالب احزاب دموکراتیک مسیحی شاهدیم، وجود ندارد و از زمان انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۱۹۶۰، کاتولیک‌ها به‌طور نسبتاً برابری در میان دو حزب اصلی، یعنی جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها قرار داشته‌اند. در همین زمینه، با مروری بر انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا از سال ۱۹۴۸ تا ۲۰۰۸ درمی‌یابیم که به‌جز موارد معدودی، کاتولیک‌ها بیشتر به رؤسای‌جمهور دموکرات تمایل داشته‌اند؛ برای مثال، در سال ۲۰۰۸ درحدود ۵۴ درصد به اوباما و ۴۵ درصد به مک‌گین، نامزد جمهوری‌خواه ایالات متحده رأی داده‌اند.[۲۰]

همان‌گونه که اشاره شد، اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین فرقهٔ مسیحیت در ایالات متحده متعلق به پروتستان‌های مسیحی است. آنها در سدهٔ شانزدهم میلادی با برخی از تصمیمات، تعلیمات و عقاید کلیسای کاتولیک به مخالفت برخاستند، به‌تدریج نام «اعتراض‌کنندگان» را بر خود گذاشتند، از کلیسای کاتولیک جدا شدند و کلیسای مربوط به خود را ساختند؛ اما درواقع مسیحیان پروتستانی و مسیحیان کاتولیک‌مذهب، در کنار برخی از تفاوت‌هایی که به‌لحاظ اعتقادی دارند، در بسیاری از مسائل نیز با یکدیگر اشتراک‌نظر و توافق دارند؛ برای مثال،

از اعتقادات هر دو گروه مذهبی ایمان به حقیقت و راستی و پرهیز از دروغ و گناه است. هر دو مدعی‌اند که مانند خداوند باید همهٔ افراد جامعه‌شان را دوست داشته باشند، حتی اگر تمامی این افراد گناهکار باشند. ازسوی‌دیگر، پیروان مسیحیت کاتولیک و پروتستان مدعی‌اند که علی‌رغم اختلاف در برخی از مسائل، به‌شدت یکدیگر را دوست دارند.(۲۱)

یکی از جریانات مذهبی نسبتاً جدیدی که در یک قرن گذشته در میان پروتستان‌ها قدرت زیادی پیدا کرده، مکتبی به نام «مبلغان انجیل» است.[۱] قبل از جنگ جهانی دوم این مکتب نوظهور به بنیادگرایی معروف شد؛ زیرا شعار آنها بازگشت به انجیل و تغییر جامعه با تحول فرهنگی بود و هدف آنها ایجاد حکومت واحد در ایالات متحده برمبنای بنیادهای انجیلی بود. بعد از جنگ جهانی دوم این بنیادگرایان آمریکایی خود را مبلغان انجیل معرفی کردند و با استفاده از وسایل ارتباط جمعی توانستند در جامعهٔ آمریکا نفوذ فراوانی به‌دست آورند. اکنون نیز این جریان مذهبی ـ سیاسی به‌گمان بسیاری، قدرتمندترین و فعال‌ترین تشکیلات دینی در ایالات متحده محسوب می‌شود که در مراکز سیاسی این کشور نفوذ بسیاری دارد.(۲۲)

این جریان که به «راست مسیحی» نیز معروف است و تمامی اعضای کلیسای پروتستان را دربرمی‌گیرد، اولین و عمده‌ترین خواسته‌اش، بازگرداندن اخلاق به جامعهٔ آمریکا و اخلاقی کردن سیاست و سیاست‌مداران آمریکایی و نیز هدایت انجیلی جهان و مسیحی کردن اقوام غیرمسیحی است. خواستهٔ آنها

---

۱. در اعتقادات پروتستان‌های انجیلی، پروتستان انجیلی کسی است که دوباره متولد شده است، به مسیح نجات‌بخش ایمان دارد و بر خود واجب می‌داند که اعتقاداتش را نشر دهد.

برای بازسازی جامعهٔ آمریکایی براساس قوانین انجیلی، این جریان مذهبی را وامی‌دارد تا به مخالفت با آنچه «شرّ اجتماعی» می‌نامد، به مخالفت برخیزد. برهمین‌اساس، پیروان این گروه با پدیده‌های اجتماعی مانند: سقط جنین، همجنس‌گرایی، فمینیسم، خشونت در رسانه‌ها به مخالفت برمی‌خیزند و در تلاشند تا آنچه را «خیر اجتماعی» می‌نامند، نظیر: داشتن خانواده‌های سنتی و دعا در مدارس، تثبیت و تحکیم بخشند. لذا طبیعی است که این جریان مذهبی ـ سیاسی برای کسب نفوذ سیاسی با هدف نیل به اهداف اجتماعی در جامعهٔ آمریکایی تلاش کند.(۲۳)

هستهٔ مرکزی تفکر «راست مسیحی» نبرد میان خیر و شر و بازگشت مسیح به زمین و حکومت صدسالهٔ وی است. در همین زمینه، کتاب «برجای‌مانده»[1] نوشتهٔ تیم لائی[2] در دوازده جلد، تشریح‌کنندهٔ عقاید راست مسیحی است که در آمریکا بسیار پرفروش بوده و خوانندگان زیادی داشته است. درواقع، پیروان کلیسای انجیلی از مذهبی‌ترین و ثروتمندترین اقشار جامعه‌اند و همین امر باعث شده زمینهٔ مناسبی برای نفوذ این جریان فکری ـ مذهبی در جامعهٔ آمریکایی به‌وجود آید.(۲۴) شمار و گسترهٔ رسانه‌هایی که به‌طورکلی دراختیار نیروهای مسیحی در آمریکاست، بسیار زیاد است و گفته می‌شود که در این کشور دویست ایستگاه تلویزیونی و ۱۵۰۰ ایستگاه رادیویی مسیحی وجود دارند که تقریباً همهٔ آنها انجیلی‌اند.(۲۵)

در زمینهٔ مسائل سیاسی نیز راست مسیحی به‌شدت طرف‌دار حزب جمهوری‌خواه است و دراین‌راستا نیز بسیاری از نومحافظه‌کاران در ایالات

---

1. Left Behind 2. Tim La Haye

متحده به‌لحاظ دینی مسیحی پروتستانند و به اصول انجیلی گرایش دارند. این افراد به‌شدت مذهبی و بنیادگرا هستند و درعین اعتقاد به مبانی مسیحیت، به همخوانی دین با سیاست نیز معتقدند پیروان راست مسیحی در انتخابات سال ۲۰۰۰ ریاست‌جمهوری آمریکا ضمن آنکه لیبرال‌ها و همجنس‌گرایان را عامل بخت‌برگشتگی آمریکا می‌خواندند، از جورج بوش پسر حمایت می‌کردند و او را دارای مأموریتی الهی و منتخب خدا می‌دانستند.[۲۶]

پیروان راست مسیحی به‌لحاظ سیاسی نیز بسیار بین‌الملل‌گرا و مدعی تلاش برای هدایت و نجات انسان‌ها در همه‌جای جهان و ابلاغ پیام مسیحیت و بسط ارزش‌های دموکراتیکند. در همین زمینه، دعوت غیرمسیحیان به مسیحیت را با تأکید بر اینکه در انجیل بسیار بر آن تأکید شده، بسیار مهم می‌دانند که در این مورد می‌توان به فعالیت‌های برخی از دانشگاه‌های متمایل به راست مسیحی اشاره کرد.[۱][(۲۷)]

یکی دیگر از محورهای مهم تفکرات و آموزه‌های جریان راست مسیحی در ایالات متحده آمریکا، حمایت همه‌جانبه از تشکیل دولت یکپارچهٔ یهودی در سرزمین اسرائیل براساس مبانی انجیلی است. درواقع، براساس تفکرات این فرقهٔ مذهبی ـ سیاسی ایجاد جامعهٔ یهودیان و تشکیل اسرائیل، زمینه‌ساز رجعت حضرت مسیح است؛ زیرا تشکیل کشوری یهودی و بازسازی معابد باستانی قوم یهود پیش‌شرط بازگشت ثانویهٔ مسیح است. برمبنای این اعتقاد، مسیحیان

---

۱. برای مثال می‌توان به دانشگاه بین‌المللی کلمبیا که یکی از مراکز عمدهٔ تعلیم میسیونر برای اعزام به سرزمین‌های اسلامی با هدف تغییر مذهب مسلمانان و جلب آنها به مسیحیت است اشاره کرد. درواقع، این تصور که مسیحیت حقیقت واحد است و دیگر مذاهب ملهم از شیطانند، از محورهای اصلی آموزشی این دانشگاه است.

اگر نمی‌خواهند مانع اجرای طرح بزرگ خدا باشند، باید از موجودیت اسرائیل حمایت کنند.(۲۸)

براساس این اعتقاد و آموزه، تفاوت اساسی میان کلیسای کاتولیک و کلیسای انجیلی در ایالات متحده در برنامه‌های سیاسی این دو کلیساست؛ زیرا انجیلی‌ها معتقدند باید بازگشت مسیح را با پیوستن به ملت یهود و تسریع روند مهاجرت سایر یهودیان به اسرائیل و استقرار آنها در این سرزمین تسریع کرد؛ چون به‌نظر آنها، مسیح در خاورمیانه همواره از دولت اسرائیل حمایت کرده و تشکیل کشور اسرائیل بزرگ از رودخانهٔ نیل تا فرات خواستهٔ مسیح است که به‌زودی عملی خواهد شد. بدین‌ترتیب، برای رجعت مسیح سه پیش‌شرط را ارائه می‌دهند: ۱. احیای سرزمین یهود؛ ۲. تملک بیت‌المقدس توسط یهود، و ۳. بازسازی معابد باستانی یهودیان.(۲۹)

مهم‌ترین سازمان‌های راست مسیحی در آمریکا عبارتند از: سازمان اکثریت اخلاقی[1]، بنیاد کوه معبد[2]، مجمع اسرائیلی رهبری مسیحیت ملی[3] و کمیتهٔ اسرائیلی مسیحیت آمریکا[4]، که اعضا و هواداران همهٔ این سازمان‌ها، حمایت از اسرائیل را رسالتی جهانی، الهی و دینی می‌دانند و معتقدند که خداوند آمریکا را به‌خاطر آن مورد لطف و رحمت قرار می‌دهد.(۳۰)

یهودیت

دومین آیین مذهبی موجود در ایالات متحده آمریکا آیین یهودی است که

1.The Organization of Moral Majority
2. The Foundation of Temple Mount
3. National Christian Council
4. The Committee of American Christian

پیروان آن مطابق با تحقیق انجام‌شده در آمریکا در سال ۲۰۰۸، درحدود شش میلیون و ۴۸۹ هزار نفر (۲/۲ درصد) بوده‌اند؛ دراین‌میان، شهر نیویورک در ایالات متحده بزرگ‌ترین اجتماع یهودیان را در خود جای داده است. گفته می‌شود که بعد از سرزمین اسرائیل، بیشترین جمعیت یهودیان در ایالات متحده وجود دارد.(۳۱)

هویت نژادی و مذهبی یهودیان ساکن در آمریکا را می‌توان در این کشور بررسی و شناسایی نمود. گفته می‌شود که حدوداً هفتاد درصد یهودیان مقیم ایالات متحده ارتباطاتی بسیار قوی با اعمال و رویه‌های مذهبی‌شان دارند، که ازاین‌میان شانزده درصد درطی نظرسنجی انجام‌شده، حداقل ماهی یک‌بار به کنشت یا کنیسه[1] برای ادای مراسم مذهبی می‌روند.(۳۲) البته تعدادی از یهودیان مقیم در ایالات متحده نیز هستند که خودشان را فقط به‌لحاظ فرهنگی و نژادی و نه به‌لحاظ مذهبی یهودی می‌دانند. بنابه نتایج نظرسنجی‌ای که درمورد مذهب در آمریکا در سال ۲۰۰۸ صورت گرفت، مشخص شده است که تعداد یهودیانی که خودشان را فقط به‌لحاظ فرهنگی یهودی می‌دانند، از بیست درصد در سال ۱۹۹۰، به ۳۷ درصد در سال ۲۰۰۸ رسیده است. در این نظرسنجی همچنین بیان شده است که یهودیان آمریکایی در مقایسه با دیگر فرقه‌های مذهبی به‌خصوص کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها تمایل بیشتری به سکولار شدن دارند و نوزده درصد آنها به نبودِ خداوند اعتقاد دارند.(۳۳)

یهودیان مقیم ایالات متحده علاوه‌بر آنکه شرکت فعالی در جنبش‌های مربوط به حقوق مدنی و عدم تبعیض نژادی دارند، از موقعیت بسیار کلیدی در

1. Synagogue

تجارت و اتحادیه‌های تجاری برخوردارند و یکی از عوامل مهم سیاسی این کشور نیز به‌شمار می‌روند. گفتنی است که برخلاف یهودیان مهاجری که از اوایل دهۀ ۱۸۸۰ از اروپای شرقی به آمریکا آمده‌اند و بسیار سیاسی و لیبرالند، یهودیان مهاجری که از آلمان به این کشور آمده‌اند، به‌لحاظ سیاسی بسیار محافظه‌کارترند.[۱](۳۴) امروزه در ایالات متحده سازمان‌های یهودی بسیاری مشغول به کارند که از میان آنها، پنجاه سازمان فعالیت چشمگیر و گسترده‌ای دارند. برخی از مهم‌ترین این سازمان‌ها عبارتند از: مجمع ضدافترا، کمیتۀ مسائل عمومی اسرائیل و آمریکا، کنفرانس رؤسای سازمان‌های بزرگ یهودی آمریکا، مؤسسۀ یهودیان برای امور امنیت ملی، سازمان صهیونیستی آمریکا، کمیتۀ یهودیان آمریکایی، ائتلاف یهودیان جمهوری‌خواه، و... که البته فعالیت بیشتر این سازمان‌ها جنبۀ سیاسی دارد و به اموری همچون: حمایت از اسرائیل، تلاش برای احقاق حقوق یهودیان و برقراری عدالت برای تمامی آنها، و جلوگیری از هرگونه فعالیت نژادپرستانه مربوط است.(۳۵)

یهودیان ایالات متحده به‌لحاظ سیاسی نیز به‌طور سنتی از دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات بیشتر به دموکرات‌ها تمایل داشته و دارند؛ برای مثال، در انتخابات ریاست‌جمهوری ایالات متحده در سال ۲۰۰۸، ۷۸ درصد یهودیان به باراک اوباما رأی دادند، که دراین‌میان ۸۳ درصد یهودیان سفید در

---

۱. گفتنی است که زندگی یهودیان در آمریکا از سال ۱۶۵۴، یعنی نیمۀ قرن هفدهم آغاز شده است که ۳۲ نفر از آنها از برزیل در واقعۀ جنگ با پرتغال روانۀ اتازونی شدند و در بندر آمستردام که بعدها به نام بندر نیویورک خوانده شد، پیاده شدند. این جمعیت اندک که اولین مهاجران یهودی به‌شمار می‌روند، تا سال ۱۷۹۰ به سه هزار نفر رسیدند. هجرت دیگر یهودیان در خلال جنگ جهانی دوم روی داد؛ این دسته از یهودیان که از مظالم هیتلری به تنگ آمده بودند، رهسپار آمریکا شدند و چون از طبقات ثروتمند و جماعت تحصیل‌کردۀ آلمان بودند، ملت آمریکا به‌راحتی آنها را پذیرفتند.

مقایسه با ۳۴ درصد پروتستان‌های سفید و ۴۷ درصد کاتولیک‌های سفید به اوباما، نامزد دموکرات ریاست‌جمهوری آمریکا رأی داده‌اند.[۳۶]

اسلام

در کنار دین و آیین یهود در آمریکا که درمقابل مذهب مسیحیت این کشور و پیروان آن، گروه مذهبی بسیار کوچکی را شکل می‌دهند، مذهب اسلام و پیروان آن نیز وجود دارند که تعدادشان همان‌گونه که قبلاً هم ذکر شد، مطابق با نظرسنجی‌ها و تحقیقات مختلف، درحدود ۰/۶ تا ۰/۸ درصد کل جمعیت آمریکا (نزدیک به ۲/۵ میلیون نفر) است[۱] که از این تعداد ۰/۳ تا ۰/۴ درصد متعلق به سنی‌مذهب‌هاست و مابقی شیعیان هستند. پژوهشگران به‌لحاظ تاریخی ورود اسلام به آمریکا را همراه با ورود بردگان آفریقایی به این کشور تخمین زده و بیان کرده‌اند که ده درصد بردگان آفریقایی که به آمریکا در قرن هیجده وارد شدند، مسلمان بوده‌اند.[۳۷] در تحقیقی که مرکز مطالعات مسلمانان آمریکا در مؤسسهٔ گالوپ انجام داده، بیان شده است که مسلمانان آمریکا در میان مذاهب دیگر این کشور از بیشترین تنوع نژادی و قومی برخوردارند (جدول ۶).

---

۱. این درحالی است که اوباما، رئیس‌جمهور آمریکا، در سخنرانی خود در سال ۲۰۰۹ در مصر بیان کرد که دولت وی نزدیک به هفت میلیون مسلمان را در خود جای داده است که البته اگر این ادعا درست باشد، جمعیت مسلمانان دومین گروه بزرگ مذهبی در ایالات متحده بعد از مسیحیان می‌شود. باید گفت که چنین آمار و ارقامی بیشتر مربوط به رسانه‌های آمریکاست و جنبهٔ تبلیغی و سیاسی دارد و دراین‌خصوص هیچ‌گونه سند و یا مدرک قابل قبول برپایهٔ تحقیق و نظرسنجی خاصی برای این جمعیت بالا از مسلمانان در ایالات متحده ارائه نشده است.

جدول ۶. مسلمانان در آمریکا به‌لحاظ نژادی

نژاد سفید	۲۸ درصد
نژاد سیاه آفریقایی	۳۵ درصد
نژاد آسیایی	۱۸ درصد
نژاد اسپانیایی	۱ درصد
دیگر نژادها	۱۸ درصد

در این تحقیق آمده است که اسلام یکی از مذاهب مهم در آمریکاست که به‌علت مهاجرت مسلمانان به این کشور و نیز میزان زیاد تولد آنها، دارای رشد سریعی بوده است. گفته می‌شود که در مقایسه با دو دهۀ گذشته، دولت آمریکا در سال ۲۰۰۵ بیشترین مهاجران دائمی مسلمان را از سایر نقاط دنیا داشته است. اکنون نیمی از مسلمانان آمریکا را مهاجران به این کشور و نیمی دیگر را متولدان در درون خاک آن تشکیل می‌دهند.[۱](۳۸)

درحال‌حاضر، بزرگ‌ترین کانون و مسجد مسلمانان در آمریکا و مرکز اسلامی این کشور در ایالت میشیگان است. علاوه‌بر مساجد،[۲] که یکی از کانون‌های مهم اجتماع مسلمانان در آمریکا هستند، آنها همانند دیگر فرقه‌های مذهبی، اجتماعات و سازمان‌های مذهبی ـ سیاسی خود را در این کشور ایجاد کرده‌اند که مهم‌ترینشان عبارتند از: شورای امور عمومی مسلمانان (۱۸۹۹)، شورای روابط اسلامی آمریکا (۱۹۹۴)، جامعۀ مسلمانان آمریکا، و اتحادیۀ

---

۱. در این گزارش همچنین آمده است که زنان مسلمان در آمریکا بیشترین تحصیلات را در میان زنان دیگر فرقه‌های مذهبی همچون پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها و یهودیان دارند.

۲. در سال ۲۰۰۶ بیش از دو هزار مسجد در ایالات متحده تخمین زده شده‌اند که بیشترین آنها در ایالات کالیفرنیا و سپس نیویورک قرار دارند.

مسلمانان آمریکا که همهٔ این سازمان‌ها نقش بسیار مهمی را در افزایش سطح آگاهی مسلمانان از حقوق و مزایایشان در آمریکا برعهده دارند.(۳۹)

برای مثال، شورای روابط اسلامی آمریکا[1] (۱۹۹۴)، علاوه‌برآنکه سازمان مهمی برای حمایت و گردهم‌آوری مسلمانان در ایالات متحده است، سازمانی است که موضوعات مطرح‌شده و مهم جامعهٔ آمریکا را با دیدگاه و منظری اسلامی تجزیه‌وتحلیل می‌کند. در همین راستا، مهم‌ترین هدف بنیان‌گذاران این سازمان مقابله با تبعیض‌های اعمال‌شده در آمریکا علیه مسلمانان و احیای حقوق مدنی آنهاست. از دیگر اهداف این سازمان، آشنایی آمریکاییان با اسلام، ارائه و انتشار کتاب‌هایی درمورد نشر و آشنایی با فرهنگ اسلامی، تقویت جامعهٔ مسلمانان آمریکا، و تشویق آنان به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی است.(۴۰)

به‌لحاظ موقعیت کنونی مسلمانان در آمریکا باید بیان کرد که اگرچه مسلمانان در آمریکا یکی از مهم‌ترین جمعیت‌های مذهبی این کشور به‌شمار می‌روند، تقریباً در هیچ‌یک از سازمان‌های سیاسی و یا دولتی در ردهٔ بالایی قرار ندارند و برخلاف یهودی‌ها دارای هیچ‌گونه لابی خاصی نیستند؛ به‌خصوص که بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، در شرایط بسیار سخت اجتماعی قرار گرفتند و رسانه‌ها، جامعه و دولت آمریکا رفتار نسبتاً بدی با آنها داشتند و همین امر سبب به حاشیه راندن سیاسی آنها در این کشور شد. در تحقیقی که دانشگاه کلمبیا انجام داده و در مجلهٔ «درآمدهای انسانی» نیز چاپ شده، آمده است که درآمد مسلمانان مقیم آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر تا ده درصد کاهش پیدا کرده است که این نشان از تأثیر بد این حادثه بر موقعیت مالی مسلمانان در کنار

---

1. CAIR

موقعیت سیاسی آنان در جامعهٔ آمریکا دارد.[۴۱]

مؤسسهٔ گالوپ نیز در تحقیق و نظرسنجی‌ای که در سال ۲۰۱۰ درمورد مطالعهٔ مسلمانان آمریکا از شهروندان این کشور انجام داده، به این نتیجه رسیده است که از هر ده آمریکایی، چهار نفر یعنی درحدود ۴۳ درصد نوعی پیش‌داوری و غرض‌ورزی به مسلمانان دارند؛ این درحالی است که این حس درمورد مسیحیان هیجده درصد، یهودیان پانزده درصد و بوداییان چهارده درصد است. طبق این گزارش، از این ۴۳ درصد، نُه درصد به‌شدت بدگمان، بیست درصد تاحدودی بدگمان، و چهارده درصد به‌میزان کمتری حس بدگمانی را درمورد مسلمانان مقیم کشورشان دارند. در این گزارش همچنین آمده است که در میان آمریکاییان، اسلام دینی است که بیشترین نظر منفی درمورد آن وجود دارد.[۴۲]

جدول ۷. عقیدهٔ آمریکاییان دربارهٔ ادیان و مذاهب (۲۰۱۰)

	خیلی منفی (درصد)	منفی (درصد)	تا حدودی مثبت (درصد)	مثبت (درصد)
اسلام	۳۱	۲۲	۳۳	۹
بودیسم	۲۱	۱۴	۳۸	۲۰
یهودیت	۱۵	۱۰	۴۶	۲۵
مسیحیت	۴	۴	۲۵	۶۶

نگرش سیاسی مسلمانان ایالات متحده یکی دیگر از نکات قابل توجه در شناسایی و شناخت این گروه مذهبی است. در گزارش مرکز مطالعات مسلمانان آمریکا در مؤسسهٔ گالوپ در سال ۲۰۰۹ درخصوص نگرش‌های سیاسی آمریکاییان مسلمان آمده است که ۳۹ درصد از آنها نگاهی میانه‌رو به مسائل

سیاسی، ۲۸ درصد نگاهی لیبرال، و بیست درصد نیز نگاهی محافظه‌کارانه به مسائل سیاسی آمریکا دارند.(۴۳) نکتهٔ آخر آنکه برای اکثر مسلمانان آمریکا در مقایسه با پیروان دیگر مذاهب این کشور، مذهب نقش بسیار مهمی در زندگی روزمره‌شان ایفا می‌کند.(۴۴)

جدول ۸ آیا مذهب بخش کلیدی و مهم زندگیِ روزمرهٔ شماست؟

	درصد پاسخ مثبت
مسلمانان	۸۰
پروتستان‌ها	۷۰
کاتولیک‌ها	۶۸
یهودیان	۳۹

بودیسم

از دیگر اقلیت‌های مذهبی در ایالات متحده بوداییان هستند که ۰/۷ تا ۰/۹ درصد جمعیت این کشور را دربرمی‌گیرند. بوداییان اولیه درطول قرن نوزدهم همراه با اولین مهاجران از آسیای غربی به آمریکا آمدند و اولین مجمع بوداییان را در این کشور تشکیل دادند.[۱] به‌دنبال آن، در اواخر قرن نوزدهم نیز مهاجران بودایی‌مذهب دیگری نیز در قالب میسیونرهای بودایی از ژاپن و کره وارد

---

۱. گفتنی است که در سال ۱۸۵۳، اولین معبد و پرستشگاه بوداییان را شرکت یاپ در سان‌فرانسیسکو ساخت که افراد آن را آمریکاییان چینی‌تبار تشکیل می‌دادند. تا سال ۱۸۷۵ شرکت‌های مختلفی که از اجتماعات آمریکاییان چینی‌تبار بودند، هشت معبد دیگر را در ایالات متحده ساختند و تا سال ۱۹۰۰ تعداد این پرستشگاه‌ها به چهارصد معبد رسید.

ایالات متحده شدند. درحال‌حاضر، بوداییان آمریکا چینی، ژاپنی، کره‌ای، سریلانکایی، و ویتنامی هستند. برای همین است که گفته می‌شود بوداییان در آمریکا بیشتر شامل آمریکاییان آسیایی‌تبارند.(۴۵)

بزرگ‌ترین نهاد مذهبی بوداییان در ایالات متحده «کلیسای بوداییان آمریکاست»[1] که در سال ۱۹۹۴ ایجاد شده است و بیشتر اعضای آن را آمریکاییان ژاپنی‌تبار تشکیل می‌دهند. در همین راستا، باید اشاره کرد که اتفاق بسیار مهمی که می‌توان آن را نقطهٔ عطفی برای بوداییان ایالات متحده به‌شمار آورد، برگزاری پارلمان مذاهب مختلف جهان در شیکاگو در سال ۱۸۹۴ است که در این پارلمان در کنار نمایندگانی از مذاهب مختلف جهان ازجمله مسیحیت که در آن حضور داشتند، نمایندگانی از مذهب بودا از کشورهای چین، ژاپن، و سریلانکا نیز بودند که همین امر می‌توانست زمینهٔ بسیار مناسبی درجهت ترویج و اشاعهٔ عقاید مذهبی آیین بودا به افکار عمومی غرب به‌ویژه افکار عمومی ایالات متحده قلمداد شود و به آن کمک بسیار زیادی کند.(۴۶)

به‌طورکلی، مذهب بودا درطول سالیان گذشته توانسته است رشد سریعی را در ایالات متحده از آن خود کند و طبق تحقیقات مؤسسهٔ پیو، پیروان این مذهب از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱، رشدی معادل ۱۷۰ درصد داشته و توانسته‌اند مذهب خود را به‌عنوان چهارمین مذهب موجود در ایالات متحده بعد از اسلام تثبیت کنند. مطابق با این تحقیقات، اکثر پیروان مذهب بودا در آمریکا را افراد میانسال سی تا ۴۹ سال تشکیل می‌دادند و بیشتر ساکن نواحی غربی ایالات متحده بوده‌اند.(۴۷)

---

1. Buddhist Churches of America (BCA)

هندوئیسم

در کنار مذهب بودا در آمریکا، مذهب هندو نیز از دیگر مذاهب موجود در این کشور است که پیروان کمتری دارد؛ زیرا مطابق با تحقیقات و نظرسنجی‌های انجام‌شده، کل جمعیت هندو در ایالات متحده درحدود هشتصد هزار نفر (۰/۴ درصد) است که بسیار کمتر از جمعیت پیروان آیین بودا و اسلام در این کشور است. به‌لحاظ تاریخی، زمان ورود اولین مهاجران هندو به آمریکا که بیشتر از هند و دیگر کشورهای آسیایی بودند، چندان واضح و مشخص نیست، اگرچه به گمان بسیاری از مورخان و محققان می‌توان آن را به دهۀ ۱۹۶۰ یا ۱۹۷۰ مرتبط دانست. درهرصورت، پیروان آیین هندو در ایالات متحده در اقلیت مذهبی این کشورند، اما توانسته‌اند در سال ۲۰۰۴ «بنیاد آمریکایی هندوئیسم» را که مؤسسه‌ای ملی برای محافظت از حقوق اجتماع هندوها در ایالات متحده است تشکیل دهند که این امر می‌تواند نقطۀ عطف بسیار مهمی در تاریخ سیاسی و اجتماعی این مذهب در آمریکا قلمداد شود.[۴۸]

غیرمذهبی‌ها در ایالات متحده

در بحث مذهب در ایالات متحده آمریکا باید علاوه‌بر شناخت و معرفی گروه‌های متنوع مذهبی در این کشور، به‌تفصیل دربارۀ گروه‌هایی که هیچ‌گونه وابستگی مذهبی ندارند[۱] بحث نمود. مهم‌ترین نکته این است که روزبه‌روز در ایالات متحده بر تعداد این افراد افزوده می‌شود و تعداد آنها از چهارده میلیون در سال ۱۹۹۰ به ۳۴ میلیون در سال ۲۰۰۸، یعنی تقریباً به دو برابر رسیده است

---

1. Unaffiliated or Non-Religious

و این غیرمذهبی بودن یکی از تفاوت‌های بسیار مهم مذهبی است که میان نسل جدید آمریکایی و نسل قدیم آن وجود دارد.

جدول ۹

	سال ۱۹۹۰ (درصد)	سال ۲۰۰۸ (درصد)	سال ۲۰۱۰ (درصد)
تعداد غیرمذهبی‌ها در ایالات متحده	۸	۱۵	۱۶

طبق تحقیقات و نظرسنجی‌های مؤسسهٔ پیو در سال ۲۰۱۰، از هر چهار آمریکایی هیجده تا ۲۹ سال، یک نفر اذعان می‌دارد که درحال‌حاضر به هیچ فرقه و گروه مذهبی‌ای پایبند نیست.(۴۹)

همان‌گونه که بیان شد، تکثر و تنوع مذهب در ایالات متحده باعث شده نوعی رقابت مذهبی در این کشور میان گروه‌ها و فرقه‌های مختلف مذهبی بر سر جذب و عضوگیری اعضا و پیروان جدید ایجاد شود، که دراین‌میان بیشترین سهم از آن گروه‌های غیروابسته بوده است و آنها توانسته‌اند بیشترین تعداد از جوانان آمریکایی هیجده تا ۲۹ سال را به خود جذب کنند که البته طبق تحقیقات مؤسسهٔ پیو، تعداد مردان از زنان بیشتر است و مذهب کاتولیک بیشترین تعداد ترک‌شدگان را دارد.(۵۰) گفتنی است که خود این گروه غیرمذهبی و غیروابسته در آمریکا به سه دستهٔ مهم یعنی ملحدان[1]، لاادری‌گرایان[2]، و آنهایی

1. Atheist
2. Agnostic

که مذهب را چیز خاصی نمی‌دانند[1] تقسیم می‌شوند.

جدول ۱۰

	ملحدان (درصد)	لاادری‌گرایان (درصد)	گروهی که مذهب را چیز به‌خصوصی نمی‌دانند (درصد)
غیرمذهبی‌ها در ایالات متحده	۱/۶	۲/۴	۱۲/۱

دراین‌میان، گروه سوم که بیشترین تعداد از غیرمذهبی را نیز دربرمی‌گیرد، خود به دو دستهٔ کاملاً متمایز و نسبتاً برابر تقسیم می‌شود: دستهٔ اول سکولارها (۶/۳ درصد) و یا افرادی هستند که معتقدند مذهب به‌هیچ‌وجه در زندگی آنها مهم نیست و نقشی ندارد و دستهٔ دوم کسانی هستند که (۵/۸ درصد) معتقدند شاید مذهب در زندگی‌شان تا اندازه‌ای مهم باشد، اما آنها به هیچ مذهبی پایبند نیستند.(۵۱)

نکتهٔ آخری که باید در این مبحث به آن اشاره کرد این است که تحقیقات مؤسسهٔ پیو درخصوص دانش و اطلاعات مذهبی گروه‌های مختلف مذهبی موجود در ایالات متحده نشان داده‌اند که ملحدان و لاادری‌گرایان بیشترین اطلاعات مذهبی را دربارهٔ سایر گروه‌ها داشته‌اند. این دو گروه به‌طور متوسط از ۳۲ سؤال مربوط به اطلاعات مذهبی توانسته‌اند به بیست تا ۲۱ سؤال پاسخ مثبت و صحیح بدهند. این افراد اطلاعاتی بسیار صحیح از دیگر مذاهب به‌خصوص اسلام، بودا، و هندو داشته‌اند و بسیار دقیق می‌دانستند که برای مثال،

1. Nothing in Particular

قانون اساسی کشورشان درمورد مذهب چه موضع‌گیری‌ای دارد.[۵۲]

بعد از آشنایی کلی با مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی موجود در ایالات متحده در مبحث بعدی این مقاله سعی خواهیم نمود تا مهم‌ترین عوامل مؤثر در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده را بررسی کنیم و در خلال این بحث به رابطهٔ میان مذهب و سیاست نیز در این کشور اشاره‌ای داشته باشیم.

بررسی مهم‌ترین عوامل مؤثر در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده

شاید بتوان در هر جامعه‌ای عواملی چون: سن، تحصیلات، درآمد، و جنسیت را از مهم‌ترین عوامل مؤثر در نگرش مذهبی مردمان آن جامعه دانست. دراین‌خصوص، مؤسسهٔ گالوپ در نظرسنجی و مصاحبه‌ای که با یازده هزار آمریکایی ساکن ایالات متحده در سال ۲۰۰۶ انجام داده، به این نتیجه رسیده است که در این کشور نیز عوامل نام‌برده، در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده بسیار تأثیرگذارند. در این گزارش، عامل «سن» یکی از عوامل مهم شناخته شده و بیان شده است که به‌طورکلی، آمریکاییان مسن‌تر بسیار بیشتر از آمریکاییان جوان مایلند که مذهب را در زندگی‌شان مهم قلمداد کنند.

جدول ۱۱. اهمیت مذهب در ایالات متحده با توجه به عامل سن

	۱۸ ـ ۲۹ سال (درصد)	۳۰ ـ ۴۹ سال (درصد)	۵۰ ـ ۶۴ سال (درصد)	۶۵ سال به بالا (درصد)
خیلی مهم	۴۷	۵۷	۶۰	۷۲
تاحدودی مهم	۳۱	۲۸	۲۴	۱۹
بی‌اهمیت	۲۲	۱۵	۱۵	۹

در کنار سن، «جنسیت» نیز عامل دیگری است که در این گزارش از آن صحبت شده است: در ایالات متحده، زنان به مذهب اهمیت بیشتری می‌دهند تا مردان به آن.

جدول ۱۲. اهمیت مذهب در نزد زنان و مردان ایالات متحده

	زنان (درصد)	مردان (درصد)
خیلی مهم	۶۶	۵۱
تاحدودی مهم	۲۴	۲۸
بی‌اهمیت	۱۰	۲۰

در کنار سن و جنسیت، «تحصیلات» نیز از عوامل مهم در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده به‌شمار می‌رود. گزارش مؤسسهٔ گالوپ بیان کرده است که آمریکاییان هرچه به مدارج تحصیلی بالاتری می‌رسند، به مذهب بی‌اعتناتر می‌شوند و به آن اهمیتی نمی‌دهند؛ به‌عبارت‌دیگر، مذهب نزد آمریکاییان تحصیل‌کرده و دارای تحصیلات عالیه در مقایسه با آمریکاییان با تحصیلات پایین‌تر اهمیت کمتری دارد.

جدول ۱۳. بررسی اهمیت مذهب در رده‌های تحصیلاتی مردمان ایالات متحده

	دبیرستان (درصد)	دانشجو (درصد)	فارغ‌التحصیل (درصد)	تحصیلات عالیه (درصد)
خیلی مهم	۶۴	۵۹	۵۳	۵۰
تاحدودی مهم	۲۴	۲۵	۲۹	۲۹
بی‌اهمیت	۱۱	۱۶	۱۸	۲۱

ازآنجاکه تحصیلات و درآمد به‌هم‌پیوستگی خاصی دارند، جای تعجب نیست که گفته شود مذهب در نظر آمریکاییان با درآمد بالا در مقایسه با آمریکاییان با سطح درآمد پایین اهمیت کمتری دارد. در همین زمینه، تقریباً نیمی از آمریکاییانی که درآمدی بیشتر از ۷۵ هزار دلار در سال دارند، مذهب را اصلاً عامل مهمی در زندگی نمی‌دانند؛ این درحالی است که آمریکاییان با درآمد کمتر از بیست هزار دلار در سال مذهب را عامل بسیار مهمی در زندگی خود می‌دانند.

در گزارش مؤسسهٔ گالوپ، «منطقه و مکان زندگی» آمریکاییان نیز عامل مهمی در نگرش مذهبی آنان یاد شده و بیان شده است که در میان مناطق مختلف جغرافیایی آمریکا، غرب غیرمذهبی‌ترین منطقه در این کشور به‌شمار می‌رود.[۵۳]

جدول ۱۴. اهمیت مذهب در مناطق مختلف آمریکا

	مرکز (درصد)	جنوب (درصد)	شرق (درصد)	غرب (درصد)
خیلی مهم	۶۰	۷۱	۵۱	۴۸

در کشوری همچون ایالات متحده آمریکا «نژاد» نیز می‌تواند یکی از عوامل مؤثر در ارزیابی مذهبی مردمان این کشور درنظر گرفته شود (جدول ۱۵).

جدول ۱۵. رابطهٔ نژاد و مذهب در ایالات متحده آمریکا (۲۰۰۶)

	خیلی مذهبی (درصد)	تاحدودی مذهبی (درصد)	غیرمذهبی (درصد)
سفید	۳۹	۲۶	۳۴
سیاه	۵۳	۳۳	۱۳

همان‌گونه که از جدول ۱۵ مشخص است، در کشوی همچون ایالات متحده سیاهان بسیار بیشتر از سفیدان، مذهبی و به عقاید دینی‌شان پایبندند.(۵۴) جدول ۱۶ نیز به‌خوبی رابطهٔ میان مذهب و نژاد را در ایالات متحده روشن می‌سازد.

جدول ۱۶

مذهب	سفید (درصد)	سیاه (درصد)	آسیایی (درصد)
مسیحی	۷۸	۸۵	۴۵
پروتستان	۵۳	۷۸	۲۷
کاتولیک	۲۲	۵	۱۷
یهودی	۲	۰	۰
مسلمان	۰	۱	۴
بودایی	۱	۰	۹
هندو	۰	۰	۱۴
بی‌مذهب	۱۷	۱۳	۲۵

یکی دیگر از مباحث مهم، نظر آمریکاییان دربارهٔ وجود یا نبودِ خداوند و یا نیروی ماوراءالطبیعی قدرتمندی در جهان است که دراین‌خصوص، تاکنون نظرسنجی‌های بسیاری نیز صورت گرفته است. در جدول ۱۷ به یکی از این نظرسنجی‌ها که مؤسسهٔ گالوپ در سال ۲۰۱۰ انجام داده است اشاره می‌کنیم.

جدول ۱۷. اعتقاد به خدا در دیدگاه آمریکاییان

	۲۰۱۰ (درصد)	۲۰۰۸ (درصد)	۲۰۰۴ (درصد)	۱۹۹۹ (درصد)
اعتقاد به خدا	۸۰	۷۸	۸۱	۸۶
بی‌اعتقادی به خدا اما باور به نیرویی برتر	۱۲	۱۵	۱۳	۸
بی‌اعتقادی به خدا و یا هرگونه نیروی برتر	۶	۶	۵	۵

یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم در ارزیابی میزان مذهبی بودن آمریکاییان، شرکت آنها در مراسم مذهبی است. نظرسنجی مؤسسهٔ گالوپ در سال ۲۰۰۷ نشان داده است که ۴۱ درصد آمریکاییان به شرکت منظم و قاعده‌مند در مراسم مذهبی‌شان پایبندند که این آمار در کشورهایی همچون فرانسه پانزده درصد، انگلستان ده درصد، و استرالیا هفت درصد است.(۵۵) البته باید گفت که شرکت در مراسم مذهبی از ایالتی به ایالت دیگر کاملاً متفاوت است؛ برای مثال، ۵۸ درصد این ۴۲ درصد در ایالت‌هایی چون: آلاباما، لوییزینا، و کارولینای جنوبی هستند و در ایالت‌هایی همچون: ورمونت و نودا فقط ۲۴ درصد این ۴۲ درصد به شرکت در مراسم مذهبی پایبندند.(۵۶)

در بررسی یکی دیگر از ابعاد مهم مذهب در ایالات متحده یعنی رابطهٔ آن با سیاست باید گفت که جدایی دین از دولت و یا دولت از کلیسا در کشوری همچون ایالات متحده به‌هیچ‌وجه به‌معنای این نیست که مذهب در سیاست و امور سیاسی این کشور نقشی ندارد، بلکه از جهاتی نیز نقش آن در این حوزه تعیین‌کننده است. در همین زمینه می‌توان به تأثیر گرایش‌های مذهبی مردمان ایالات متحده در رأی دادن به هریک از دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات[1] و یا موضع‌گیری برخی از

---

۱. برای مثال، در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری جورج دبلیو بوش، نامزد جمهوری‌خواه دولت آمریکا، محافظه‌کاران مذهبی به‌شدت از وی حمایت کردند و موجب پیروزی‌اش در انتخابات این کشور شدند.

کلیساها در برخی از مسائل سیاسی اشاره کرد.

بنابراین، می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که پلورالیسم مذهبی در ایالات متحده آمریکا می‌تواند فعالیت‌های سیاسی ازجمله حمایت از حزبی خاص را افزایش دهد و بدین‌ترتیب، موجب توسعهٔ سیاسی این کشور گردد؛ برای مثال، در تحقیق و نظرسنجی‌ای که در مؤسسهٔ گالوپ در سال ۲۰۱۱ صورت گرفته، اینگونه نتیجه گرفته شده است که وابستگی مذهبی و متمایل بودن به حزب سیاسی خاصی در میان همهٔ مردمان ایالات متحده کمابیش وجود دارد. این درحالی است که این وابستگی نزد سفیدان این کشور بسیار بیشتر از سیاهان است. در میان خود سفیدان نیز آمریکاییان به‌شدت مذهبی، بیشتر متمایل به حزب جمهوری‌خواه و درمقابل، سفیدان کمترمذهبی و یا غیرمذهبی بیشتر متمایل به حزب دموکراتند. اما درمورد سیاهان این قضیه متفاوت است؛ آنها بیشتر راغبند فارغ از هرگونه جهت‌گیری مذهبی و میزان مذهبی بودن، خود را طرف‌دار دموکرات‌ها بدانند.[۵۷]

جدول ۱۸. مذهب و وابستگی حزبی در نزد آمریکاییان (۲۰۱۱)

	حزب جمهوری‌خواه (درصد)	عدم تعلق حزبی (درصد)	حزب دموکرات (درصد)
آمریکاییان سفید (مذهبی‌ها)	۶۲	۹	۲۸
آمریکاییان سفید (غیرمذهبی‌ها)	۳۳	۱۵	۵۱
آمریکاییان سیاه (مذهبی‌ها)	۹	۱۰	۸۰
آمریکاییان سیاه (غیرمذهبی‌ها)	۱۰	۱۳	۷۷

یکی دیگر از عواملی که می‌تواند نشان‌دهندهٔ پیوند متقابل مذهب و سیاست در ایالات متحده باشد، توجه به جایگاه مذهب و امور مذهبی در نزد سیاست‌مداران این کشور در قالب احزاب مختلف است؛ برای مثال، در

نظرسنجی مؤسسهٔ گالوپ در سال ۲۰۰۹ مشخص شده است که مذهب بخش مهمی از زندگی روزمرهٔ اعضای احزاب مهم سیاسی در آمریکاست که خود این امر می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی آنها و نیز نگرش سیاسی‌شان به موضوعات مختلف، بسیار تأثیرگذار باشد.

جدول ۱۹. آیا مذهب بخش مهمی از زندگی روزمرهٔ شماست؟ (۲۰۰۹)

جمهوری‌خواهان	۷۶ درصد
دموکرات‌ها	۵۷ درصد
مستقل‌ها	۶۲ درصد

ازسوی‌دیگر، میزان مذهبی بودن و نیز گرایش‌های مذهبی نامزدهای ریاست‌جمهوری در ایالات متحده، یکی از عوامل مهم و تعیین‌کننده در میزان محبوبیت و جلب آرای عمومی است که خود این مسئله نیز به‌خوبی می‌تواند تأثیرات مذهب بر سیاست را در این کشور نشان دهد. در همین زمینه، مؤسسهٔ گالوپ در تحقیقاتش در سال ۲۰۰۷ نشان داده است ۵۲ درصد آمریکاییان ادعا کرده‌اند که به رئیس‌جمهوری که بسیار خوب، اما بی‌دین و متعلق به مذهب خاصی نباشد، به‌هیچ‌وجه رأی نخواهند داد؛ این درحالی است که تعداد زیادی از مؤسسات خصوصی آمریکا نیز به کافران و ملحدان اجازهٔ عضویت نمی‌دهند.[۵۸]

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله بررسی نقش و جایگاه مذهب و معرفی مهم‌ترین فرقه‌های مذهبی موجود در ایالات متحده آمریکا بود؛ بدین‌منظور ابتدا در مبحث مقدماتی مربوط به جایگاه مذهب در قانون اساسی ایالات متحده بیان

کردیم که بارزترین خصوصیت مذهبی در این کشور تکثر و تنوع مذهبی است. در همین زمینه، دانشنامه‌های جدید در برشمردن ۱۲۰۰ گروه مختلف مذهبی در این کشور هیچ مشکلی ندارند که در این مقاله فقط به مهم‌ترین آنها اشاره کردیم و بعد از آشنایی کلی با این فرقه‌ها، در مبحث دوم مربوط به مهم‌ترین عوامل مؤثر در نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده، از عواملی چون: سن، تحصیلات، درآمد و جنسیت نام بردیم و تأثیر هریک از آنها را بر نگرش مذهبی مردمان ایالات متحده شرح دادیم.

در این مبحث همچنین بیان کردیم که جدایی دین از دولت و یا دولت از کلیسا در کشوری چون ایالات متحده به‌هیچ‌وجه به‌معنای آن نیست که مذهب در سیاست و امور سیاسی این کشور نقش ندارد، بلکه از جهاتی نقش تعیین‌کننده‌ای در این حوزه دارد. در همین زمینه، به تأثیر گرایش‌های مذهبی مردمان ایالات متحده در رأی دادن به هریک از دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات و توجه به جایگاه مذهب و امور مذهبی در نزد سیاست‌مداران این کشور در قالب احزاب مختلف و دیگر موارد اشاره کردیم.

درنهایت، به این نتیجهٔ کلی رسیدیم که می‌توان ایالات متحده را کشوری مسیحی دانست؛ زیرا تقریباً نزدیک به ۳/۴ مردمان آن خود را مسیحی می‌دانند؛ اما دراین‌میان نکتهٔ قابل توجه آن است که پروتستان‌ها به‌عنوان مهم‌ترین فرقهٔ مسیحیت در این کشور درحال کوچک‌تر شدنند و به‌زودی ـ طبق تحقیقات و نظرسنجی‌های گوناگون ـ حتی این قابلیت را دارند که موقعیت مسلط خود را در آمریکا از دست بدهند.

بنابراین، در پایان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که ترکیب مذهبی در کشوری همچون ایالات متحده به عوامل چندی بستگی دارد که عبارتند از:

۱. میزان تولد؛

۲. میزان مهاجرت به ایالات متحده و اینکه مردمانی که در آینده به این کشور مهاجرت می‌کنند چه مذهبی دارند. در اینجا لازم است اشاره شود اکثر افرادی که به ایالات متحده مهاجرت می‌کنند، افرادی غیرمسیحی‌اند که این امر فرایند کم شدن مسیحیان را تسریع می‌کند. البته دراین‌میان، فرایند مهاجرت کاتولیک‌ها از کشورهایی همچون مکزیک و دیگر کشورهای آمریکای مرکزی می‌تواند درصد جمعیت کاتولیک را در ایالات متحده حفظ کند و حتی بالا ببرد؛

۳. میزان مهاجرت از ایالات متحده، به‌این‌معنا که مهاجرانی که در آینده از آمریکا به سایر مناطق مهاجرت می‌کنند، دارای چه مذهبی خواهند بود؛

۴. تغییرات مذهبی درون ایالات متحده، به‌معنای تغییر از گرایشی مذهبی به گرایش مذهبی دیگر که خود این امر، همان‌گونه که بیان شد، نتیجهٔ رقابت مذهبی موجود در این کشور است؛

۵. غیرمذهبی شدن مردمان ایالات متحده، به‌معنای ترک مذهب موجود و پیوستن به فرقهٔ غیرمذهبی‌ها؛ این امر در میان نسل جوان آمریکایی شدت بیشتری دارد.

پی‌نوشت‌ها

1. K. Parboteeah, "Religious Groups and Work Values; A Focus on Buddhism, Christianity, Hinduism and Islam," *International Journal of Cross Cultural Management* 9, No. 1, (April 2009): 55.

۲. مارتین ئی مارتین، «مذهب در آمریکا» در لوتر اس لودتکه، *ساخته شدن آمریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحده*، مترجم: شهرام ترابی، (تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹)، ۴۸۴.

۳. همان، ۴۸۵.

4. G. Marsden, *Religion and American Culture* (Orlando: Harcourt Brace), 45-6.
5. Ted G. Yelen, "The Constitutional Basis of Religious Pluralism in the United States" In *The Annals of the American Academy of Political and Social Science*, No. 612, No. 1, (Jul. 2007), 27-8.
6. "Religious Freedom Restoration act," (۱۵ تیر ۱۳۹۰)

<http://www.Religioustolerance.org>

۷. رضا هلال، *مسیحیت صهیونیسم و بنیادگرای آمریکا*، مترجم: علی جنتی (تهران: نشر ادیان، ۱۳۸۶)، ۲۸.

۸. مارتین، همان، ۴۸۷.

9. "Us- Religious Knowledge Survey," (28 Sep. 2010), <http://www. pewforum on religion and public life.org>
10. David Campbell, "American grace, How Religion Divides and Unites US?" (16 Dec. 2010), <http://www. Pew forum on religion and public life.org>
11. "American Religion, from Life in the USA to Religion in America," (11 Nov. 2010), <http://www.gallup.com>
12. Frank Newport, "American Split on Influence of Organized Religion," (2 Sep. 2011), <http://www.gallup.com>
13. Frank Newport, "Near- Record High See Religion Losing Influence in America," (29 Dec. 2010), <http://www.gallup.com>
14. <http://www.pewforum.org>, (2 Sep. 2011)
15. Diana L. Eck, *A New Religious America: How a "Christian Country" Has Now Become the World's Most Religiously Diverse Nation,* (San Francisco: Harper Harper San Francisco, 2001), 32.

16. “Religion in America,” (29 Dec. 2010), <http://www.gallup.com>

۱۷. هلال، همان، ۲۲۳.

18. Alice Popovici, “Keeping Catholic Priorities on the Table,” *National Catholic Report*, (26 June 2009), 23-4.

19. “Catholic Church and Politics in the US,” (2010), <http://www.catholic.org>

20. “US Religious Landscape Survey,” (12 Nov. 2010), <http://www.pewforum.org>

21. “What is Difference Between Catholic and Protestants?”

16. <http://www.trute.info.com>

۲۲. «جایگاه دین در آمریکا و اندیشه‌های نومحافظه‌کاران» (۱۱ تیر ۱۳۸۹)، <http://www.irdiplomacy.ir>

23. W. Martin, “The Christian Right and America,” *Foreign Policy,* (Spring 1999): 4-5.

۲۴. کوروش احمدی، «اسلام و ایران در نگاه راست مسیحی آمریکا» *راهبرد*، ش. ۳۷، (پاییز ۱۳۸۴): ۴۵.

25. N. Eston, “Power and Glory,” *The American Prospect* 13, No. 9, (2002).

۲۶. حسین دهشیار، *سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر* (تهران: نشر خط سوم، ۱۳۸۶)، ۶۸.

27. Thish Durkish, “Why Israel Matters a lot to Chtistians,” *The National Journal* 31, No. 16, (2003): 3.

۲۸. مسعود آرایی‌نیا، «مبانی دینی رفتار و فرهنگ سیاسی راست افراطی در اسرائیل» *فصلنامهٔ مطالعات منطقه‌ای ۶*، (۱۳۸۰): ۷۸.

۲۹. احمدی، همان، ۵۶.

30. N. Podhoretz, “The Christian Right and Its Denomination,” *National Review* 52, No. 6, (2003): 30.

31. Jeffrey M. Jones, “Among Religious Group, Jewish Americans Most Strongly Oppose War,” (23 Feb. 2007), <http://www.gallup.com/poll/26677/among-religious-group-jewish-americans-most-strongly-oppose-war.>

32. “Jewish Religious or Not?” (Poll 2011), <http://www.gallup.com>

33. <http://www.ynetnews.com,articles/pdf> (10 July 2011)

34. <http://www.jewsinamerica.org>

۳۵. بتانی جنسن و مولی رزمن، «تأثیر گروه فشار بر سیاست خارجی آمریکا در برابر اسرائیل،» مترجم: نگین سبحانی، *فصلنامهٔ مطالعات منطقه‌ای،* ش. ۲۴، (تابستان ۱۳۸۴): ۹۷.

36. M. Stanly, "Why Jews Voted for Obama," (5 Nov. 2008), <http://www.jewsinamerica.org>
37. "Muslim Population in America," (12 Nov. 2010), <http://www.pewforum.org>
38. Mohamed Younis, "Muslim Americans Exemplify Diversity, Potential," (2 March 2009), <http://www.gallup.com/poll/116260/muslim-americans-exemplify-diversity-potential.aspx>
39. "Mapping The Global Muslim Population," (1 Oct. 2009), <http://www.pewforum.org> (12 Nov. 2010)
40. <http://www.CAIR.com> (23 July 2011)
41. Kathleen M. Moore, "Muslims in the United States: Pluralism under Exceptional Circumstances," *The Annals of the American Academy of Political and Social Science,* Ibid.: 116-7.
42. "In US, Religious Prejudge Stronger Against Muslims," (21 Jan. 2010), <http://www.gallup.com/poll/125312/religious-prejudice-stronger-against-muslims.aspx>
43. Mohamed Younis, Ibid.
44. Ibid.
45. Richard Fields, *A Narrative History of Buddhism in America,* (London: Shambhala Publication, 1994), 13-5.
46. Senpai Sensei, "Buddhism in America," (July 2008), <http://www.bffct.net/id65.html>
47. Ibid.
48. "American Religious Identification Survey," (10 Nov. 2007), <http://www.pewforum.org>
49. "US- Religious Knowledge Survey," (28 Sep. 2010), <http://www.pewforum.org/other-bliefs-and-practices/U-S-religious-knowledge-survey.aspx>
50. Frank Newport, "In US, Increasing Number have no Religious Identity," (21 May 2010), <http://www.gallup.com/poll/128276/increasing-number-no-religious-identity.zspx>
51. "Statistic on Religion in America Reports," (28 Sep. 2010),

<http://www.pewforum.org/reports>
52. "Religion Among the Millennials," (17 Feb. 2010) <http://www.pewforum.org/Age/Relegion-Among-the-Millenials.aspx>
53. Frank Newport, "Religion Most Important to Blacks, Women and Older Americans," (29 Nov. 2006), <http://www.gallup.com/poll/25585/religion-most-important-blacks-women-older-americans.aspx>
54. Ibid.
55. Ibid.
56. "NCLS Releases Latest Estimates of Church Attendance," (28 Feb. 2004), <http://www.ncls.org.au/default.aspx?sltemapid=2106>
57. Frank Newport, "Religion and Party ID Strongly Linked Among whites, Not Blacks," (1 July 2011), <http://www.gallup.com/poll/148361/religion-party-strongly-linked-among-whites-not-blacks.aspx>
58. "Hostility to Atheism," <http://www.gallup.com>, (23 July 2007)

تی پارتی و مذهب

اسکات کلمنت یکی از محققان مؤسسهٔ پژوهشی پیو[1] در حوزهٔ مذهب و زندگی عمومی در ایالات متحده است. متن زیر[2] برگرفته از یکی از مقالات اوست که ارتباط مذهب و تی پارتی را بررسی کرده است.

یکی از نکات مهم درخصوص جنبش تی پارتی، حمایت آن و نقش هوادارانش در احیا و تقویت حزب جمهوری‌خواه در انتخابات میان‌دوره‌ای این کشور در دوم نوامبر ۲۰۱۰ است. درواقع، حمایت‌های این جنبش باعث شد تا نمایندگان حزب جمهوری‌خواه بتوانند تاحدودی کنترل مجلس سنا و مجلس نمایندگان آمریکا را به‌دست گیرند.[3] در این انتخابات، ۴۱ درصد کل

---

1. Pew Forum
2. Scott Clement, The Tea Party, Religion, and Social Issues, *Pew Forum on Religion & Public Life*, Feb. 23, 2011.
۳. درواقع با حمایت‌های جنبش تی پارتی، نتایج انتخابات میان‌دوره‌ای آمریکا در دوم نوامبر ۲۰۱۰ در دو مجلس سنا و نمایندگان به‌صورت زیر درآمد:
مجلس سنای آمریکا: این مجلس درواقع اتاق قانون‌گذاری عالی و مسئول در کنگره درخصوص نظارت بر عملکرد دولت آمریکا محسوب می‌شود و شامل یکصد سناتور است. پس از انتخابات دوم نوامبر، ترکیب آن به شرح زیر مشخص شد: ۵۲ دموکرات (اکثریت)، ۴۶ جمهوری‌خواه (اقلیت) و دو عضو مستقل. براین‌اساس، دموکرات‌ها همچنان اکثریت را در این مجلس حفظ کردند با علم به اینکه قوانین در مجلس سنا با پنجاه

رأی‌دهندگان از جنبش تی پارتی بودند که از این تعداد، ۸۶ درصد به نامزدهای جمهوری‌خواه برای تصدی مقام نمایندگی دو مجلس آمریکا رأی دادند.

ماهیت واقعی جنبش تی پارتی هنوز تاحدودی مبهم است و فعلاً آن را در آمریکا جنبشی می‌شناسند که طرف‌دار «کاهش مالیات‌ها» و «کوچک شدن دولت» است. در تحقیق و نظرسنجی جدید مؤسسهٔ تحقیقاتی پیو اینگونه نتیجه‌گیری شده است که حامیان جنبش تی پارتی نه‌تنها به دیدگاهی محافظه‌کارانه درقبال موضوعات اقتصادی گرایش دارند، بلکه به‌شدت درخصوص موضوعات اجتماعی ازقبیل سقط جنین و ازدواج همجنس‌گرایان نیز بسیار محافظه‌کارند. به‌علاوه، بسیار بیشتر از دیگر رأی‌دهندگان مایلند بیان کنند که مذهبشان مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در جهت‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی‌شان است؛ برای همین است که هواداران جنبش تی پارتی از حمایت بیش از حد و فزایندهٔ پروتستان‌های انجیلی برخوردارند.[1]

در این تجزیه‌وتحلیل بیان شده است که اکثر افرادی که با حقوق مذهبی موافقند، از جنبش تی پارتی هم حمایت می‌کنند؛ اما ازسوی‌دیگر، حمایت از

به‌علاوهٔ یک رأی به تصویب می‌رسد.

مجلس نمایندگان آمریکا: این مجلس درواقع اتاق قانون‌گذاری پایین‌تر و مسئول در کنگره درخصوص صدور قوانینی است که عملکرد دولت آمریکا را کنترل می‌کند و شامل ۴۳۵ عضو است. پس از انتخابات دوم نوامبر، ترکیب این مجلس نیز به شرح زیر شد: ۲۴۰ جمهوری‌خواه (اکثریت) درمقابل ۱۸۵ دموکرات (اقلیت) با علم به اینکه اکثریت مطلوب برای تصویب قوانین در مجلس نمایندگان ۲۱۸ رأی است. دراین‌خصوص گفته می‌شود که سارا پیلین، کاندیدای ناکام سمت معاونت ریاست‌جمهوری در انتخابات ۲۰۰۸ و برخی دیگر از چهره‌های جمهوری‌خواه، در اوج‌گیری یک‌بارهٔ جنبش تی پارتی پیش از انتخابات و جلب‌نظر رأی‌دهندگان نقش مؤثری داشتند.

۱. در مقالهٔ «بررسی مذهب و فرقه‌های مذهبی در ایالات متحده» در همین کتاب، درمورد پروتستان‌های انجیلی توضیح داده شده است.

این جنبش لزوماً مترادف با حمایت از حقوق مذهبی نیست. در همین زمینه، در نظرسنجی مؤسسهٔ تحقیقاتی پیو در اوت ۲۰۱۰ اعلام شده است که حدود نیمی از حامیان جنبش تی پارتی (۴۶ درصد) درمورد جنبش مسیحیان محافظه‌کار که اغلب با جنبش حقوق مذهبی نیز شناخته می‌شوند، یا اصلاً چیزی نشنیده‌اند و یا اصولاً نظری درمورد آن ندارند؛ ۴۲ درصد با این جنبش موافقند و بالاخره از هر ده نفر آنها یک نفر نیز (۱۱ درصد) به‌صراحت اعلام می‌کنند که با این جنبش مخالف است.

نگاه انتقادی و محافظه‌کارانه به دولت

همان‌گونه که قبلاً هم بیان شد، جنبش تی پارتی در مقایسه با کل جامعهٔ آمریکا بیشتر به جمهوری‌خواهان و محافظه‌کاران گرایش دارند. درحقیقت، اعضای این جنبش حتی درمورد مسائل اقتصادی نیز بسیار محافظه‌کارتر از جمهوری‌خواهانند. در همین زمینه، به استناد تحقیقات مؤسسه پیو در سپتامبر ۲۰۱۰، تقریباً از هر ده هوادار این جنبش نُه نفر (چیزی درحدود ۸۸ درصد) خواهان کوچک‌تر شدن دولت با هزینه‌های عمومی کمترند که این رقم در نزد جمهوری‌خواهان حدود هشتاد درصد و در نزد افراد مستقل متمایل به جمهوری‌خواهان نیز ۵۶ درصد است.

در همین نظرسنجی بیان شده است که ۸۷ درصد از طرف‌داران جنبش تی پارتی براین‌باورند که دولت بودجه‌های خود را زیادی خرج کرده است؛ این درحالی است که فقط ۷۹ درصد از جمهوری‌خواهان و ۶۱ درصد از کل رأی‌دهندگان چنین نظری دارند.

نگاه محافظه‌کارانهٔ تی پارتی به مسائل اقتصادی

	همهٔ رأی‌دهندگان	جمهوری‌خواهان	جنبش تی پارتی
متمایل به کوچک‌تر شدن دولت	۵۶ درصد	۸۰ درصد	۸۸ درصد
متمایل به بزرگ‌تر شدن دولت	۳۷ درصد	۱۶ درصد	۹ درصد
معتقد به اسراف‌کار بودن دولت	۶۱ درصد	۷۹ درصد	۸۷ درصد

نگاه انتقادی و محافظه‌کارانه به مسائل اجتماعی

علاوه‌بر نگاه محافظه‌کارانهٔ تی پارتی به مسائل اقتصادی، آنها درخصوص مسائل اجتماعی نظیر سقط جنین و ازدواج همجنس‌گرایان نیز بسیار محافظه‌کارند؛ برای مثال، درحالی‌که فقط نیمی از کل رأی‌دهندگان آمریکایی یعنی چیزی حدود ۴۲ درصد با ازدواج همجنس‌گرایان موافق و ۴۹ درصد از آنها با این قضیه مخالفند، از هر سه نفر حامیان تی پارتی دو نفر با این قضیه مخالفند (۶۴ درصد) و فقط ۲۶ درصد موافقت خود را با آن اعلام کرده‌اند. درکل می‌توان اینگونه بیان کرد که مواضع حامیان جنبش تی پارتی در بسیاری از موضوعات اجتماعی به جمهوری‌خواهان بسیار نزدیک است.

نگاه محافظه‌کارانهٔ تی پارتی به مسائل اجتماعی

	همهٔ رأی‌دهندگان	جمهوری‌خواهان	جنبش تی پارتی
موافق با ازدواج همجنس‌گرایان	۴۲ درصد	۲۴ درصد	۲۶ درصد
مخالف با ازدواج همجنس‌گرایان	۴۹ درصد	۶۷ درصد	۶۴ درصد
موافق با سقط جنین در اکثر موارد	۵۲ درصد	۳۸ درصد	۳۴ درصد
مخالف با سقط جنین در اکثر موارد	۴۲ درصد	۵۶ درصد	۵۹ درصد

	همهٔ رأی‌دهندگان	جمهوری‌خواهان	جنبش تی پارتی
ایجاد امنیت بیشتر در مرزها برای مقابله با مهاجرت‌های غیرقانونی	۳۱ درصد	۴۵ درصد	۵۱ درصد
ایجاد راه مناسب اعطای شهروندی برای مقابله با مهاجرت‌های غیرقانونی	۲۲ درصد	۱۳ درصد	۱۰ درصد

همان‌گونه که از جدول بالا مشخص است، درمورد مسئلهٔ مهاجرت، اکثر حامیان جنبش تی پارتی (حدود بیست درصد بیشتر از کل رأی‌دهندگان آمریکایی) ایمن‌تر کردن مرزهای آمریکا را برای مقابله با مهاجران غیرقانونی تأیید می‌کنند و فقط ده درصد از آنها با ایجاد راهی مناسب برای اعطای شهروندی برای حل این مشکل موافقند.

یکی دیگر از مسائل اجتماعی مهم در ایالات متحده نگهداری اسلحه است که طبق تحقیقات مؤسسه پیو، حدود ۷۸ درصد از حامیان جنبش تی پارتی به‌شدت طرف‌دار حقوق دارندگان اسلحه در آمریکا هستند؛ درحالی‌که ۵۱ درصد کل رأی‌دهندگان این کشور با این موضوع موافقند و البته فقط هیجده درصد از اعضای این جنبش خواهان کنترل مالکیت اسلحه‌اند.

تأثیرات مذهبی بر جنبش تی پارتی

مطابق با تحقیقات و نظرسنجی‌های مؤسسه پیو، حامیان جنبش تی پارتی در مقایسه با مردم عادی آمریکا، مایلند از تأثیرات مذهبی بر عقایدشان درمورد مسائلی چون سقط جنین و ازدواج همجنس‌گرایان صحبت کنند. در همین زمینه، تقریباً نیمی از حامیان این جنبش بیان می‌کنند که عقاید مذهبی بیشترین

تأثیر را بر دیدگاه‌های آنها درخصوص مسائل اجتماعی دارد (جدول زیر).

مذهب در نقش مهم‌ترین عامل در مواضع اجتماعی

	همهٔ رأی‌دهندگان	جمهوری‌خواهان	جنبش تی پارتی
ازدواج همجنس‌گرایان	۳۷ درصد	۵۲ درصد	۵۳ درصد
سقط جنین	۲۸ درصد	۴۰ درصد	۴۶ درصد

حمایت پروتستان‌های انجیلی از تی پارتی

حمایت گروه‌های مذهبی مختلف در آمریکا از جنبش تی پارتی طیف بسیار متنوعی را دربرمی‌گیرد که طبق تحقیقات مؤسسه پیو از نوامبر ۲۰۱۰ تا فوریه ۲۰۱۱ این‌طور مشخص شده است که در میان گروه‌های مذهبی گوناگون، پروتستان‌های سفید انجیلی حامیان اصلی این جنبش بوده‌اند. درمقابل، یهودیان، گروه‌های غیرمذهبی و پروتستان‌های سیاه بیشترین مخالفت را با جنبش داشته‌اند (جدول زیر).

حمایت گروه‌های مذهبی مختلف از تی پارتی

	موافق	غیرموافق	ممتنع
پروتستان‌های سفید انجیلی	۴۴ درصد	۸ درصد	۴۸ درصد
پروتستان‌های سیاه	۷ درصد	۳۷ درصد	۵۶ درصد
کاتولیک‌ها	۲۹ درصد	۲۳ درصد	۴۸ درصد
یهودیان	۱۵ درصد	۴۹ درصد	۳۵ درصد
غیرمذهبی‌ها	۱۵ درصد	۴۲ درصد	۴۳ درصد

تی پارتی و جنبش مسیحیان محافظه‌کار

آمریکاییانی که از جنبش مسیحیان محافظه‌کار در این کشور حمایت می‌کنند، به جنبش هواخواهان حقوق مذهبی نیز معروفند و اغلب آنها از تی پارتی طرف‌داری می‌کنند. در تحقیقات مؤسسه پیو در اوت ۲۰۱۰، ۶۹ درصد از رأی‌دهندگانی که با حقوق مذهبی موافق بودند، اعلام کرده‌اند که با جنبش تی پارتی نیز مشکلی ندارند و حامی آنند. دراین‌میان، اگرچه بخش مهمی از طرف‌داران حقوق مذهبی و جنبش تی پارتی از پروتستان‌های سفید انجیلی‌اند (۴۵ درصد در میان مذهبیون، ۳۴ درصد در میان جنبش تی پارتی، و ۲۲ درصد در میان کل رأی‌دهندگان آمریکایی)، گروه‌های غیرمذهبی کوچک‌ترین بخش این دو جنبش را شکل می‌دهند (سه درصد در میان طرف‌داران حقوق مذهبی، ده درصد در میان جنبش تی پارتی، و پانزده درصد در میان کل رأی‌دهندگان آمریکایی).

ازسوی‌دیگر، اگرچه اکثر افرادی که با جنبش مسیحیان محافظه‌کار موافقند، از جنبش تی پارتی نیز حمایت می‌کنند، بسیاری از حامیان این جنبش با گروه مسیحیان محافظه‌کار آشنا نیستند و درمورد اهداف آنان اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند.

از میان کسانی که با جنبش مسیحیان محافظه‌کار موافقند

موافق با جنبش تی پارتی	مخالف با جنبش تی پارتی	ناآشنا با این جنبش
۶۹ درصد	۴ درصد	۲۷ درصد

از میان کسانی که با جنبش تی پارتی موافقند

موافق با جنبش مسیحیان محافظه‌کار	مخالف با جنبش مسیحیان محافظه‌کار	ناآشنا با این جنبش
۴۲ درصد	۱۱ درصد	۴۶ درصد

به‌طورکلی به‌نظر می‌رسد که در ایالات متحده شهرت جنبش تی پارتی از جنبش مسیحیان محافظه‌کار بیشتر است؛ برای مثال، در تحقیقات و نظرسنجی‌های اوت ۲۰۱۰ مشخص شده است که ۸۶ درصد کل رأی‌دهندگان آمریکایی از جنبش تی پارتی اطلاعاتی داشته‌اند، درحالی که فقط ۶۴ درصد از آنها به همین میزان جنبش مسیحیان محافظه‌کار را می‌شناخته‌اند. در میان جمهوری‌خواهان و وابستگان به آنها نیز ۹۱ درصد با تی پارتی و اهداف و فعالیت‌هایش آشنا بوده‌اند، درحالی‌که فقط ۶۸ درصدشان این اطلاعات را از مسیحیان محافظه‌کار داشته‌اند. همهٔ این آمار و ارقام نشان‌دهندهٔ میزان آگاهی مردم آمریکا از جنبش تی پارتی در مقایسه با جنبش مسیحیان محافظه‌کار است.

توضیحات[1]

۱. جنبش «چای» یا تی پارتی حرکتی اجتماعی ـ سیاسی است که با شعار «دولت کوچک‌تر ـ مالیات کمتر» از سال ۲۰۰۹ و درپی مجموعه‌ای از اعتراضات محلی و ملی در آمریکا به‌وجود آمد. نام این جنبش برگرفته از واقعه‌ای مهم در تاریخ ایالات متحده در سال ۱۷۷۳ است. در این سال، جمعی از مستعمره‌نشینان بریتانیایی در شهر بوستون، در اعتراض به مالیاتی که لندن از آنها خواسته بود، صندوق‌های چای را که قرار بود راهی بریتانیا شود به دریا ریختند. این رخداد که به مهمانی چای بوستون یا بوستون تی پارتی معروف شد، یکی از اولین جرقه‌های انقلاب و استقلال آمریکا بود. ازآنجاکه واژهٔ پارتی در زبان انگلیسی هم به‌معنای

---

۱. توضیحات مترجم برای اطلاعات بیشتر خوانندگان.

مهمانی است و هم حزب، تی پارتی‌ها با شبیه‌سازی وقایع دوران استقلال آمریکا، خواهان انقلاب دومی در ایالات متحده شدند.

۲. تصویری که از این گروه نشان داده می‌شود همانند گروه محافظه‌کار سنتی است. بیشتر اعضای این جنبش را مردان سفیدپوست با گرایش‌های مذهبی، متأهل، بالای ۴۵ سال، و عموماً متمکن و تحصیل‌کرده تشکیل می‌دهند. سارا پیلین، نامزد پیشین معاونت ریاست‌جمهوری ایالات متحده، چهرهٔ برجستهٔ طرف‌داران تی پارتی و سخنگوی غیررسمی این جنبش است.

۳. در میان ایالت‌های آمریکا ساکنان ایالت‌های جنوبی و غربی آمریکا بیشترین طرف‌داران تی پارتی محسوب می‌شوند؛ ولی درحال‌حاضر، این گروه در زمان کنونی قطعاً جنبشی سراسری است و طرف‌دارانی را از همهٔ مناطق آمریکا برای خود دارد. اغلب اعضا و یا حامیان جنبش تی پارتی سفیدپوستند، ولی از اهالی آمریکای لاتین، و آمریکایی‌های آسیایی‌تبار و آفریقایی‌تبار هم می‌توان در این جمع مشاهده کرد که البته یک‌چهارم اعضا را تشکیل می‌دهند.

بررسی جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده

ندا شاه‌نوری[1]

چکیده

مقالهٔ حاضر جنبش‌های اجتماعی زنان را در ایالات متحده بررسی می‌کند و شرح می‌دهد که چگونه این حرکت‌ها آغاز شدند و درطول مسیر چطور تحول یافتند و هر بار با توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی دورانی که در آن جریان داشتند، اهداف تازه‌ای را برگزیدند. بنابراین، بخش اول با مطالعهٔ مشارکت زنان در جنبش‌های اجتماعی قرن نوزدهم مانند: جنبش الغای برده‌داری آغاز می‌شود. سپس عمده‌ترین مطالبهٔ آنها در اوایل قرن بیستم یعنی درخواست برای حق رأی و جنبش‌های اجتماعی‌شان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ایالات متحده بررسی می‌گردد؛ گفتنی است این جنبش‌ها با شورش‌های مدنی آن دوران همسو بودند، برخی اهداف لیبرال و برخی دیگر اهداف رادیکال داشتند و درنهایت، با نقد نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی در دهۀ ۱۹۹۰ مواجه شدند. بخش دوم نیز سه جنبش اجتماعی زنان را با موضوعات جنگ، خشونت‌های خانگی و محیط زیست تحلیل و بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: جنبش‌های اجتماعی زنان، الغای برده‌داری، برابری‌خواهی، و جنبش‌های ضدجنگ

---

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده از قرن نوزدهم میلادی آغاز شدند. در آن زمان، تفکر غالب دربارهٔ زنان، ایدئال‌های عصر ویکتوریا بود و براین‌اساس، اعتقاداتی دربارهٔ صفات ویژهٔ زنان وجود داشت. چهار فضیلت زنانه در آن دوران عبارت بودند از: ایمان: زنان ذاتاً از مردان مؤمن‌تر بودند؛ پاکدامنی: زن باید قلب، ذهن و البته جسم خود را برای ازدواج پاک نگاه می‌داشت؛ فرمانبری: زنان کودکانی ابدی فرض می‌شدند که همواره باید درمقابل حوادث و تصمیمات منفعل می‌بودند و درنهایت، خانه‌داری: خانه همان سپهر خصوصی و جایگاه زنان بود. پدر نقش حمایتگر را در خانواده ایفا می‌کرد و هدفش این بود که زنان و کودکان را که جنس ضعیف می‌دانست، از مصائب زندگی و البته گناهان دور نگه دارد. بسیاری از پزشکان و دانشمندان آن زمان پیرو نظریهٔ داروین بودند که ادعا کرده بود دورهٔ تکامل زنان کوتاه‌تر از مردان بوده و درنتیجه، مغز آنها کمتر رشد یافته است و به‌همین‌سبب بود که زنان را ازلحاظ ذهنی مناسب تحصیل دانش نمی‌دانستند.[۱]

اما جنبش‌های زنان چگونه در چنین فضایی شکل گرفت و توسعه یافت؟ جنبش اجتماعی عبارت است از: شبکه‌های غیررسمی مبتنی‌بر اعتقادات مشترک و همبستگی که با استفادهٔ مداوم از اشکال گوناگون اعتراض، حول موضوعات منازعه‌آمیز بسیج می‌شوند.[۲] آنچه به ظهور جنبش‌های زنان در ایالات متحده انجامید، محصول تحولات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بود که در بستر تجدد رخ دادند و زنان غربی را با موقعیت‌های متناقض و سؤال‌برانگیزی مواجه کردند که به شکل‌گیری هویت زنانه و سپس جنبش‌های مبتنی‌بر آن منتهی گردید.[۳] برای مطالعهٔ جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده، آنها را ازنظر

تاریخی به سه گروه تقسیم‌بندی می‌کنند: موج اول در فاصلهٔ سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۹۲۰ شکل گرفت، موج دوم در دههٔ ۱۹۶۰ آغاز شد و موج سوم پس از دوران کوتاهی از تعلیق در میانه‌های دههٔ ۱۹۷۰ آغاز شد و تا امروز ادامه دارد.

بسترهای جنبش زنان

آنگونه که در مقدمه نیز بدان اشاره شد، تا این دوران در تقسیم‌بندی عرصهٔ عمومی و خصوصی، جایگاه زنان در خانه‌ها و یا همان عرصهٔ خصوصی تعریف می‌شد؛ اما وقوع انقلاب صنعتی در فاصله سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۸۲۵ این معادله را به‌هم ریخت. کارخانه‌ها به نیروی کار زنان احتیاج داشتند و همین امر زنان زیادی را جذب بازار کار و وارد عرصهٔ عمومی کرد. این زنان رفته‌رفته مستقل شدند و حضور در اجتماع، آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی آنان را افزایش داد.[۴] زنان ـ همان‌گونه که مادموازل دوگورنه، از شاگردان دکارت نیز در کتاب «مساوات مردان و زنان» به آن اشاره کرده است ـ دریافتند که حقارت دختران ناشی از تحصیلات محدودتر آنهاست، نه فرودستی ذاتی یا طبیعی‌شان.[۵] همین امر سبب شد تا درصدد از میان بردن موانعی باشند که به چنین وضعیتی شکل داده است.

دنیایی که زنان به‌واسطهٔ فعالیت‌های اقتصادی به آن وارد شدند، دنیای مدرن بود. نوگرایی و سنت‌ستیزی ارکان اساسی تفکر مدرن است که هرگونه اقتدار، اعتبار، و احترام برای گذشته و سنت را انکار می‌کند و ارزش‌های کهن ازجمله: نظم موجود در خانواده، اقتدار مرد و لزوم اطاعت زن آزاد را زیر سؤال می‌برد. انسان‌محوری و خردگرایی از دیگر ارکان نوگرایی و بیانگر احترام و اهمیت فوق‌العاده به انسان و ایمان به توانایی‌های شگرف عقل بشری‌اند؛ تاجایی‌که

تمام جهان و طبیعت باید تحت سیطرهٔ انسان قرار گیرد. طبیعی است که در چنین عصری زنان نیز در مقام انسان و صاحبان خرد، خواهان احترامی درخور انسان مدرن می‌شوند؛ برای مثال، وقتی آموزش عنصری ضروری برای پرورش عقل و خرد همگانی در دوران روشنگری شمرده شد، زنان که خود را محروم از این فرصت جدید می‌دیدند، رفته‌رفته به این نتیجه رسیدند که آموزه‌های مدرن، انسان را درخور احترام، استقلال، آزادی و آموزش می‌دانند، اما درعمل فقط برای مردان اعمال می‌شوند.(۶)

در اینجا باید اشاره کرد که شکل‌گیری مرحلهٔ اول از موج نخست جنبش زنان براساس گفتمان لیبرالیستی برابری زن و مرد است؛ این گفتمان مبنای طرح ایده‌های خود را از گفتمان مدرن و کلیدواژه‌هایی چون: شأن و فردیت انسانی، حقوق انسانی، برابری ذاتی انسان‌ها و آزادی گرفته است.(۷) جنبش‌های اجتماعی زنان برپایهٔ گفتمان لیبرالی، گروهی از فمینیست‌ها را شکل می‌دهند که می‌خواهند الگوهای رفتاری، نقش‌ها، برداشت‌ها، حقوق، و تکالیف مردان را در نقش گروه اجتماعیِ مسلط بر زنان بسط دهند و حضور زنان را در عرصه‌هایی که در سنت، مردانه شناخته می‌شوند (یعنی به‌اصطلاح عرصه یا سپهر عمومی) برمبنایی برابر با مردان امکان‌پذیر کنند؛ برای مثال، می‌خواهند که زنان از امکانات برابر با مردان در حوزه‌های آموزشی، کاری و اقتصادی، رفاهی، حقوق شهروندی و سیاسی، حقوق مدنی و ... برخوردار شوند.(۸)

بنابراین، می‌توان ادعا کرد که ریشه‌های نظری جنبش اجتماعی زنان به دوران روشنگری و تأکید بر حق طبیعی و ایدهٔ برابری همهٔ انسان‌ها با یکدیگر (اعم از زن و مرد) بازمی‌گردد. لیبرالیسم به‌ویژه در معنای نظریهٔ سیاسی‌اش با تکیه بر حقوق شهروندی، زنان را برای به‌دست آوردن حقوق سیاسی ـ

اجتماعی برابر با مردان، به‌ویژه حق رأی ترغیب کرد و انقلاب صنعتی با ایجاد بازار کار برای زنان حس استقلال آنها را تقویت نمود. درنهایت آنکه، تجدد فضایی را برای نقد سنت فراهم کرد که زنان بتوانند نظام اجتماعی کهن را به چالش بکشند.

در بررسی موج نخست جنبش‌های اجتماعی زنان، به سه جنبش مهم در این عصر اشاره می‌کنیم:

جنبش الغای برده‌داری

در آغاز قرن نوزدهم، زنان آمریکا آماده می‌شدند تا بر جهان اطراف خود تأثیر بگذارند. آنها کار خود را با ایجاد مجموعه سازمان‌های اجتماعی آغاز کردند: ادارهٔ مدارس خیریه و یا پناهگاه‌هایی برای زنان نیازمند را برعهده گرفتند و جنبشی را در سال ۱۸۱۵ با هدف بهبود کیفیت تحصیل زنان[1] به‌راه انداختند. اما این جنبش الغای برده‌داری بود که زنان را به دنیای سیاست وارد کرد. تلاش برای الغای برده‌داری در آمریکا از سال ۱۷۷۷ و ناحیهٔ ورمونت در شمال کشور آغاز شد. اگرچه آن زمان بردگان را مستقیم آزاد نمی‌کردند، از اربابان درخواست شده بود که آنها را از ورمونت خارج کنند.(۹) در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰، زمانی که جمعی از فعالان اجتماعی، بازرگانان و البته بردگان تازه‌آزادشده برای ممنوعیت برده‌داری در ایالت‌های شمالی شروع به حرکت کردند، در یازده ایالت جنوبی آمریکا با اقتصادی مبتنی‌بر کشاورزی و نیروی کار بردگان، برده‌داری همچنان واقعیت اقتصادی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای

1. Female Seminary Movement

بود و تعداد بردگان در این مناطق به چهار میلیون نفر می‌رسید.(۱۰)

در اواخر دهۀ ۱۸۲۰، یعنی آغاز شکل‌گیری جنبش الغای برده‌داری، زنی سفیدپوست از اهالی یکی از ایالت‌های جنوبی آمریکا، نامه‌ای به مجله‌ای با موضوع زنان می‌نویسد و با توسل به غریزۀ اخلاقی و اصلاحگری زنان، از آنان می‌خواهد علیه برده‌داری قیام کنند. از این زمان به بعد، آنان به‌تدریج وارد صحنه شدند و برخی انجمن‌های ضدبرده‌داری را تشکیل دادند. ازجملۀ آنها می‌توان به خواهران گریمکی[1] (سارا و آنجلینا)، لوکرتیا مات[2] و سارا داگلاس[3] اشاره کرد که بعدها به اولین طرفداران حقوق زنان تبدیل شدند.(۱۱)

اما نقش این انجمن‌های برده‌داری در جنبش‌های اجتماعی زنان چه بود؟ دیری نگذشت که زنان با مشارکت در این نهادها دریافتند که وضعیت اجتماعی‌شان نه‌تنها مطلوب نیست، که انتقادات فراوانی هم به آن وارد است. یکی از پردردسرترین بخش‌های فعالیت آنها، به حق صحبت کردن مربوط می‌شد که با عرف آن دوران مغایرت داشت. در دهۀ ۱۸۲۰، الیزابت چندلر[4] در راه آرمان مبارزه با برده‌داری قلم می‌زد، اما شهامت امضای نوشته‌هایش را نیافت. هنگامی که آنجلینا گریمکی برای زنان محلۀ خودش در جنوب نامه‌ای نوشت و از آنها خواست که مردان خویشاوندان خود را علیه برده‌داری تحریک کنند، مقامات شهر نامه را در حضور مردم سوزاندند و بازگشت او را به خانه ممنوع کردند. ابی کلی که در ضدیت با برده‌داری به پیروی از خواهران گریمکی به جنبش پیوسته بود، «هیولا» خوانده شد. آزارها و فشارهایی که کلی متحمل شد، سبب شد که کارگران همکارش به او لقب «ژاندارک ما» بدهند. اما دراین‌میان، کاترین

---

1. Grimké
2. Lucretia Mott
3. Sara Douglas
4. Elizabeth Chandler

بیچر[1] رفتار منحصربه‌فردی از خود نشان داد: برادرش را واداشت به‌جای او سخنرانی‌اش را بخواند، درحالی‌که خود کنار او روی صحنه نشسته بود.(۱۲)

می‌توان گفت به‌علت شکافی که به‌سبب نحوهٔ برخورد رهبران جنبش بین زنان و مردان ایجاد شد، در سال ۱۸۳۲ زنان در فیلادلفیا و بوستون، انجمن‌های مستقل ضدبرده‌داری تشکیل دادند. زمانی‌که در همایش سراسری ضدبرده‌داری سال ۱۸۳۳ در فیلادلفیا، که هیئت‌های اعزامی ضدبرده‌داری در آنجا جمع شده بودند، اصلاً از زنان برای امضای اعلامیهٔ اصول و یا پیوند با انجمن ضدبرده‌داری دعوت نشد، آنان دریافتند که مبارزه برای آزادی زنان اهمیت و ضرورت کمتری از مبارزه با برده‌داری ندارد و از همین زمان، برای کسب حقوق خود در آمریکا مبارزه کردند و انجمن‌هایی را تشکیل دادند.(۱۳)

بااین‌حال، هنوز مسئلهٔ تبعیض نژادی در این انجمن‌ها مطرح بود؛ گروه‌های ضدبرده‌داری در نیویورک و ماساچوست از عضویت سیاه‌پوستان خودداری می‌کردند. آنها به این سخن آنجلینا گریمکی در سال ۱۸۳۷ بی‌اعتنا بودند که گفته بود «وظیفهٔ هر زنی این است که خود را از احساس شوم تبعیض نژادی رها کند». او درحالی‌که موضعی قاطع درمقابل تبعیض نژادی داشت، این سخنان را در اولین اجلاس کنگرهٔ ضدبرده‌داری زنان آمریکا گفته بود.(۱۴) به‌این‌ترتیب، نه‌تنها نگاه مثبتی به فعالیت‌های اجتماعی زنان وجود نداشت و از آنها استقبال نمی‌شد، که کار برای زنان سیاه‌پوست در انجمن‌های ضدبرده‌داری به‌مراتب دشوارتر بود. تمامی این موارد بیداری زنان را درمقابل تبعیض نژادی و جنسیتی موجب می‌شد و تلاش آنها را برای دستیابی به حقوق برابر سرعت می‌بخشید.

---

1. Catherin Beecher

جنبش برابری‌خواهی زنان

تا پیش از دهۀ ۱۸۴۰، زنان با ازدواج، بسیاری از حقوق شخصی و اجتماعی‌شان را به‌ویژه در حوزۀ مالکیت ازدست می‌دادند. آنها بایستی اختیار اموالشان را به همسرانشان واگذار می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند در خرید و فروش آنها دخالت کنند، درآمد حاصل از این املاک را پس‌انداز یا مصرف کنند، درخصوص این اموال در دادگاه اقامۀ دعوی کنند و یا قراردادی را امضا نمایند.(۱۵)

اما در این دوران، زنان رفته‌رفته به جامعه وارد شدند؛ آنها بخش عظیمی از نیروی کار را تشکیل می‌دادند و با درآمدی که حاصل از کار یدی آنها و نه املاک و زمین‌های کشاورزی‌شان بود، استقلال بیشتری به‌دست آورده بودند. دراین‌حال، یکی از مسائل زنان انتقال اموال به همسرانی بود که گاه دائم‌الخمر بودند و به‌سادگی سرمایه‌های خانواده را ازدست می‌دادند. اهمیت این موضوع برای زنان تا جایی بود که باعث شد به جنبش منع مشروبات الکلی بپیوندند و حتی پس از جنگ‌های داخلی به پرچمداران این جنبش تبدیل شوند. اما اولین قانون دربارۀ مالکیت زنان بر اموالشان در نیویورک تصویب شد که اعلام می‌داشت پس از ازدواج، اختیار انحصاری این اموال به همسران منتقل نخواهد شد و درقبال دیون مرد قابل مصادره نخواهد بود.(۱۶)

نخستین گردهمایی زنان برای به‌دست آوردن حقوق برابر با مردان در سال ۱۸۴۸ و در سنکا فالز[1] نیویورک تشکیل شد که نتیجۀ آن کنوانسیون حقوق زنان بود. یک سال بعد با مشارکت زنان و مردانی که در جنبش الغای برده‌داری تجربه‌های موفقی به‌دست آورده بودند، نخستین کنوانسیون ملی حقوق زنان در

---

1. Seneca Falls

ماساچوست برگزار شد و در سال ۱۸۵۲ و در زمان تدوین دومین کنوانسیون ملی حقوق زنان، جمعی از زنان فعال در جنبش منع مشروبات الکلی نیز حضور داشتند که این امر نشان می‌دهد چطور این حرکت‌ها به موازات هم و با تأثیرگذاری برهم گام‌به‌گام پیش می‌رفت.(۱۷)

زنان در این دوران علاوه‌بر حفظ حق مالکیت اموال پس از ازدواج برای کسب حق رأی نیز بسیار تلاش می‌کردند که می‌توان از آن به‌عنوان بزرگ‌ترین دستاورد جنبش برابری‌خواهی زنان یاد کرد. آنها از طرح موضوعات مناقشه‌آمیز مانند حق طلاق پرهیز می‌کردند و درمقابل، بحث‌هایی مانند اصلاح لباس در میانشان رواج یافت که نتیجهٔ مستقیم ورودشان به بازار کار بود. آنها الگوهای منطقی‌تری برای پوشش خود می‌خواستند که با محیط کار و شرایط آن دوران هماهنگ باشد. یکی از زنان فعال در جنبش منع مشروبات الکلی به نام امیلیا بلومر[1] شیوهٔ جدیدی از پوشش را رواج داد که نوعی شلوار بود و به نام خودش (بلومر) خوانده می‌شد و در آن دوران نشانهٔ مشارکت زنان در جامعهٔ آمریکا بود. به‌مرور توجه زنان از کسب آزادی‌های لازم در نحوهٔ پوشش به آزادی اندیشه معطوف شد. تا جایی که الیزابت کیدی استنتون[2] دیگر بلومر نپوشید و در نامه‌ای برای سوزان آنتونی[3] یکی دیگر از فعالان جنبش برابری‌خواهی نوشت که «ما این لباس‌ها را برای آزادی بیشتر می‌پوشیم، اما کدام آزادی جسمی قابل مقایسه با محدودیت ذهنی است؟».(۱۸)

آتش جنبش‌های اجتماعی زنان تحت تأثیر جنگ‌های داخلی در آمریکا قدری فروکش کرد، اما پایان جنگ، الغای برده‌داری و اعطای حق رأی به مردان

1. Amelia Bloomer
2. Elizabeth Cady Stanton
3. Susan B. Anthony

سیاه‌پوست در قانون اساسی آمریکا بار دیگر جنبش برابری‌خواهی زنان را برای به‌دست آوردن حق رأی شعله‌ور کرد. سرانجام در سال ۱۸۷۸، درخواست زنان برای کسب حق رأی به کنگره تقدیم شد و از آن سال تا اوت ۱۹۲۰ که این درخواست به تصویب رسید، اختلاف‌نظر بر سر آن بیش از چهل سال طول کشید. با آغاز قرن بیستم، تلاش‌های زنان در این زمینه بیشتر و شرایط داخلی و بین‌المللی نیز به‌شدت دگرگون شد؛ از تظاهرات خیابانی گرفته تا اجرای نمایش و اعتصاب غذا و رایزنی‌های پشت‌پرده. روزی نبود که زنان در سراسر کشور این درخواست را فریاد نکنند. با شروع جنگ جهانی اول و ورود آمریکا به جنگ، زنان شعار تازه‌ای را در تجمعاتشان سردادند «اگر شما برای دموکراسی و آزادی می‌جنگید، چگونه نیمی از جمعیت خود را از این دموکراسی محروم می‌کنید؟»[۱۹] سرانجام تمامی این تلاش‌ها در سال ۱۹۲۰ و در دوران ریاست‌جمهوری ویلسون نتیجه داد و در نوزدهمین متمم قانون اساسی آمریکا حق رأی به زنان اعطا شد.

به موازات جنبش‌های الغای برده‌داری و برابری‌خواهی در قرن نوزده، جنبش منع مشروبات الکلی نیز با مشارکت گستردهٔ زنان آغاز شد و ابتدا حتی به‌نظر می‌رسید تعداد زنان مشارکت‌کننده در آن از تعداد زنان فعال در جنبش برابری‌خواهی نیز بیشتر باشد. این جنبش از آنجا آغاز شد که در قرن نوزدهم، سالن‌های مصرف مشروبات الکلی مختص مردان بود و نتیجه‌ای جز صدمات جسمی، روحی و مالی برای خانواده‌ها نداشت. پس از جنگ‌های داخلی، فقر و نابسامانی این شرایط را تشدید کرد. همین امر زنان را برای به‌دست آوردن حمایت‌های قانونی به تکاپو انداخت. نخستین فعالان جنبش منع مصرف مشروبات الکلی کشیشان کاتولیک و رهبران مذهبی بودند و حضور زنان در

این جنبش در ادامهٔ نقش همسری، مادری و حفاظت از نهاد خانواده مشروعیت داشت، تاجایی‌که در آغاز کار بسیاری از مردان به اشکال مختلف ناخرسندی خود را از سخنرانی‌های زنان در گردهمایی‌ها ابراز می‌کردند.[۲۰] این روند تا پایان جنگ‌های داخلی در آمریکا ادامه یافت و درواقع، حرکتی درجهت اصلاح مصرف مشروبات الکلی به‌شمار می‌رفت.

از دههٔ ۱۸۷۰ به بعد، زنان نقش بیشتری در جنبش داشتند و هدفشان بستن تمامی سالن‌های فروش مشروبات الکلی و منع همهٔ انواع این مشروبات در سراسر کشور بود. حرکتی که درست پیش از کریسمس ۱۸۷۳ با راهپیمایی هشتاد زن متأهل در خیابان‌های اوهایو آغاز گردید، آنقدر ادامه یافت که به جنبشی سراسری در کشور منجر شد؛ به‌گونه‌ای‌که در دههٔ ۱۸۹۰ اتحادیهٔ زنان مسیحی برای منع مشروبات الکلی[۱] بزرگ‌ترین سازمان زنان آمریکا در تاریخ نام گرفت. این سازمان خود از سه بخش مجزا برای زنان سیاه‌پوست، سفیدپوست و آمریکایی کوبایی تشکیل شده بود و در آن سال‌ها ده برابر تعداد زنان فعال در جنبش برابری‌خواهی و چیزی بیش از ۱۵۰ هزار نفر عضو داشت. زمانی‌که این زنان دریافتند دستیابی به خواسته‌هایشان فقط با کسب حق رأی امکان‌پذیر است، به سربازان جنبش برابری‌خواهی تبدیل شدند.[۲۱]

زنان و مردان فعال در این جنبش به شیوه‌های مختلف اهداف خود را پی می‌گرفتند؛ برای مثال، در راستای حمایت از خانواده‌ها، افراد را درخصوص مسائلی چون: رابطهٔ مصرف مشروبات الکلی با خشونت‌های خانوادگی، حمایت از قوانین مرتبط با حقوق کار زنان، حق حضانت، و دستیابی زنان به

1. Women’s Christian Temperance Union

حق رأی آموزش می‌دادند. گستردگی این اقدامات حتی به ساخت چشمه‌های بزرگ آب آشامیدنی برای عموم در همهٔ شهرهای آمریکا نیز منجر شد؛ زیرا این باور وجود داشت که دسترسی به آب خنک مردم را از مصرف مشروبات الکلی بازمی‌دارد.[۲۲] به‌نظر می‌رسید که تلاش‌های فعالان این جنبش به‌موجب هیجدهمین متمم قانون اساسی ایالات متحده با موضوع جلوگیری از خرید و فروش و جابه‌جایی مشروبات الکلی در آمریکا در سال ۱۹۱۹ و تصویب آن توسط کنگره در سال ۱۹۲۰ به‌ثمر نشسته باشد، اما در سال ۱۹۳۳ یک بار دیگر شرایط تغییر کرد و در بیست‌ویکمین متمم قانون اساسی این ممنوعیت‌ها برداشته شد. به‌هرروی، تلاش‌های در این حوزه، نه‌تنها زنان فعال در جنبش‌های الغای برده‌داری، منع مصرف مشروبات الکلی و برابری‌خواهی را به‌هم نزدیک کرد، بلکه راه را برای دستیابی زنان به حقوقشان در بخش‌های دیگر نیز هموار نمود.

موج دوم جنبش‌های اجتماعی زنان

پس از سال ۱۹۲۰ و دستیابی زنان به حق رأی، جنبش‌های اجتماعی آنان به تعلیق درآمد و خاموش ماند و این حالت تا سال ۱۹۶۰ طول کشید. علل این رکود را می‌توان در وقایعی چون: جنگ جهانی دوم، شرایط جهان پس از جنگ، ظهور کمونیسم به‌عنوان خطر جدید برای لیبرال دموکراسی غربی، و جنگ سرد و همهٔ تبعات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن دانست. مقصود از فمینیسم، جنبش‌های سازمان‌یافته برای احقاق حقوق زنان است و درعین‌حال، نظریه‌ای معنا می‌شود که زن و مرد را از جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی برابر می‌داند.[۲۳] موج دوم فمینیسم به جنبش‌های اجتماعی زنان در دههٔ ۱۹۶۰ اطلاق می‌شود که تمرکز آن بر یافتن علل فرودستی زنان در اجتماع

است. جنبش اجتماعی زنان در این دهه بر بسترهای متفاوت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی شکل گرفت.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ تعداد زنان متأهل در بازار کار ایالات متحده بسیار افزایش یافت، اما آمار آن سال‌ها نشان می‌دهد که زنان فقط کمی بیش از نصف درآمد مردان یعنی چیزی درحدود ۶۳ درصد آن را کسب می‌کردند. درواقع، نظام سرمایه‌داری زنان را به بازار کار وارد کرده بود، اما تبعیض‌ها درقبال آنها همچنان ادامه داشت.(۲۴) در همین زمان، بتی فریدن[1] کتابی را منتشر کرد و در آن از الگوهای زنان طبقهٔ متوسط در جامعهٔ آمریکا انتقاد کرد و آنها را متهم کرد که هویتشان جز در تلاش برای یافتن همسر و فرزندآوری در چیز دیگری تعریف نمی‌شود و از آنها خواست تا برای یافتن نقش‌ها و مسئولیت‌های جدید و بازتعریف هویت در جامعه‌ای مردسالار به‌پا خیزند.(۲۵) در کنار انگیزه‌هایی که تبعیض‌های اقتصادی در این دوران ایجاد کرده بود می‌توان گفت که روحیهٔ لیبرال دههٔ ۱۹۶۰ و موفقیت‌های آشکار جنبش‌های حقوق مدنی که همهٔ اقلیت‌ها و گروه‌های ناراضی دیگر را به سازماندهی و طرح تقاضاهایشان تشویق می‌کرد، بر جنبش‌های اجتماعی زنان نیز بسیار تأثیرگذار بود.(۲۶)

در این دوران می‌توان به دو دسته از فعالان جنبش زنان اشاره کرد: یکی فمینیست‌های لیبرال بودند که فرودستی زنان را معلول قوانین غیرعادلانه می‌دانستند و براین‌نظر بودند که اگر فلسفه‌های سیاسی این قوانین و درنهایت، خود آنها تعدیل شوند، چه‌بسا منافع زنان را تأمین کنند و دیگری رادیکال‌ها بودند که بی‌عدالتی قوانین را بخشی از سلطهٔ مردانه‌ای می‌دانستند که از خانواده

---

1. Betty Friedan

شروع می‌شد و به نهادهای سیاسی راه می‌یافت.[۲۷] براساس این دیدگاه، تغییر قوانین سیاسی و قوانین مربوط به طلاق، مالکیت و اموال صرفاً اقداماتی سطحی‌اند که باعث تداوم بی‌عدالتی در ساختار خانواده می‌شوند. روش فمینیست‌های لیبرال برای رسیدن به برابری این بود که دموکراسی، نظام حقوقی و قضایی حاکم، خانواده در نقش هستهٔ جامعه، نظام آموزش و درکل، تمام نهادها و سازمان‌های مردانه را پذیرفتند، اما فقط می‌خواستند مانند مردان، در برخورداری از این ارزش‌ها شریک باشند و از همان اعتباری که مردان بهره‌مندند، برخوردار باشند. فمینیست‌های لیبرال از طرح برتری زنان یا حتی تفاوت آنان با مردان اجتناب می‌کردند و به‌هیچ‌وجه درصدد دوجنسیتی کردن جامعه نبودند. روش‌های فمینیست‌های رادیکال تقریباً درمقابل روش‌های لیبرال‌ها قرار دارند؛ زیرا مردان را سبب اصلی ستمدیدگی زنان می‌دانند و به تفاوت‌های جنسیتی بین این دو قائلند. آنها مبارزه با مردسالاری را روش اصلی دستیابی به برابری، و بازسازی تفکرات و ذهنیت زنان را اولین مرحلهٔ این مبارزه قلمداد می‌کنند. به اعتقاد آنها، مشارکت زنان در فعالیت‌های مردانه موجب تحکیم سلطهٔ مردان می‌شود و چون از نظر آنها، خانواده مهم‌ترین نهاد پرورش پدرسالاری است، با تشکیل خانواده و ازدواج مخالفت می‌کنند و درنتیجه، طلاق و سقط جنین را از کارهای مثبت می‌دانند.[۲۸]

در موج دوم جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده، سازمان ملی زنان[۱] برای افزایش سطح مشارکت آنها در سال ۱۹۶۶ تشکیل شد و درطی چهار سال، پانزده هزار نفر عضو آن شدند. مجلات جدید و کتاب‌های متعددی در

1. National Organization for Women (NOW)

حوزهٔ زنان منتشر شدند و در سال ۱۹۷۳ قانونی تصویب شد که به زنان برای سقط جنین در ماه‌های اولیهٔ بارداری اجازه می‌داد.[۲۹] موج دوم فمینیسم در این دوران در قالب نظریه‌ای مطرح شد و با پیگیری طرف‌داران آن، از اوایل دههٔ ۱۹۷۰، مطالعات زنان به برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها و کالج‌ها راه یافت و بدین‌ترتیب، شاخهٔ آکادمیک جنبش آزادی‌بخش زنان مطرح گردید.[۳۰]

موج سوم جنبش‌های اجتماعی زنان

دیدیم که چگونه زنان در موج اول جنبش در ایالات متحده برای الغای برده‌داری و مبارزه با مصرف مشروبات الکلی تلاش کردند و سرانجام راه دستیابی به خواسته‌هایشان را در برخورداری از حق رأی یافتند. در موج دوم خواستار حقوق برابر بازای کار برابر بودند، نفی خشونت علیه زنان را نفی کردند، رشتهٔ علمی مطالعات زنان را به دانشگاه‌ها وارد و البته در برخی از موارد، خواسته‌های رادیکالی را دنبال کردند. همان‌گونه که اشاره شد، در موج اولِ فمینیسم در ایالات متحده، گرچه زنان سفیدپوست و سیاه‌پوست برای اهداف مشابهی مبارزه می‌کردند، در برخی از موارد، زنان رنگین‌پوست در نهادهای سفیدپوستان پذیرفته نمی‌شدند و یا آنکه بخش‌های مجزایی در سازمان‌ها برای رنگ‌ها و نژادهای مختلف وجود داشت. در گذر زمان، نژادپرستی برچیده شد؛ اما به‌نظر می‌رسید که اگر حقوق بشر قرن نوزدهم به حقوق مرد سفید اروپایی توجه داشت، در این زمان، وقتی دم از حقوق زنان زده می‌شد، منظور حقوق زنان سفیدپوست طبقهٔ متوسط بود.

موج سوم جنبش‌های اجتماعی زنان نه‌تنها پیوندهای محکمی با دیگر اشکال جنبش‌های اجتماعی دارد، بلکه امواج پیشین به‌ویژه موج دوم فمینیسم

را نقد و بازنگری می‌کند و درواقع، واکنشی در برابر تندروی و یک‌جانبه‌گری آن محسوب می‌شود. چند ویژگی مهم، موج سوم را از موج دوم متمایز می‌کند که مهم‌ترین آن تأکید بر تفاوت‌هاست؛ به‌گونه‌ای‌که برخی، تلاش برای پاسخ به معضل تفاوت را ویژگی اصلی موج سوم دانسته‌اند. مسئلهٔ تفاوت، هم ازسوی گروه‌های مختلفی از زنان، ازجمله رنگین‌پوست‌ها و زنان آمریکای لاتین (که موج دوم را به‌سبب نادیده گرفتن مشکلات خاص گروه‌های مختلف زنان و توجه ویژه به مسائل زنان سفیدپوست طبقهٔ متوسط نقد می‌کردند) و هم ازسوی پساتجددگرایان (که بر ارائهٔ تصویری جوهری، تغییرناپذیر و یکپارچه از زن، تبیین‌های فراگیر و فارغ از زمینه‌های زمانی و مکانی درمورد پدرسالاری و ارائهٔ راهبردهایی عام و جهان‌شمول خط بطلان می‌کشند و از نگاه آنان هر اقدامی برای ارائهٔ نظریهٔ واحد فمینیستی محکوم به شکست است و به تعداد گروه‌ها و اصناف و حتی بازای هر فرد، پروژه‌ای فمینیستی وجود دارد) مطرح گردید. موج سوم، گرچه درعمل، جنبش فمینیستی را با بحران مواجه می‌سازد، به‌نظر می‌رسد گامی به پیش شمرده می‌شود.[۳۱]

نمی‌توان اهداف مشخص و ثابتی را برای موج سوم جنبش اجتماعی زنان در آمریکا تعریف کرد. موضوعات اساسی در این جنبش حول محور جنسیت، نژاد و طبقهٔ اجتماعی قرار دارند و تاکنون، فعالان آن برای مسائل گوناگونی تلاش کرده‌اند؛ ازجمله: مقابله با سقف‌های شیشه‌ای در محیط کار که مانع از پیشرفت زنان می‌شد، دورکاری زنان، آزار و اذیت‌های جنسی در محیط کار، تدوین قانون برای حمایت از مادرانی که قصد دارند کار خود را برای نگهداری از نوزادشان ترک کنند، و حمایت از مادران مجرد. در موج سوم فمینیسم بود که درخصوص پیوند میان فقر و زن بودن مطالعاتی انجام شد. گفته می‌شود که

درحال‌حاضر نیز زنان در آمریکا ۳۵ درصد کمتر از مردان درآمد دارند و علت آن گرفتار شدنشان در شغل‌هایی است که درآمدزایی کمتری دارند.[۳۲] همان‌گونه که گفته شد، بحث نژاد و رنگ پوست نیز برای فمینیست‌های موج سوم اهمیت بسیار زیادی دارد. تحقیقات نشان می‌دهد که درصد زنان سیاه‌پوستی که ناچارند در خارج از خانه کار کنند، از خواهران سفیدپوستشان بیشتر است. فمینیست‌های این نسل نیز مانند نسل‌های پیشین از راهپیمایی خیابانی گرفته تا انتشار روزنامه و کتاب برای ترویج نظر خود استفاده می‌کنند، اما شاید عمده‌ترین و یکی از تأثیرگذارترین ابزارهای انتقال پیام در دوران معاصر استفاده از اینترنت برای سازماندهی، جمع‌آوری اطلاعات و هماهنگی اقدامات به شکل سریع و درعین‌حال بین‌المللی است که دراختیار نسل‌های پیشین نبوده است.[۳۳]

بررسی سه دسته از جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده

هم‌اکنون جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده در شاخه‌های گوناگونی فعالیت می‌کنند که برای نمونه به سه دسته از آنها اشاره می‌کنیم: جنبش زنان ضدجنگ، جنبش زنان برضد خشونت‌های خانگی، و جنبش زنان برای حفظ محیط زیست.

جنبش زنان ضدجنگ

اولین حرکت‌های ضدجنگ در آمریکای شمالی در واکنش به جنگ‌های ناپلئون در اروپا و در اوایل قرن نوزده شکل گرفتند و بیشتر اعضای آنها را مردان تشکیل می‌دادند. اینها حرکت‌هایی وابسته به کلیسا بودند و برمبنای این ایده شکل گرفته بودند که اخلاق مسیحی با جنگ سازگار نیست. اما مشارکت

گستردهٔ زنان در جنبش‌های ضدجنگ، پس از پایان جنگ‌های داخلی در آمریکا آغاز شد. در آن زمان، جنبش برابری‌خواهی، صلح‌طلبی را یکی از مبانی حرکت خود معرفی می‌کرد.(۳۴) جنگ جهانی اول بزرگ‌ترین چالش را برای فعالان جنبش زنان ضدجنگ ایجاد کرد. درحالی‌که برخی از گروه‌ها به‌شدت با جنگ مخالف بودند، عده‌ای دیگر از هم‌رزمانشان در جنبش برابری‌خواهی، آنها را به نادیده گرفتن جانفشانی سربازان برای حمایت از وطن و خانواده‌ها متهم می‌کردند. از میان زنان صلح‌طلب، نخستین فردی که در کنگره به حضور آمریکا در جنگ جهانی اول و به‌دنبال آن، جنگ جهانی دوم رأی منفی داد، ژانت رنکین[1] بود. فجایعی که در جنگ جهانی دوم و پس آن رخ داد، به‌خصوص استفاده از تسلیحات اتمی، ویرانی و قحطی گسترده در اروپا و رقابت اتمی بین دو ابرقدرت، همزمان انگیزه‌ای برای شکل‌گیری جنبش‌های ضدجنگ در دهۀ ۱۹۶۰ شدند و اهداف آنها را تعیین کردند.

«اعتصاب زنان برای صلح»[2] جنبش ضدتسلیحات هسته‌ای بود که در سال ۱۹۶۲ شکل گرفت و بر سیاست‌های هسته‌ای دولت کندی بسیار تأثیرگذار شد. درطی جنگ ویتنام می‌توان از جنبش «زنان برای صلح»[3] که به مدت هشت سال هر یکشنبه در جلوی کاخ سفید تجمع داشت نام برد. این جنبش با تکیه بر کلیشه‌های رفتاری مادرانه، زنان را نگهبانان صلح‌طلب جهان می‌دانست. این زنان نه‌تنها برای پایان یافتن جنگ و بازگشت سربازان به خانه در تلاش بودند، بلکه با زنان ویتنامی‌ای نیز که در زیر بمب‌های ناپالم آمریکا فرزندانشان را ازدست می‌دادند، ابراز همدری می‌کردند.(۳۵) در ادامۀ حرکت‌ها برای پایان دادن

---

1. Jeannette Rankin
2. Women Strike for Peace
3. Women For Peace

به جنگ ویتنام در دسامبر ۱۹۶۶ چهار تن از فعالان جنبش زنان دعوت اتحادیهٔ زنان ویتنام را پذیرفتند و برای دیدار از آثار بمباران‌های آمریکا بـه ایـن کشـور سفر کردند.[۳۶] از سال ۱۹۷۵ دههٔ زنان سازمان ملل متحد آغاز شد و اگرچه در ابتدا چندان توجهی به موضوع جنگ و صلح در این زمان نمی‌شد، از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ این موضوع نقش مهمی یافت و زنان به رهبـران جنـبش‌هـای ضـدجنگ تبدیل شدند. بااین‌حال، این جنبش‌ها لزوماً فمینیستی نبودند. در این دهه، نوزده سازمان صلح‌طلب زنان در ایالات متحده شکل گرفت و به شبکه‌های بین‌المللی جنبش‌های ضـدجنگ زنـان پیوسـت. عمـده‌تـرین فعالیـت جنـبش‌هـای زنـان ضدجنگ در این دوران را می‌توان در اعتراض به تسلیحات اتمی و پایگاه‌هـای موشکی دید. یکی از سازمان‌هایی که در این حوزه تشکیل شد «اقدام زنان برای خلع سلاح هسته‌ای» (WAND)[۱] بود.

جنگ خلیج فارس و کشتارهای روآندا و بوسنی فعالان جنبش ضـدجنگ را در سال‌های پس از جنگ سرد پرتکاپو نگاه داشت. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳ فقط تحریم‌های سازمان ملل متحـد، منجربـه کشـته شـدن پانصـد هـزار کودکی شد که مرگشان قابل پیشگیری بود. هزارهٔ سوم هم با جنگ از راه رسید. حملهٔ آمریکا به افغانستان و عراق، واکنش سازمان‌های ضدجنگ را برانگیخـت. «کد پینک»[۲] سازمان زنان برای صلح است که تلاش می‌کند با برپایی راهپیمـایی و انتشـار کتـاب و... صـدای قربانیـان عراقـی را کـه در حمـلات مسـتقیم و غیرمستقیم ارتش آمریکا جان باخته‌اند، به گوش مردم برساند.[۳۷]

زنان با مشارکت و راه‌اندازی جنبش‌هـای ضـدجنگ در بـیش از ۱۵۰ سـال

---

1. Women's Action for Nuclear Disarmament
2. Code Pink

توانستند توجه جامعهٔ جهانی را به پیامدهای جنگ در بین غیرنظامیان به‌ویژه زنان جلب کنند که ازجملهٔ آنها می‌توان به خشونت‌های خانگی علیه زنان، بمباران منازل مسکونی غیرنظامیان، رنج‌های زنان و دختران که برادر، پسر یا پدر خود را از دست داده‌اند، تجاوز جنسی به زنان مناطق جنگی، و حملات متعدد به مراکز خدمت‌رسانی بانوان نمونه‌هایی از آسیب‌پذیری در جنگ‌ها اشاره کرد. به‌علاوه، در شرایط تحریم‌های بین‌المللی علیه کشوری و نیز عملکرد ناکارآمد سازمان‌های داخلی و بین‌المللی، باز هم زنان درمعرض فقر و بحران قرار می‌گیرند. گرچه هیچ‌کدام از این اقدامات تاکنون نتوانسته است مانع از بروز جنگ شود، با آگاهی‌بخشی به جامعهٔ بین‌المللی، از ارزش‌های اخلاقی و انسانی دفاع کرده است.

جنبش زنان برضد خشونت‌های خانگی

طی دههٔ ۱۹۶۰ توجه جنبش‌های زنان به مسئلهٔ خشونت علیه زنان جلب شد و «جنبش زنان ضرب‌وشتم»[1] برای مبارزه با این مسئله به‌راه افتاد. این جنبش نشان داد که چگونه خشونت‌های پراکنده و خانگی علیه زنان، به مشکل بزرگ اجتماعی تبدیل شده است. در اواخر دههٔ ۱۹۷۰، جامعهٔ آمریکا به این زنان آسیب‌دیده توجه کرد. موارد گمنامی از قربانیان خشونت‌های خانگی به جامعه شناسانده شدند که فراوانی تعداد و میزان رنجی که کشیده بودند، مردم را شگفت‌زده کرد. در این زمان بود که خطوط تماس اضطراری و پناهگاه‌های زنان ایجاد و «جنبش زنان ضرب‌وشتم» به یکی از قدرتمندترین جنبش‌های

1. Battered Women's Movement

اجتماعی و بسیج‌های خدماتی در ایالات متحده تبدل شد. در دهۀ ۱۹۸۰، بیش از دو هزار برنامۀ شبکه‌ای برای مقابله با خشونت‌های خانگی در ایالات متحده با یکدیگر و با نهادهای مربوط همکاری می‌کردند و کاملاً آشکار بود که موفقیت این تلاش‌ها در گِروی ایجاد اصلاحاتی در قوانین است. در دهۀ ۱۹۹۰، قانون خشونت علیه زنان[1] تصویب شد که لایحۀ فدرال یک‌میلیارد دلاری برای کمک به پناهگاه‌ها، حمایت از برنامه‌های پیشگیری از جرائم درخصوص زنان و آموزش قوانین به افراد و قضات بود. در همین دهه، یکی از ستارگان فوتبال در آمریکا به نام «او جی سیمپسون»، همسرش را به قتل رساند که این امر هرچه بیشتر به رسانه‌ای شدن موضوع خشونت علیه زنان منجر شد. جنبش ضدخشونت علیه زنان، برای حمایت از زنان و کودکان آسیب‌دیده در خشونت‌های خانگی بسیار تلاش کرد؛ اما آمارها در سال ۱۹۹۶ نشان می‌داد که همچنان ۴۷ درصد از آمریکایی‌ها براین‌باورند که مردان به‌علل مختلف ـ از خشم تا مصرف الکل ـ به زنان آسیب جسمی می‌زنند. همواره مهم‌ترین چالش در برابر جنبش خشونت‌های خانگی آن بوده است که بیشتر این حوادث در فضای خصوصی و روابط شخصی و زندگی زناشویی اتفاق می‌افتد و درحالی‌که نیازمند مداخله و درمان است، عمومی کردن آن چندان امکان‌پذیر به‌نظر نمی‌رسد؛ به‌همین‌سبب بود که از اواخر دهۀ ۱۹۹۰ فعالان جنبش از تلویزیون به‌عنوان مؤثرترین رسانه در زمینۀ آگاهی‌بخشی جامعه استفاده کردند.[۳۸] علی‌رغم همۀ این تلاش‌ها، آمارها در سال ۲۰۰۵ نشان می‌دادند که روزانه بین یک تا سه زن در ایالات متحده به‌دست همسران و

1. Violence Against Woman Act (VAWA)

شرکای زندگی‌شان به قتل می‌رسیدند. درهمین‌خصوص، مرکز پیشگیری و کنترل بیماری‌ها در ایالات متحده آماری را که در سال ۲۰۰۵ جمع‌آوری شده بود، در سال ۲۰۰۸ منتشر کرد. این آمار حاکی از جراحت بیش از دو میلیون زن آزاردیده از همسران یا شرکای زندگی‌شان در آن سال بود.[۳۹] شدت این آمارها نشان می‌داد که در کنار آگاهی بخشیدن به جامعه و تبلیغات در این زمینه، باید قوانین سختگیرانه‌تری برای مجازات خاطیان و حمایت از قربانیان تصویب شوند تا رنجی که بسیاری از زنان در سکوت تحمل می‌کنند کاهش یابد؛ ازهمین‌رو، از سال ۱۹۹۴ به بعد، جنبش‌های خشونت‌های خانگی برای تصویب قوانین ایالتی و فدرال در حمایت از زنان آسیب‌دیده و مجازات هرچه شدیدتر عاملین این خشونت‌ها بسیار تلاش کردند.[۴۰] بااین‌حال، آمارها در ایالات متحده همچنان نگران‌کننده‌اند و شاید وقت آن باشد که ریشه‌های این نوع از خشونت شناسایی و با آنها مبارزه شود.

جنبش‌های زنان برای حفظ محیط زیست

آنچه اصطلاحاً اکوفمینیسم خوانده می‌شود، ریشه در جنبش‌های اجتماعی زنان، جنبش‌های صلح، و جنبش‌های محیط زیستی در میانه‌های دهۀ ۱۹۷۰ دارد. در آن دوران، نگرانی‌های گسترده‌ای دربارۀ آثار مخرب سلاح‌های هسته‌ای بر روی محیط زیست وجود داشت. این جنبش، نگرانی از تأثیر انسان بر جهان زیستی‌اش را از فعالان محیط زیست آموخته و از فمینیست‌ها این دیدگاه را گرفته است که به زنان ستم می‌شود، آنها در حاشیه‌اند و استعمار شده‌اند و البته علی‌رغم این وام‌گیری‌ها، هر دوی این جنبش‌ها را نیز به چالش می‌کشد.

اکوفمینیسم مباحث را هم‌زمان ازنظر تئوری و عملی بررسی می‌کند. اولین

کنفرانس در این جنبش در دهۀ ۱۹۸۰ و در ایالات متحده با عنوان «زنان و زندگی بر روی زمین: کنفرانسی دربارۀ اکوفمینیسم در دهۀ هشتاد»[1] برگزار شد که نظامیگری، فمینیسم، محیط زیست و سلامتی انسان را بررسی می‌کرد.[(۴۱)] پس از این کنفرانس، گروه «اقدام زنان پنتاگون»[2] تشکیل شد که گروهی ضدنظامیگری، ضدتسلیحات اتمی و مهم‌تر از آن فمینیستی بود. اکوفمینیسم بیان می‌کند هر کجا که زنان به موضوع تخریب محیط زیست و نابودی زندگی بر روی زمین به‌دلیل تهدیدات اتمی، پیشرفت‌های جدید در بیوتکنولوژی، مهندسی ژنتیک و یا تکنولوژی باروری اعتراض کنند و ارتباط بین سلطۀ پدرسالارانه و خشونت علیه زنان، استعمار مردم غیرغربی و افراد غیرسفیدپوست و البته طبیعت را کشف کنند، این امر نشان خواهد داد که آزادی آنان در انزوا محقق نمی‌شود و از مبارزه‌ای بزرگ‌تر برای حفظ طبیعت و حیات بر روی کرۀ زمین به‌دست می‌آید.[(۴۲)]

زنان فعال در این جنبش تلاش دارند نشان دهند شرایطشان اضطراری است و همۀ منابع اطرافشان درحال نابودی است و این درحالی است که بیست درصد از مردم که بیشتر آنها در آمریکای شمالی و اروپا زندگی می‌کنند، کنترل هشتاد درصد از این منابع را دراختیار دارند.[(۴۳)] می‌توان گفت تفاوتی که اکوفمینیست‌ها با فعالان جنبش‌های زیست‌محیطی دارند، تأکید آنان بر نقش مردان و نظام پدرسالاری در ایجاد همۀ این مشکلات است. گروه‌های اکوفمینیستی متعددی درحال‌حاضر در آمریکا فعالند که ازآن‌جمله می‌توان به فمینیست‌ها برای حقوق حیوانات در ایالت آریزونا[3] و صداهای زنان برای زمین

1. Women and Life on Earth: A Conference on Eco-Feminism in the Eighties
2. Women's Pentagon Action
3. Feminists for Animal Rights, Arizona, USA

در مونتانا[1] و ایو آنلاین در نیویورک[2] اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

بیش از دو قرن از آغاز جنبش‌های اجتماعی زنان در ایالات متحده می‌گذرد که دستاوردهای فراوانی برای جامعهٔ زنان در این کشور به همراه داشته است. قوانین متعددی که در آمریکا برای حق رأی زنان، حق کار، مالکیت، حضانت فرزند و... تدوین و تصویب شدند، همگی مرهون تلاش‌های پیگیرانهٔ زنانی‌اند که برای رسیدن به اهدافشان گاه حتی نیم قرن مبارزه کرده‌اند؛ اما همیشه نقدی بر این حرکت‌ها وارد شده است. گاه خودِ فعالان و گاه ناظران بیرونی این جنبش‌ها را به‌دقت مطالعه کرده‌اند؛ برای مثال می‌توان به آغاز جنبش‌های زنان در آمریکا و حرکت آنها برای الغای برده‌داری بازگشت. در این دوران، زنان برای آزادی بردگان تلاش می‌کردند، اما تبعیض نژادی همچنان موضوعی حل‌نشده در میانشان باقی بود. در دوره‌های بعدی، مثلاً در دههٔ ۱۹۶۰، عده‌ای از فیمنیست‌ها برای به‌دست آوردن حق سقط جنین تلاش می‌کردند که درنهایت به نتیجه هم رسید، اما در سال‌های اخیر بسیاری از فعالان جنبش‌های زنان در آمریکا برای لغو قانونی تلاش کرده‌اند که بیش از آنکه بنابر شعارهایش آزادی را برای زنان به‌همراه بیاورد، باعث مرگ نوزادان شده است.

در این سال‌ها، زنان بسیاری در جنبش‌های ضدجنگ مشارکت داشته‌اند، اما بسیاری از همین زنان جنگ را برای رهایی زنان افغان از شرایطشان تجویز می‌کنند که این امر کاملاً با شعارهایشان مغایرت دارد. دیدیم که در دوران

---

1. Women's Voices for the Earth (WVE), Montana, USA
2. EVE Online, New York, USA

جنگ‌های جهانی اول و دوم، فمینیست‌هایی که مخالفت صریح خود را با جنگ اعلام می‌کردند، گاه ازسوی دیگر همفکرانشان به خیانت به آرمان‌های وطن متهم می‌شدند. به‌واقع می‌توان گفت که جنبش اجتماعی زنان در ایالات متحده مانند تمامی جنبش‌های اجتماعی در حوزه‌های مختلف کاملاً برخاسته و برساختهٔ شرایط پیرامون خود است. این امر گرچه به پویایی جنبش کمک کرده، تضادهای درونی آن را نیز تشدید نموده است.

امروزه این جنبش ـ مثل شیوه‌ای که کار خود را با آن آغاز کرد ـ در پیوستگی با جنبش‌های اجتماعی دیگر و در حوزه‌های موضوعی متنوع، اهدافش را تعریف می‌کند و خودش را آنقدر توسعه داده است تا بتواند از شخصی‌ترین تا عمومی‌ترین موضوعات مربوط به زنان را دربربگیرد؛ اما درنهایت باید اشاره کرد که ارائهٔ الگویی واحد برای حرکت‌های زنان در سرتاسر جهان امکان‌پذیر نیست و زمانی‌که جنبش‌های زنان در آمریکا با نفوذ در سازمان ملل متحد و نهادهای مرتبط با موضوعات زنان قوانینی را وضع می‌کنند که درمورد زن غربی اجراشدنی است، برای گسترش اهداف خود در محیط‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی مختلف دچار مشکل می‌شوند. شاید آن‌گونه که فمینست‌های موج سوم باور دارند، باید به تفاوت‌ها ارج گذاشت.

پی‌نوشت‌ها

1. "Women, Feminism and Sex in Progressive America," <http://us.history.wisc.edu/hist102/lectures/lecture14.html>

۲. دوناتلا دلاپورتا و ماریو دیانی، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دل‌افروز، (تهران: نشر کویر، ۱۳۸۴)، ۳۳.

۳. حمیرا مشیرزاده، «موج اول جنبش زنان»، <http://ir-women.org/spip.php?article3859 2005/09/09>

۴. غزاله دولتی، «فمینیسم: فلسفه سیاسی و سیاست‌های استعماری علیه زنان»، *بانوان شیعه*، ۲ (۵)، پاییز ۱۳۸۴.

۵. حمیرا مشیرزاده، *از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی*، (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۸)، ۱۵.

۶. نرجس رودگر، «فمینیسم مولود گفتمان غرب»، <http://inoordata.com/ShowContent.aspx?contentId=2230> (۹ فروردین ۱۳۹۰)

۷. مشیرزاده، «موج اول جنبش زنان».

۸. حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، (تهران: سمت، ۱۳۸۵)، ۲۹۳.

9. "History of Abolition in the United States," <http://www.enotes.com/topic/Abolitionism>

10. Ibid.

۱۱. مشیرزاده، «موج اول جنبش زنان».

۱۲. «جنبش ضدبرده‌داری و فمینیسم»، ترجمه پروانه عسگری، <http://www.aftabir.com/articles/view/social/directory/c4c1185800234_feminism_p1.php/> (Jul. 30, 2007)

۱۳. حمیرا مشیرزاده، «از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی»، ۵۲ ـ ۵۳.

۱۴. «جنبش ضدبرده‌داری و فمینیسم»، همان.

15. "Women's Rights in the Nineteenth Century," <http://www.civilwarwomenblog.com/2006/06/womens-rights-before-civil-war.html>

16. “Women’s Suffrage in the United States,”
<urdocuments.gov/doc.php?doc=63>
17. “From Abolition to Progressivism: Women in Public Life,”
<http://investigatinghistory.ashp.cuny.edu/m8.html>
18. Ibid.

۱۹. سالروز به‌دست آوردن حق رأی زنان آمریکا،
<http://www.newsecularism.com> (2009/08)
20. “Hartman, Dorothy: Women’s Roles in the Late 19th Century,”
<www.antiessays.com/free-essays/52811.html> (5 Oct. 2010)
21. Gail Collins, “America’s Women: 400 Years of Dolls, Drudges, Helpmates and Heroines,”
<http://answers.yahoo.com/question/index?qid=20080702202707AAHTOR3>
22. “The Temperance Movement-US History,”
<www.u-s-history.com/pages/h1054.html>

۲۳. «پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر مطالعات و تحقیقات زنان»،
<www.womenrc.com/NewLibrary/?action>
24. “The Women’s Movement,” <http://countrystudies.us/united-states/history-131.htm>
25. Ibid.

۲۶. مشیرزاده،«از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی»، ۱۸۴.

۲۷. دولتی، همان.

۲۸. همان.

29. “The Women’s Movement,” Ibid.

۳۰. مشیرزاده، همان، ۳۱۸.

۳۱. «فمینیسم و دانش‌های فمینیستی»،
<http://www.ensany.ir/fa/content/108699/default.aspx>
32. <http://www.census.gov/population/www/socdemo/hh-fam/cps2010.html>
33. Jennifer Robinson, “Feminism and the Third Wave,”
<http://womensstudies.homestead.com/thirdwave.html 2007>
34. Frances H. Early, “The Historic Roots of the Women Peace Movement in North America,”
<pi.library.yorku.ca/ojs/index.php/cws/.../12418>
35. Melvin Small, *Antiwarriors: The Vietname War and the Battle for*

America's Hearts and Minds (Wilmington: SR Books: 2002), 56.

36. Barbara L. Tischler, "Antiwar Activism and Emerging Feminism in the Late 1960s," <http://www.solidarity-us.org/site/node/1681>
37. "History of Women's Peace Movements," <http://www.warandgender.com/wgpeace.htm>
38. "History and Outrage," <http://www.enotes.com/public-health-encyclopedia/domestic-violence>
39. "Get the Facts: The Facts on Domestic, Dating and Sexual Violence," <http://www.futureswithoutviolence.org/content/action_center/detail/754?gclid=CPXh9uih5asCFc6FDgodPkLnKQ>
40. "Timeline the Bartered Women's Movement Women's History Month 2008," <http://www.nyc.gov/html/hra/.../pdf/dv_timeline.pdf>
41. Maria Miesm, "From the Introduction to Ecofeminism 1993," <http://www.ecofem.org/What is ecofeminism?>
42. "Ecofeminism, Environmentalism and Womens' Movement In India: An Analysis," <http://www.womenenvironment.org/detail.php?pageId=290>
43. Uprooting the Patriarchy: "Ecofeminists say' no more waiting," <http://www.wloe.org/what-is-ecofeminism.76.0.html>

جنبش میلیشیا در ایالات متحده:
اهداف، مبارزات و پیامدها

سیروس فیضی[1]

مقدمه

جنبش میلیشیا، جنبشی معروف در ایالات متحده و شامل تعدادی گروه شبه‌نظامی است که به «میلیشیا» معروفند، اما اعضای آنها معمولاً با توسل به اصلاحیهٔ دوم قانون اساسی که در حکم اعطای حق دفاع مشروع است، خود را «میلیشیای قانونی»[2] می‌نامند. در دوران اخیر، جنبش میلیشیا با بمب‌گذاری مهمشان در اکلاهما بر سر زبان‌ها افتادند.(1) باوجوداین، جنبش کاملاً نظامی نیست، بلکه حاوی جنبه‌های فعالیت سیاسی و اجتماعی مهم‌تری است و گاه پیوند گروه‌های غیرنظامی با گروه‌های شبه‌نظامی سبب شده که «میلیشیا» نامیده شوند و این تصور پیش آید که همهٔ آنها از ابزارهای نظامی بهره می‌برند. خواسته‌های جنبش که حاوی وجوه اقتصادی (مبارزه با مالیات‌گیری دولت

---

۱. دانش‌آموختهٔ دکتری روابط بین‌الملل از دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

2. Constitutional Militia

فدرال)، سیاسی (مبارزه با اقتدار دولت فدرال)، اجتماعی (مبارزه با دولت فدرال در محافظت از مردم محلی)، و نظامی (مبارزه با محدودیت‌های وضع‌شده ازسوی دولت فدرال درمورد تسلیحات) است، مهم‌ترین عامل همبستگی جنبش شده است و به‌طورکلی، به آن برچسب «ضددولتی» داده است.

نگاهی به عضوگیری، فعالیت‌ها و مبارزات جنبش در شهرهای مختلف آمریکا نشان می‌دهد که دایرهٔ فعالیت آن در کل آمریکا گسترده است. ازسوی‌دیگر، مقامات دولتی و به‌ویژه ادارهٔ پلیس فدرال آمریکا (اف‌بی‌آی) نگاه حساس و مهمی به جنبش دارند. درمورد این موضوع، رسانه‌ها و مراکز علمی هم توجه نسبتاً مهمی نشان داده‌اند که همه و همه نشان از اهمیت موضوع دارد. فضای سیاسی نسبتاً آزاد و سنت‌های خاصی که درمورد مطالبات مردمی وجود دارد، فضای مطلوبی پیشِ روی جامعهٔ آمریکا قرار داده تا در مواقع نارسایی دولت فدرال جنبش‌های اعتراضی تشکل یابند. دراین‌میان، جنبش میلیشیا فقط یکی از صدها جنبش مهم اجتماعی و سیاسی آمریکاست که نشان داد اگر به مطالبات آن توجه نشود و به‌خوبی و دقیق مدیریت نشود، چه‌بسا هم در سطح گسترده‌ای گسترش یابد و هم به‌واسطهٔ بهره‌برداری از تسلیحات، موقعیت نهادهای دولت فدرال را به خطر اندازد. در خلال رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، جنبش میلیشیا یکی از گروه‌هایی بود که در آغاز تصور می‌شد ممکن است در حملات تروریستی دخالت داشته و یا با گروه‌های دیگر همکاری داشته است. بدین‌ترتیب، این جنبش هم در دورهٔ کلینتون مهم بود و هم در دورهٔ بوش، و اکنون نیز به‌مثابهٔ نوعی تهدید داخلی مطرح است که دولت درصدد آن است که اعضای آن را جذب و یا به اندازهٔ کافی منزوی نماید تا وجوه خشونت‌بار رفتار آن را بزداید و مدیریت کند.

نوشتهٔ حاضر با چنین نگرشی به موضوع و اهمیت آن درنظر دارد جنبه‌های مهم جنبش شامل: خاستگاه‌ها، منابع هویت و ایدئولوژی، و اهداف و مبارزات آن را بررسی نماید و درنهایت، به این پرسش‌های مهم پاسخ دهد که چرا جنبش میلیشیا در آمریکا اهمیت دارد و اینکه جامعهٔ مدنی و نظام سیاسی آمریکا با چه فرصت‌ها و محدودیت‌هایی در این زمینه مواجهند. شناخت این موضوع چه‌بسا برای جامعهٔ علمی ایران جالب توجه باشد که کمتر منبعی در این مورد منتشر شده است. برای سیاست‌گذاران خارجی کشور هم این موضوع می‌تواند فرصتی باشد هم برای استفادهٔ تبلیغاتی و هم تعدیل سیاست‌های واشنگتن. این سخن اخیر ازآن‌روست که معمولاً سیاست‌مداران آمریکایی با شناخت جوامع کشورهای توسعه‌نیافته همواره تلاش کرده‌اند از نقاط ضعف آنها بهره بگیرند و با دست‌کاری آن جوامع، فرصت‌هایی را برای خودشان بسازند. اکنون، صرف شناخت این شرایط در جامعهٔ آمریکا می‌تواند تأثیرگذار باشد. در وهلهٔ بعد، این موضوع چه‌بسا ابزار متقابلی را در برابر سیاست‌های مداخله‌گرایانهٔ واشنگتن فراهم آورد و مبناهای سیاست‌گذاری و ابزارسازی را به دست دهد.

موضوع مقالهٔ حاضر در سه بخش بررسی می‌شود: ۱. تحلیل محیط اجتماعی فعالیت‌های گروهی در ایالات متحده تا دریافت شود که چنین جنبش‌هایی در چه محیطی مطرحند و چه خاستگاه و هویتی دارند، ۲. بررسی ایدئولوژی و مبارزات جنبش میلیشیا، ۳. بررسی سیاست دولت فدرال و نتایج سیاسی فعالیت جنبش مذکور.

محیط اجتماعی جنبش (خاستگاه و هویت)

خاستگاه فرهنگی و اجتماعی جنبش میلیشیا ترکیبی از عناصر و باورهای

فرهنگی در آمریکاست که امروزه از آن به‌عنوان خرده‌فرهنگ آمریکایی یاد می‌کنند؛ باورهایی که به شکل اجتماعی و سامان‌یافته درآمده و یا حتی در قالب سازمان ظاهر می‌شوند. «تلاش برای زنده ماندن»[1]، «مقاومت در برابر مالیات»[2]، «شهروند حاکم»، و... عناصر مهم خرده‌فرهنگ‌های بومی و محلی آمریکا هستند که بنابه شرایط بازمانده از گذشته و تحت تأثیر بی‌اعتمادی به دولت و نهادهای آن به این جنبش رنگ و رونق فرهنگی، ایدئولوژیک و اجتماعی بخشیده است.

در جامعهٔ آمریکا چند عامل دست به دست هم می‌دهند و شرایط اجتماعی‌ای را خلق می‌کنند که امکان ظهور چنین جنبش‌هایی را فراهم می‌آورد: نخست آنکه جامعهٔ آمریکا به‌لحاظ سرزمینی بسیار گسترده است و عملاً امکان تسلط پلیس بر همهٔ نقاط آن وجود ندارد. علاوه‌براین، فرض بر آن است که جامعه به‌سبب داشتن سطوح بالای مدنی نیازمند کنترل کمتری است. این موضوع در پیوند با سطوح بالای آزادی‌های لیبرال جامعهٔ آمریکا هم مطرح است؛ برای مثال، فرض بر این است که دولت حداقل دخالت را در امور شهروندان داشته باشد. بخش مهمی از این آزادی عمل، در آزادی حمل سلاح نهفته است که هم نوعی آزادی است و هم اینکه فرصت و ارادهٔ عمل را برای برخی گروه‌ها فراهم می‌آورد. سوم آنکه برای اعمال کنترل مؤثر بر سطوحی از جوامع محلی، پلیس فدرال از کلانترهای محلی بهره می‌گیرد که به شرایط خاص هر محل آشنا هستند و به‌خوبی می‌توانند مأموریت‌های پلیسی را انجام دهند. در کلانتری‌ها، بار انجام وظایف تماماً برعهدهٔ نظام دولتی نیست و کلانترها مطابق سنتی سامان‌یافته و قابل اعتماد محلی برای مقابله با رفتارهای مجرمانه از

1. Survivalism
2. Tax-resistance

نیروهای محلی مسلح بهره می‌گیرند. این کار دو حسن دارد: نخست آنکه، روندهای مقابلهٔ دولت و مردم بارز نمی‌شود و رفتار پلیس کمتر تحریک‌کننده است و دوم آنکه، نیروهای محلی به‌دلیل حضور جدی در محل با موقعیت محلی آشنا هستند و به‌بهترین‌وجه می‌توانند مأموریت پلیسی انجام دهند.

برخی سنت‌های فرهنگ محلی کنونی بازمانده از شرایط تأسیس آمریکاست؛ برای مثال، از همان ابتدای جنگ‌های استقلال این حق شمرده می‌شد که افراد در قالب گروه‌هایی مسلح شوند و از موقعیت خود در برابر مهاجمان استعمار بریتانیا مقاومت کنند. با استقلال آمریکا و خروج بریتانیایی‌ها این وضع که افراد قدرت خود را به دولت مرکزی منتقل نمایند صورت نگرفت؛ مثلاً در همان روزهای نخست، همه به دولت فدرال بدبین بودند و تصورشان این بود که اگر دولت مرکزی‌ای با قدرت فائقه در آمریکا به‌وجود آید، مانند بریتانیا به دولتی سرکوبگر بدل خواهد شد که مجدداً امنیت شهروندان آمریکایی را که اغلب مهاجران اروپایی بودند به خطر می‌اندازد. علاوه‌بر این احساس ناامنی نسبی، ایالات متحده در سال‌های ۱۸۶۱ ـ ۱۸۶۵ دچار جنگ‌های داخلی شد که خودبه‌خود به این احساس ناامنی دامن زد.[۲] درمجموع، عقیده به دولت ضعیف که حتی تا پس از پایان جنگ‌های داخلی هم ادامه داشت، همواره لزوم دفاع از خود را در نزد شهروندان زنده نگه داشت و این سبب شد که دولت هم با توجه به گستردگی دستور کار امنیتی‌اش که به‌طور طبیعی از عهدهٔ آن برنمی‌آمد، این موقعیت را برای شهروندان به رسمیت بشناسد و آمریکا به کشوری بدل شود که خرید و فروش آزادانهٔ تسلیحات در آن مطرح باشد و دستِ‌کم دولت مزاحمتی دراین‌خصوص برای شهروندان ایجاد نکند.[۳] این موضوع در اصلاحیهٔ دوم قانون اساسی مورد تأکید قرار گرفت و اعلام شد که

شهروندان می‌توانند با حفظ سلاح، از خود دفاع مشروع کنند.(۴)

آنگونه که مارک پیتکاویج[1] می‌گوید، آغاز جنگ سرد تأثیر مهمی بر گسترش جنبش میلیشیا داشت.(۵) درحالی‌که جنبش میلیشیا در آغاز با گسترش عقاید کمونیستی و سوسیالیستی در آمریکا مخالفت و بلکه مبارزه نموده بود، آغاز جنگ سرد فرصت خوبی بود تا با کمونیست‌های داخل و خارج بجنگد و از این رهگذر گسترش یابد. در این زمان، دولت ایالات متحده هم بسیار تحت تأثیر عقاید ضدکمونیستی قرار گرفته بود و از این لحاظ، جنبش میلیشیا را هم پشتیبان خود قلمداد می‌نمود و به‌این‌ترتیب، پیمان اتحاد نانوشته‌ای میان آنها برقرار شد. این موضوع هم موجبات گسترش فعالیت‌های میلیشیایی را در سراسر آمریکا فراهم آورد و هم تجهیز آن به تسلیحات مختلف را مقدور نمود. با این تدارکات سیاسی و عقیدتی، گروه‌های قدیمی مانند: پوسه کومیتاتوس[2] هم الهام‌بخش گسترش تفکر میلیشیایی و رشد و انشعاب گروه‌های دیگر شدند.(۶) در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ این فعالیت‌های دست‌راستی میلیشیایی اوج گرفتند.(۷)

وجه مهم فعالیت این جنبش‌ها سیاسی و نه نظامی است و بیشتر درپی مجموعه‌ای از اهداف و حقوق سیاسی هستند و سازمان نظامی آنها چندان قابل توجه نیست. بسیاری براین‌باورند که اصولاً نمی‌توان آنها را جنبش نظامی «سازمان‌یافته» تلقی نمود.(۸) عموماً گفته می‌شود که جنبش میلیشیا را قانون محدود می‌کند، اما حکومت آن را کنترل نمی‌کند. اعضای میلیشیا برای مقاصدشان به خود اجازه می‌دهند دست به اقدامات غیرقانونی بزنند؛ ازجمله: نگهداری و ذخیرهٔ تسلیحات و مواد منفجره، از بین بردن ساختمان‌های دولتی، ترور مقامات

---

1. Mark Pitcavage

2. Posse Comitatus

حکومتی، و همین‌طور برخی رودررویی‌های مختصر و سبک با نیروهای دولتی.

گروه‌های اولیهٔ جنبش میلیشیا از اوایل دههٔ ۱۹۸۰ تشکیل شدند و به‌تدریج به‌موجب تشدید مجموعه‌ای از تحولات، به‌صورت جنبش نسبتاً منسجمی درآمدند. پیشینهٔ این جنبش به‌طور اصولی به وجود گروه‌هایی همچون پوسه کومیتاتوس می‌رسد که به‌معنای گروه‌های خودجوش مردمی است که توانایی مقابله با شورش را دارند و به کلانترها در محل کمک می‌کنند. درحقیقت، این گروه‌ها از قابلیت‌های جسمی و تسلیحاتی برخوردارند و به‌طور موردی و موقت به استخدام کلانترها درمی‌آیند. چنین فرهنگ و پیشینه‌ای تا زمانی که اصلاحیهٔ دوم در قانون اساسی آمریکا رقم نخورد وجود داشت و حتی به‌واسطهٔ سیاست‌های دولت تقویت هم شده بود. مشروعیت این کارویژهٔ اجتماعی و فرهنگی برای گروهی نظامی در زمانی که هنوز نهادهای مدنی قوت و قرار لازم را نداشتند ضرورت بود، ولی همین‌که تحولاتی صورت گرفت و سازمان اجتماعی جامعهٔ آمریکا نهادمندتر و قانونمندتر شد، مشروعیت این گروه‌ها نیز زیر سؤال رفت.(۹)

جنبش میلیشیا درحالی‌که بیشتر متأثر از سنت‌های سیاسی و فرهنگی آمریکاست، در مهم‌ترین وجه خود، هویتی ضددولتی دارد. شکل‌گیری این هویت به‌طور جدی تحت تأثیر این فضای آزاد سیاسی و فرهنگی در آمریکاست که بسیار متنوع است و فرصت شکل‌گیری گروه‌ها و یارگیری را به آنها می‌دهد. درحالی‌که این جنبش دراصل ضددولت است، هویت آن هم از ناکارآمدی دولت در تأمین خواسته‌ها و انتظارات شهروندان و هم از سرخوردگی و ناکامی‌های اشخاص مهم و گروه‌های خاص نشئت می‌گیرد که دلایل آن ازنظر روانی بررسی می‌شود. درمورد گروه نخست، مثلاً در چند دههٔ اخیر گروه‌هایی از سفیدپوستان با زنده کردن ادعاهای گذشته که مبنای درگیری

بومیان و مهاجران بوده است، مدعی برتری سفیدپوستان شده و درنتیجه، محیط را ناامن کرده‌اند و دولت نیز نتوانسته است دراین‌خصوص ظرفیت امنیتی لازم را فراهم آورد. درنتیجه، گروه‌هایی که در برابر تهاجمات چنان گروه‌های نژادی‌ای برخاسته‌اند، خود را محق می‌دانند خود از امنیتشان دفاع نمایند. درمقابل، گروه‌های نژادپرست مدعی برتری سفیدپوستان نیز دولت را به ناکارآمدی متهم می‌کنند و برآنند که نباید فرصت‌های مهمی دراختیار رنگین‌پوستان قرار گیرد.[۱۰] علاوه‌براین، افراد مهمی نیز در حوزهٔ فعالیت‌های دولتی بوده‌اند که خود بنابه جاه‌طلبی یا به جبران و مقابله با رفتار دولت تلاش نموده‌اند گروه‌هایی را برانگیزند و در برابر دولت خودنمایی کنند. تقریباً جمع مهمی از رهبران گروه‌های میلیشیا به‌ویژه از ایالت‌های غربی از این دست بوده‌اند.

بنابراین، هویت جنبش درمجموع در واکنش به ضعف‌های امنیتی و نیازهای محلی به‌صورت ضددولتی مطرح شده است. درحالی‌که بخش مهمی از این هویت ضددولتی برمبنای خواسته‌ها و انتظارات به‌حق شهروندی است (مانند: امنیت)، بخش دیگری از آن ناشی از گسترش این وضعیت هویتی در آمریکاست که به شکل لجام‌گسیخته‌ای هویت ضددولتی را تبلیغ می‌کند و فرصت‌های آنارشیستی و هرج‌ومرج‌گرایانه را در اختیار افراد و گروه‌ها قرار می‌دهد. برخوردهای دولتی در دورهٔ دولت کلینتون، بیشتر ناشی از نگرانی بابت چنین چیزی بود که دولت تلاش نمود به این گسترش هویت پایان دهد و روند آن را متوقف نماید.

ایدئولوژی جنبش

ایدئولوژی این جنبش اعتقاد به نوعی اتکا به بسیج قابلیت‌های محلی و بی‌اعتمادی به دولت و اجازه ندادن به آن برای دخالت در فضاهای بومی و

محلی است که به آن حالتی از «آزادی‌بخشی»[1] داده است. این جنبش، محافظه‌کار و دست‌راستی است و دراصل، نوعی دولت‌گریزی در باور و رفتار و سازمان آن دیده می‌شود. تقریباً هر گروهی در درون این جنبش برمبنای همان کارویژهٔ نخستی که در فرهنگ بومی داشته و در موضع مخالف با دولت فعالیت می‌کند؛ برای مثال، گروه مانتنا فریمن[2] مخالف اقدامات بانک مرکزی آمریکا (فدرال رزرو) و متعرض مشروعیت آن و در زمینه‌های مالی نیز فعال است و اتفاقاً دولت فدرال، آن را به گردش مالی صدها میلیارد دلار در خارج از حیطه‌های قانونی فعالیت مالی متهم می‌کند. همین‌طور، گروه میلیشیای «جمهوری تگزاس»[3] با مشروعیت دولت مرکزی مخالف است و بر آن است که در سال ۱۸۴۵ انضمام این ایالت به دولت آمریکا غیرقانونی بوده است و دولت فدرال آمریکا می‌بایست استقلال آن را رعایت می‌کرد.[11]

جنبش میلیشیا وارث سنت دست‌راستی شبه‌نظامیگری در ایالات متحده و نیز ایدئولوژی گروه‌هایی مانند پوسه کومیتاتوس است. به باور گروه اخیر که نگرشی توطئه‌آمیز از تاریخ ایالات متحده به دست می‌دهد، حکومت مشروع ایالات متحده را زمانی عده‌ای توطئه‌گر سرنگون می‌کنند و به‌جای آن، حکومتی نامشروع و ستمکار قرار می‌گیرد و اکنون مردم قدرت و مسئولیت آن را دارند که آن حکومت را احیا کنند و درصورتی‌که لازم باشد، از قدرت نظامی هم برای آن بهره بگیرند.[12] جنبش میلیشیا خود را قانونی و همسو با قوانین دولتی نمی‌داند، اما بازوی نظامی قانون اساسی و مشروطیت مردم‌سالار می‌داند.

جنبش میلیشیا یا وطن‌پرستی که دراصل جنبشی اجتماعی اعتراضی است،

---

1. Liberation
2. Montana Freemen
3. Republic of Texas

آن‌طور که اعضای آن می‌گویند، برای مبارزه با این توطئهٔ دولت فدرال تشکیل شده است که شهروندان را خلع سلاح می‌کند. به‌نظر اعضای این جنبش، هدف از این توطئهٔ دولت فدرال، اجازه دادن به یهودیان، سیاهان، سازمان ملل متحد، روسیه، بانکداران بین‌المللی، و سوسیالیست‌ها برای به‌دست گرفتن ادارهٔ کشور است. بااین‌حال، افراد این گروه به داشتن پارانویا، حس نژادپرستی، و خشونت متهمند و رهبران آن براین‌باورند که خود مدافع قانون اساسی و به‌ویژه طرف‌دار اصلاحیهٔ دوم، و فقط حامی و برپادارندهٔ حق انقلاب مردم علیه حکومتی ستمکارند.

ایدئولوژی جنبش شامل طیفی از انگاره‌های سیاسی، قانون اساسی، توطئه‌ای و اجتماعی است. اغلب گروه‌های جنبش برمبنای نوشته‌های دوران مستعمره‌نشینی شامل بند هشت مادهٔ یک اعلامیهٔ استقلال، اصلاحیهٔ دوم قانون اساسی، قانون میلیشیای مصوب ۱۹۷۲، بند ۳۱۱ زیرعنوان دهم قانون ایالات متحده، و مفهوم بال مستقل شهروندی که می‌تواند عقاید حکومتی را وضع نماید، مدعی مشروعیتند. عقاید جنبش عمدتاً حول مخالفت با قدرت دولت فدرال یا ایالت‌ها ازحیث محدودیت‌هایی است که تحمیل کرده‌اند و یا آزادی‌هایی که از میان برداشته شده‌اند؛ به‌همین‌سبب، در بیشتر موارد، گروه‌های میلیشیایی برای محافظت از جامعهٔ محلی در برابر نفوذ و یا مداخلهٔ محدودکنندهٔ دولت شکل می‌گیرند.

برخی از گروه‌های جنبش، دولت فدرال را از این حیث که صاحب قدرت و نفوذ فراوان و مدام درصدد گسترش قدرت خود است، حکومتی ستمگر قلمداد می‌کنند و به حکومت محدود اعتقاد دارند. عمده محدودیت‌های مورد توجه این گروه‌ها حول مسائلی مانند: مقررات وضع مالیات، کنترل تسلیحات، و اعمال محدودیت‌های فزاینده ازطریق وضع قوانینی است که مدام آزادی‌های

اساسی را به خطر می‌اندازند. به نظر این گروه‌ها، دولت با وضع مالیات‌های خودسرانه به‌لحاظ مالی قوی می‌شود و جامعه را تضعیف می‌نماید. ازطرف‌دیگر، برخی گروه‌های دیگر براین باورند که کنترل تسلیحات به‌معنای آن است که دولت به‌سمت نگرش‌های فاشیستی که معطوف به کنترل همه‌چیز شهروندان است سوق می‌یابد.

جنبش میلیشیا تلاش می‌کند ایدئولوژی خود را با تأکید بر خشونت‌طلب بودن دولت نشان دهد و می‌گوید: دولت درنظر دارد مردم آمریکا را خلع سلاح نماید تا به‌راحتی ازطریق سیاستی به نام «نظم نوین جهانی»، سربازان سازمان ملل متحد را به تجاوز و حمله به جاهای دیگر بکشاند.(۱۳) به باور آنها، این سیاست در جهت یک‌دست کردن همهٔ کشورها و به زیر کشیدن آنها تحت نظمی سوسیالیستی است که «نظم نوین جهانی» خوانده می‌شود. اعضای جنبش براین‌باورند که با ستمکاری و استبداد مبارزه می‌کنند. آنها می‌گویند پشت این حکومت ستمگر و مستبد، توطئه‌ای دست‌چپی با عنوان «نظم نوین جهانی» وجود دارد.(۱۴)

درمجموع، جنبش میلیشیا دارای سه ویژگی مهم ایدئولوژیک است: نخست آنکه، جنبشی دست‌راستی است و از گرایش‌های محافظه‌کارانه و تند تبعیت می‌کند؛ دوم آنکه، ضددولتی است و نقاط ضعف دولت را به‌مثابهٔ نقاط برتر خود و دلایل مبارزه‌اش با دولت درنظر می‌گیرد. در این راه، فرقه‌های مختلف نوظهور و عرفانی که سازهای غیرملی می‌نوازند و خارج از چهارچوب‌های دولتی عمل می‌کنند، فرصت مطرح شدن دارند و همواره ستون مهم این ایدئولوژی را ترسیم می‌کنند و سوم آنکه، توطئه‌گراست و به نظریهٔ توهم توطئه وفادار است. به باور مهم این جنبش، دولت کنونی ایالات متحده که همواره

درصدد محدود کردن آزادی‌های مشروع مردمی و درعین‌حال، نـاتوان از تـأمین امنیت شهروندان است، دولتی نیست که مردم در قانون اساسی تأسیس کرده‌اند. به باور اعضای جنبش، این دولت تحول یافته و به دولتی بدل شـده اسـت کـه مدام علیه شهروندان است و نگرش‌های جهان‌گرایانـه آن را درجهـت انحـراف افکار عمومی و درعین‌حال، اخلال در نظم جهانی و گسترش رفتـار سـتمکارانه و تجاوزکارانه‌اش به جاهای دیگر بررسی می‌کنند.

عقاید جنبش در چهارچوب توطئهٔ نظم نوین جهانی جالب توجه است. آنها براین‌باورند که مطابق این نظم، فقط یـک حکومـت مستقر خواهـد بـود و آن حکومت سازمان ملل متحد است. به گفتهٔ آنها، این حکومت شش ویژگی مهـم دارد: ۱. حقـوق مالکیـت خصوصـی و حـق خصوصـی مالکیـت اسـلحه از بین می‌رود؛ ۲. همهٔ انتخابات محلی، ملی و دولتی بـی‌معنـی خواهـد شـد و دلیلش این است که زیر کنترل سـازمان ملـل قـرار خواهنـد گرفـت؛ ۳. قـانون اساسی ایالات متحده به متممی برای منشور سازمان ملل متحد بدل خواهد شد؛ ۴. فقط کلیساهای تصویب‌شده و دیگر مکان‌های عبادی مصـوب اجـازه دارنـد فعالیت کنند و به‌عنوان وابستگان تنها مذهب جهانی مشروع و مجاز عمل کنند؛ ۵. مدارس مرسومی که در منازل تشکیل می‌شـوند، غیرقـانونی خواهنـد بـود و همهٔ مدارس باید تحت برنامهٔ عملی یونسکو قرار گیرند؛ و ۶. پایگاه‌های نظامی آمریکا و دیگر تأسیسات فدرال تحت سیطرهٔ سازمان ملل درخواهنـد آمـد و در این راه، میلیشیاها نیز مصون نخواهند بود و به‌دلیـل مخالفتشـان بـا نظـم نـوین جهانی به زیر کشیده خواهند شد.[۱۵]

به باور ایدئولوگ‌های جنبش میلیشیا، پشت این توطئهٔ نظـم نـوین جهـانی، یهودیان، کمونیست‌هـا، شـورای روابـط خـارجی، بیلـدربرگ‌هـا، و کمیسـیون

سه‌جانبه قرار دارند. تحقیقات اف‌بی‌آی نشان می‌دهد که طیف مختلفی از چنین عقایدی در میان میلیشیاها وجود دارد و آنها بسته به اهداف و حوزهٔ فعالیتشان روی برخی از این نگرش‌های توطئه‌آمیز تأکید می‌کنند.

در تحول ایدئولوژیک جنبش در فاصلهٔ سال‌های دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۰، نگرش‌های کمونیستی و همسویی آنها با نگرش‌های دست‌راستی و محافظه‌کارانهٔ دولت آمریکا نقش مهمی دارد. درحقیقت، گسترش عقاید کمونیستی رابطهٔ مهمی با گسترش فعالیت جنبش میلیشیا دارد. در اوایل سدهٔ بیستم، محافل فکری و سیاست‌گذاری آمریکا تاحدزیادی تحت تأثیر افکار کمونیستی و چپی قرار گرفته بودند و حتی حزب دموکرات هم گرایش مهمی به نگرش‌های سوسیالیستی یافته بود.[۱۶] از سال ۱۹۴۷ به بعد که جنگ سرد شکل گرفت، رفته‌رفته تنفر از نگرش‌های چپی بیشتر شد و در سال‌های ۱۹۵۰ ـ ۱۹۵۴ تحت تأثیر تندروی‌های سناتور جوزف مک‌کارتی[1]، دوره‌ای از مبارزه علیه کمونیست‌های آمریکا آغاز شد که به‌کلی جریان‌های چپی را از سیاست این کشور دور کرد. این موضوع که همسو با نگرش‌های ضدکمونیستی جنبش میلیشیا بود، به این جنبش قوت و اهمیت داد. اهمیت انگارهٔ ضدکمونیستی جنبش، به اهمیت آن تا دورهٔ ریگان هم رونق داد و موقعیت جنبش را حفظ نمود.

در سال‌های پس از جنگ سرد که با فروپاشی کمونیسم همراه بود، رفته‌رفته از اهمیت ایدئولوژی جنبش کاسته شد و روی‌کار آمدن دولت کلینتون مصادف بود با تلاش دولت در دو جهت مخالف عقاید جنبش: نخست آنکه دولت دموکرات کلینتون درپی آن بود که در برابر عقاید محافظه‌کارانه و

---

1. Joseph McCarthy

دست‌راستی، به گرایش‌های اسلاف خود یعنی انگاره‌های سوسیالیستی رجعت کند. به‌این‌ترتیب، نوع ظریفی از این توجه و نگرش به‌ویژه در سیاست‌های رفاهی دولت کلینتون مطرح شد. علاوه‌براین، دولت تلاش می‌نمود با گرایش‌های تندروانه و دست‌راستی که حاوی عناصر نظامی بود و می‌توانست فضای جامعه را ملتهب نماید و به تروریسم داخلی دامن زند، مبارزه کند. اتفاقاً همین نگرش دولت سبب شد که چندین دور با جنبش میلیشیا برخورد شود و به سخن دقیق‌تر باید گفت که این در دورهٔ دموکرات‌ها بوده که رویه‌های دست‌راستی تحمل نمی‌شده و دربردارندهٔ بیشترین برخورد و درگیری بوده است. درنتیجهٔ این ضربات دولتی بر پیکر جنبش، رفته‌رفته خلائی ایدئولوژیک احساس شد و آن این بود که در زمانی که مبارزه با کمونیسم اهمیتی نداشت، مبارزه با دولت دموکرات در چهارچوب نگرش توطئه‌آمیز نظم نوین جهانی دنبال شد.

در چهارچوب تلاش برای یافتن هویت و ایدئولوژی‌ای که بتواند خلأ یادشده را پر کند، ویلیام پاتر گیل[1]، از پیشگامان جنبش پوسه کومیتاتوس، مفهوم «میلیشیای سازمان‌نیافته»[2] را ارائه کرد که در قانون اساسی و قوانین دولتی و فدرال فدرال آمده است.[(۱۷)] منظور گیل از این مفهوم آن بود که گروه‌های میلیشیای نسبتاً متعادل، با گونه‌های افراطی که خود را میلیشیا می‌خوانند، متفاوتند. تلاش گیل آن بود که مبانی مشروعیت تازه‌ای برای گروه‌های میلیشیا دست‌وپا کند و از این راه، هم آنان را در مسیر بهتری از تعامل با دولت و جامعه قرار دهد و هم با استناد به این موضوع، از هویت آن در برابر اصرار دولت برای انزوا و از بین رفتن جنبش محافظت نماید. گیل خود از میان رفت و مفهومش هم با رفتن او کمرنگ

---

1. William Potter Gale
2. Unorganized Militia

شد، اما همواره به‌عنوان الگویی برای توسل به قانون اساسی و یافتن مبانی مشروعیتی در خلال آن باقی ماند. بدن‌ترتیب، تلاش گیل به سنت مطلوبی در میان جنبش بدل شد که در روند متعادل کردن آن در سال‌های بعد مؤثر افتاد.

مبارزات جنبش

گروه‌های میلیشیا غالباً بیانی علیه حکومت دارند که طیفی از اعتراضات به سیاست‌های حکومتی تا طرف‌داری از خشونت علیه آن را شامل می‌شود. درمورد طیف اخیر، برخی از سرنگونی دولت فدرال حمایت می‌کنند؛ اما بیشتر گروه‌های میلیشیا خشونت‌طلب نیستند و فقط بخش کوچکی از آنها برای رسیدن به اهداف سیاسی و عقایدشان به خشونت روی می‌آورند. آکادمی اف‌بی‌آی، این گروه‌های میلیشیا را در چهار دسته شامل طیفی از گروه‌های میانه‌رو و معتدل قرار داده است؛ از گروه‌هایی که درگیر فعالیت‌های جنایی نمی‌شوند تا سلول‌های تندرویی که اقدامات خشونت‌بار تروریستی صورت می‌دهند. اف‌بی‌آی به‌طورکلی، آنها را با عنوان تروریسم داخلی دسته‌بندی نموده، اما اعلام کرده که فقط روی عناصر رادیکالی از این گروه‌ها متمرکز است که متمایل و قادر به انجام عملیات خشونت‌بار علیه دولت، اجرای قانون، و اهداف غیرنظامی، نظامی و بین‌المللی هستند.(۱۸)

اوج فعالیت جنبش در سال‌های دههٔ ۱۹۹۰ بود که درجهت خواسته‌های خود در برابر دولت قرار گرفت و مبارزهٔ جدی صورت داد. قتل برخی از اعضایشان در سال‌های دهه‌های ۱۹۸۰ ـ ۱۹۹۰ و نیز برخوردهایی که در دورهٔ کلینتون با این گروه‌ها صورت گرفت، آنها را به‌طور جدی در برابر

دولـت قـرار داد. در اوت ۱۹۹۲، نیروهـای فـدرال در ایالـت آیـداهو[1] در درگیری مهمی موقعیت خصوصی رندی ویور[2] با نام روبی ریج[3] را بـه‌دلیـل فروش غیرقانونی تسلیحات محاصره کردند. درگیری بـه کشـته شـدن زن و فرزند ویور و زخمی شدن تعداد دیگری از گروه او انجامیـد. ایـن درگیـری به‌دلیل اهمیت شخص ویور، به موضوع مهمی در میان میلیشیاها بدل شد و به درگیری آنها با دولت دامن زد.(۱۹)

در آوریل ۱۹۹۳، در شهر ویکو[4] در شمال تگـزاس، بـیش از هشـتاد نفـر از شاخهٔ مذهبی دیویدیان که تحت زعامت دیوید کورش قرار داشـتند، بـه دسـت نیروهای دولتی کشته شدند. درگیری گروه دیویدیان با دولت فدرال به محاصرهٔ بیش از ۵۱ روز آنها به دست نیروهای دولتی انجامید و سرانجام دولت تصـمیم گرفت مقر آنها را با بلدوزر نابود کند و سپس آتش بزنند.

در سال ۱۹۹۴ که اوج ایـن درگیـری‌هـا بـود، گـروه مانتنـا فـریمن، کـه از گروه‌های وابسته به جنبش بود، ۸۱ روز با اف‌بی‌آی درگیر بود و ایـن درگیـری درنهایت با مسالمت به پایان رسید. موضوع درگیری با جنبش به‌قدری حسـاس است که در ایالات متحده تصور می‌شود باید بـه‌عنـوان مسـئله‌ای ملـی درنظـر گرفته شود و باید مسالمت‌آمیز آن را کنترل کـرد. درحقیقـت، سیاسـت دولـت، درگیری جدی با این گروه‌ها نیست؛ به همین سبب، در همـین سـال در وزارت دادگستری آمریکا، بخشی به نام گروه واکـنش بـه رویـدادهای حسـاس[5] بـرای بررسی این موضوع تأسیس شد.

---

1. Idaho
2. Randy Weaver
3. Ruby Ridge
4. Waco
5. Critical Incident Response Group

در جریان بمب‌گذاری ۱۹ آوریل ۱۹۹۵ در شهر اُکلاهما، توجه همگان به جنبش میلیشیا جلب شد. این حادثه که به انهدام ساختمانی دولتی انجامید، ۱۶۸ کشته و پانصد زخمی دربرداشت و با دومین سالگرد آتش‌سوزی شهر ویکو مصادف بود. در آن آتش‌سوزی نزدیک به هشتاد نفر از فرقهٔ مذهبی داویدیان، یکی از گروه‌های تشکیل‌دهندهٔ جنبش هلاک شده بودند.

قتل چندین نفر از اعضای جنبش به‌دست عوامل دولتی و پلیس در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۳ ـ ۱۹۹۲ سبب شد که این جنبش این ایدئولوژی خود را تقویت نماید و بر آن تأکید کند که دولت دشمن مردم است و آنها از مردم در برابر دولت حمایت می‌کنند. درمقابل، دولت هم با وضع قانون ضدخشونت بِرَدی[1] و نیز ممنوعیت تسلیحات آزاردهنده[2] در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به اقدامات آنها واکنش نشان دهد. جنبش درمقابل این قانون تلاش کرد جمع بیشتری از مردم را در سایهٔ این خواستهٔ «حق حمل سلاح» و «دفاع مسلحانه مشروع» با خود همراه کند. بدین‌ترتیب، انتقاد جنبش همواره این بود: درحالی‌که دولت خود خشونت‌طلب و متجاوز به حقوق مردم است و نیز نمی‌تواند امنیت عمومی را تأمین نماید، درنظر دارد مردم را از حقِ داشتن سلاح و دفاع از خود محروم نماید.

همان‌طور که پیشتر ذکر شد، گروه‌های میلیشیایی پیوند خاصی با جمهوری‌خواهان و ضدیت خاصی با دموکرات‌ها دارند؛ به‌همین‌سبب، این کاملاً طبیعی بود که در دورهٔ کلینتون تحریک شدند و با دولت درگیری بیشتری داشتند، اما در دورهٔ بوش، در حالت ثبات به‌سر می‌بردند و تقریباً آرام بودند؛ برای مثال، مایکل لابوزر[3] بر آن است که با آنکه در دورهٔ بوش دولت اقتدار

---

1. Brady Act
2. Assault Weapons Ban
3. Michael LaBossiere

داخلی زیادی پیدا کرد، گروه‌های میلیشیایی آن را علیه خود ندانستند و با آن درنیفتادند.[۲۰] واقعیت این است که گروه‌های میلیشیایی همیشه در دوران جمهوری‌خواهان ساکت بوده‌اند و درعوض فرصت یافته‌اند به خود برسند و خود را تجهیز نمایند و سازمان بخشند. درمقابل، در دورهٔ دموکرات‌ها فرصت داشته‌اند که درگیری مختصری با دولت داشته باشند و حیات ایدئولوژیک خود را سامان دهند. از سال ۲۰۰۹ به بعد، جنبش میلیشیا مجدداً فعال شد و در پنج ماه نخست روی‌کار آمدن دولت اوباما، درگیری‌هایی پی‌درپی با دولت پیدا کرد و تعداد زیادی هم در این زدوخوردها کشته و زخمی شدند.[۲۱] بااین‌حال، درگیری‌ها خیلی زود فروکش کردند؛ زیرا هم دولت اوباما تجربهٔ دولت کلینتون را داشت و می‌دانست که مقابلهٔ جدی با آنها جز تحریکشان سودی دربرنخواهد داشت، و هم خود گروه‌های میلیشیا در درگیری با دولت کلینتون آسیب جدی دیده بودند و مایل نبودند چنان هزینه‌هایی را بپردازند.

پیامدهای سیاسی

این جنبش در سراسر ایالات متحده آمریکا فعالیت می‌کند و متشکل از صدها گروه است که کل اعضای آن در حد بیست تا شصت هزار نفر برآورد می‌شود. در گزارشی آمده که در سال ۱۹۹۶، تعداد این گروه‌ها به ۸۵۸ مورد رسیده است. دراین‌میان، آمار گروه‌های میلیشیای شهروندی که با دولت ارتباطی ندارند، ۴۴۱ گروه در پنجاه ایالت بوده است.[۲۲] در سال ۲۰۰۱ برآورد شد که آنها درحال افولند و گزارش‌های سال ۲۰۰۹ نشان می‌دهند که دوباره ظهور کرده و فعال شده‌اند.

تلاش‌های نه‌چندان جدیِ جنبش میلیشیا از زمان روی‌کار آمدن دولت اوباما

که این نشان می‌دهد رفته‌رفته نوعی از ثبات در روابط دولت و جنبش استقرار یافته است. عمده‌ترین عامل تحریک‌کنندهٔ جنبش، فعالیت‌های خاص اف‌بی‌آی است که منافع محلی جنبش را به خطر می‌اندازد. در دو سه دههٔ اخیر که روابط پُرافت‌وخیزی میان دولت و جنبش مطرح بوده، هم دولت ازطریق اف‌بی‌آی و دادگستری سخت‌گیری کرده و هم اینکه جنبش علاوه‌بر منافع محلی‌اش تلاش نموده از نقاط ضعف دولت استفاده کند و به عامل پُرریسکی در مبارزهٔ دولت با تروریسم در داخل بدل شود. ثباتی نسبی که در دورهٔ دولت بوش به‌وجود آمد، فرصت خوبی را فراهم آورد تا در دولت اوباما هم با اتکا به تجربهٔ بد دورهٔ کلینتون از تحریک این گروه‌ها پرهیز شود و حداقل برخورد در دستور کار قرار گیرد.

منافع جنبش میلیشیا اغلب محلی و در سطح ملی سمبلیکند. تجربهٔ دو دولت بوش و اوباما نشان داد درصورتی‌که این جنبش به حال خود رها شود، بیشتر پیگیر منافع محلی‌اش خواهد بود. تجربهٔ نزدیک به بیش از یک دهه نشان داده که منافع گسترده و کشوری جنبش قابل مصالحه است. اف‌بی‌آی، دادگستری و دیگر مقامات امنیت داخلی و مرتبط با موضوع در سطوح مختلف امنیتی، روانی، اجتماعی و سیاسی، موضوع را بررسی کرده‌اند. مطالعهٔ این جنبش نشان می‌دهد زمانی که شرایط سیاسی و اجتماعی در جامعه به خطر افتد یا افت نماید، فرصت مهمی برای رشد و گسترش جنبش وجود خواهد داشت. عوامل سیاسی روانی و امنیتی عوامل مستقلی به‌نظر نمی‌رسند؛ آنها عوامل واسطی محسوب می‌شوند که درصورت وجود شرایط مهم دیگر، می‌توانند مطرح باشند. بنابراین، اف‌بی‌آی، در تحقیق مهمی که صورت داده نشان داده است که دولت باید تلاش نماید منافع محلی جنبش را رعایت کند.[۲۳]

ازسوی‌دیگر، تأکید شده که برخی رهبران یا اعضای جنبش به مسائل حاد روانی هم دچارند و باید این موضوع نیز مدیریت شود و به‌صورتی تحریک‌کننده با آن برخورد نشود.

نتایج سیاسی برای دولت بسیار مهم‌تر بوده است. درحالی‌که در دورهٔ کلینتون با جنبش به‌مثابهٔ تهدید امنیتی و تروریستی برخورد می‌شد و مبارزه با آن مشروع دانسته شد، بعداً این نتیجه به‌دست آمد که نباید با گروه‌هایی که منافع محلی دارند و سنت‌های آمریکا این منافع را رعایت کرده و یا دستِ‌کم با آن مبارزه‌ای نشده برخورد کرد. در جریان رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، درحالی‌که دولت سخت گرفتار تحرکات تروریستی بود، تقریباً هم دولت و هم جنبش درمورد یکدیگر نظری مطلوب داشتند و برخوردی صورت نگرفت. به‌نظر من، اگر این وضع با دولت کلینتون ادامه پیدا کرده بود، به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست بعید باشد که دولت هرقدر می‌توانست قدرت‌نمایی کند، جنبش میلیشیا فرصت و انگیزهٔ مبارزه‌ای تمام‌عیار را با دولت پیدا می‌کرد و گسترش می‌یافت و به اهمیت آن افزوده می‌شد؛ اما شرایط ثبات‌بخشی که با دولت بوش مطرح شد، سبب گردید در مبارزهٔ دولت علیه تروریسم خللی پیش نیاید و با جنبش هم حداکثر برخورد فرهنگی صورت گیرد. درحقیقت، همان‌طور که تحقیقات مفصلی در این مورد نشان داده، جنبش میلیشیا اگر بخواهیم به‌عنوان معضلی به آن نگاه کنیم، حداکثر معضلی فرهنگی است و باید به آن صرفاً پاسخی فرهنگی داد.

جنبش میلیشیا به‌طور اساسی توان و ظرفیت تأثیرگذاری سیاسی را ندارد و ازسوی‌دیگر، این فرصت نیز برای دولت پدید آمده که از آثار سیاسی ناخواسته پدیده‌ای اساساً غیرسیاسی به‌دور ماند. درحقیقت، این موضوع به‌نفع دولت رقم

خورده که چنین پدیده‌ای می‌تواند درصورتی‌که به معرکه‌ای برای برخورد بدل شود، نتایج متفاوتی دربرداشته باشد و با موضوعات دیگر پیوند بخورد و ناامنی و تروریسم داخلی تولید نماید؛ برای نمونه، آنها برای بازتولید خود در دورهٔ اوباما به این موضوع دامن زدند که اوباما مارکسیست است و از این راه تلاش کردند برمبنای همان معیارهای ایدئولوژیک گذشته به جنگ دولت بروند.(۲۴)

درحال‌حاضر، توان این جنبش رو به فرسایش است؛ اما هنوز در سایهٔ همان روندهای گذشته ایدئولوژی و هویت به حیاتش ادامه می‌دهد. این جنبش همان‌طور که پیتکاویچ می‌گوید، امروزه با استفاده از راه‌های ارتباطی شامل: اینترنت، موج‌های کوتاه رادیو، نشست‌های اجتماعی، و... خود را حفظ می‌کند.(۲۵) در این شرایط، اگرچه مدام به تحلیل می‌رود، همیشه ابزارهای تازه‌ای برای بازنمایی حیات تازهٔ آن پدیدار می‌شود و به‌نظر نمی‌رسد که در آیندهٔ نزدیک از میان برود؛(۲۶) برای مثال، در دورهٔ اوباما، آنها خود را در سایهٔ جنبش تی پارتی[1] احیا کردند و به مبارزه‌ای سیاسی و حزبی در برابر دولت روی آوردند.(۲۷) درحقیقت، از میان رفتن جنبش شاید با طراحی و مهندسی قوی اجتماعی‌ای صورت پذیرد که در چهارچوب آن دولت با صرف وقت و هزینه‌های فراوان تلاش نماید روند منافع جنبش را تغییر دهد و بدین‌ترتیب، هویت جنبش را دگرگون نماید.

نتیجه‌گیری

جامعهٔ آمریکا جامعه‌ای مدرن اما به‌لحاظ فرهنگی بسیار متنوع و درعین‌حال،

---

1. Tea Party

دارای سنت‌های بسیار قوی است که حافظ این تنوع است. بسیاری از رفتارها مدرنند، اما منافع افراد و گروه‌های زیادی هنوز هست که سنتی است و سنت‌های آمریکا مقوم آنهاست. جنبش میلیشیا دارای چنین جایگاه اجتماعی‌ای در جامعهٔ آمریکاست. این جنبش در بخش‌های مهمی از رفتار و خط‌مشی‌هایش، الگوهای نوین اجتماعی را پذیرفته، اما بیشتر منافع آن بازمانده از سنت‌های خاصی است. درحقیقت، این جنبش معرف تقابل جدی سنت و مدرنیته در جامعهٔ آمریکاست که ازیک‌سو دولت خواهان آن است که جنبش باید به اصول ملی و فدرال تن دهد و مقررات نوین نظم را بپذیرد و ازسوی‌دیگر، جنبش این نظم و مقررات آن را نافی منافع خود می‌داند و بر آن است که این فقط می‌تواند سلطهٔ دولت را تأمین نماید.

چند دهه به‌ویژه از اوایل سدهٔ اخیر تا پایان جنگ سرد، شرایط خاص جامعهٔ آمریکا نشان داد که چگونه جنبشی می‌تواند به‌خوبی خود را در سایهٔ قواعد اجتماعی بازتولید نماید و به حیات خود ادامه دهد. کمونیسم، نفوذ یهودیان در دولت آمریکا، پررنگ شدن منافع سیاهان در آمریکا، افزایش قدرت دولت، بالا گرفتن روند مالیات‌ها، و... نشان داد که چگونه می‌تواند دولت را در برابر گروه‌های اجتماعی و منافع آنان قرار دهد، چگونه نظم لیبرال لزوماً نمی‌تواند معرف ساختار اجتماعی مطلوبی باشد و نیز نشان داد فرضیهٔ مهم لیبرال‌ها که نظم لیبرال را طبیعی می‌دانند و مدعی‌اند که می‌تواند به‌نفع همهٔ جامعه باشد، چقدر ناقص و نادرست است.

جنبش میلیشیا نشان داد که خلأهای مهمی در جامعهٔ آمریکا وجود دارد که دولت از نظارت بر آنها ناتوان است و این تاحدزیادی دراختیار گروه‌های اجتماعی است. این جنبش نشان داد که چگونه می‌تواند درصورت مواجههٔ

دولت، خود را تقویت نماید و درحقیقت، در این دوران به اثبات رسید که قدرت‌نمایی دولت در برابر جامعه و گروه‌های اجتماعی لزوماً نتیجهٔ عکس دارد و می‌تواند به آنها انگیزهٔ کافی برای قوی شدن و بسیج منابع بدهد.

رفتار جنبش میلیشیا معرف و مؤید این فرضیهٔ اجتماعی مهم است که هر جنبش هنگامی که به خطر افتد، می‌تواند هویت مهمی برای خود بسازد و با اسطوره‌سازی و ساخت و تولید ایدئولوژی‌های بزرگ و ملی، خود را در سطح کشوری بازتولید و تقویت نماید. بدین‌ترتیب، موقعیت جنبش در میان مردم نشان داد که رویارویی دولت با گروه‌های اجتماعی چقدر می‌تواند برای آن هزینه‌بر و مخاطره‌ساز باشد و دولت به‌عنوان عاملی «در برابر مردم» بازنمایی شود.

درمجموع، رفتار جنبش میلیشیا نشان داد که حتی دولتی قوی مانند دولت فدرال آمریکا هم می‌تواند آسیب‌پذیر و با چالش‌های مهمی روبه‌رو باشد. بیش از یک دهه تجربه و روابط خوب دولت و جنبش هم نشان داده که باید به چالش‌های فرهنگی پاسخ فرهنگی داد و پاسخ سیاسی و یا امنیتی می‌تواند سطوح چالش را در حوزه‌های دیگری هم فعال نماید.

درنهایت آنکه، سرمایهٔ اجتماعی‌ای که مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی این روزگار است، زمانی به حداکثر میزان خود می‌رسد که روابط دولت و گروه‌های اجتماعی برمبنای سرمایه‌های «اعتماد»، «نظم» و «همیاری» تنظیم شود؛ ضمن آنکه باید برای رسیدن به این ویژگی‌ها سرمایه‌گذاری نمود تا به هنگام شرایط سخت امیدوار بود که نتایج منفی نداشته باشند. جنبش وال استریت، که این روزها در جامعهٔ آمریکا در سطح گسترده‌ای فعال است، بدیلی برای جنبش میلیشیاست و نشان می‌دهد ناکارآمدی‌های دولت همیشه می‌تواند دربردارندهٔ آسیب‌پذیری‌های مهمی برای آن باشد. جنبش میلیشیا و وال استریت

مورد بهره‌برداری کشورها و گروه‌های مختلفی در سطح جهان قرار گرفته‌اند و این حاکی از میزان آسیب‌پذیری ایالات متحده در این زمینه است؛ اگرچه میزان بهره‌برداری یادشده به اندازه‌ای نبود که خود ایالات متحده برای دست‌کاری سیاست در کشورهای دیگر صورت داده است. با جهانی شدن و گسترش ارتباطات، ایالات متحده باید بپذیرد که به موازت سیاست دموکراتیک و مردمی در داخل، در سطح جهان هم دموکراتیک و مردمی عمل نماید، وگرنه، این اوضاع نابسامان و خلأهایی که مدام ایجاد خواهند شد، روندهای نفوذ و تأثیرگذاری دیگران را درپی خواهند داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این بمب‌گذاری مرگبار در برابر ساختمانی متعلق به دولت فدرال در شهر اوکلاهما در سال ۱۹۹۵، ۱۶۸ نفر کشته و بیش از پانصد نفر زخمی شدند.

۲. برای مطالعهٔ بیشتر، نگاه کنید به:

Understanding American Government, Susan walch... [et al.], (Belmont, Calif.; London: Wadsworth, 2008), 46-9.

۳. درمورد آزادی‌ها و حقوق مدنی، نگاه کنید به:

Ibid, chap. 14, 15.

۴. برای بحث مهمی راجع به تأثیر اصلاحیهٔ دوم قانون اساسی بر اهمیت یافتن و گسترش روندهای میلیشیایی، نگاه کنید به:

Robert H. Churchill, *To Shake Their Guns in the Tyrant's Face: Libertarian Political Violence and the Origins of the Militia Movement,* (Ann Arbor, Mich.: University of Michigan Press, 2009); David C. Williams, "The Militia Movement and Second Amendment Revolution: Conjuring with the People," *Cornell Law Review* 81, (May 1996): 879-952.

5. Mark Pitcavage, "Camouflage and Conspiracy: The Militia Movement from Ruby Ridge to Y2K," *American Behavioral Scientist* 44, No. 6, (Feb. 2001): 959.

۶. عقاید گروه پوسه کومیتاتوس به‌شدت دست‌راستی است و بر آن است که دولت فدرال کنونی همان دولت واقعی آمریکا نیست و این منحرف شده و سرنوشت آمریکاییان را تغییر داده است. این نگرش توطئه‌ای که علیه حمایت دولت از سیاه‌پوستان هم هست، به‌شدت به عقاید نژادپرستانه دامن زد و توانست گروه‌های میلیشیایی زیادی را حول نگرش ایدئولوژیک خود بسیج نماید و به یکی از مهم‌ترین گروه‌های الهام‌بخش جنبش میلیشیا بدل شود. برای مطالعهٔ بیشتر، نگاه کنید به:

Pitcavage, Ibid.

7. Ibid.

8. David C. Williams, *The Mythic Meanings of the Second Amendment: Taming Political Violence in a Constitutional Republic,*

(New Haven, Conn.; London: Yale University Press, 2003), 263.

۹. در تاریخ اجتماعی ایران شاید نمونهٔ این گروه‌ها «عیاران» بوده‌اند که در برابر نیروهای خودسر و یا اقدامات ظالمانه دولت علیه اهالی محل تظلم‌خواهی می‌نموده‌اند.

۱۰. درمورد ادعاهای هویتی و نژادی، کار مک‌درمت و سامسون جالب توجه است و اطلاعات مهمی درمورد این رقابت‌ها به‌دست می‌دهد:

Monica McDermott and Frank L. Samson, "White Racial and Ethnic Identity in the United States," *Annual Review of Sociology* 31 (2005): 245-61.

به‌همین‌ترتیب، نگاه کنید به کار ارزشمندی که اف‌بی‌آی تهیه نموده است:

"FBI Project Megiddo Report," Federal Bureau of Investigation (January 2000): 18-20, <http://permanent.access.gpo.gov/lps3578/www.fbi.gov/library/megiddo/megiddo.pdf>

۱۱. این گروه در سال ۱۹۹۷ در مقابله با اقدامات اف‌بی‌آی و وزارت دادگستری فدرال آمریکا که یکی از اعضای آن را بازداشت کرده بود، در برابر دولت اعلام جنگ کرد که این درگیری پس از یک هفته با تسلیم مسالمت‌آمیز برخی از اعضای گروه خاتمه پیدا کرد.

12. "The Militia Movement," <http://www.adl.org/learn/ext_us/militia_m.asp?xpicked=4&item=19>, (22 Nov. 2011)

13. Daniel Junas, "Rise of Citizen Militias: Angry White Guys with Guns," *Covertaction Quarterly*, (Spring 1995), 20-5.

14. Pitcavage, Ibid.: 957.

15. "FBI Project Megiddo Report," Ibid.: 11.

۱۶. برای مطالعه‌ای جالب در این زمینه که چگونه عقاید چپی در آمریکا رواج داشت و به حوزهٔ سیاست خارجی آن کشیده شد، نگاه کنید به: حسین دهشیار، «از آرتور شلزینگر تا چارلز کراتهمر: دگردیسی مفهومی در سیاست خارجی آمریکا (۱۹۴۵ ـ ۲۰۰۰)،» *فصلنامه راهبرد*، ش. ۵۶ (تابستان ۱۳۸۹): ۲۸۱ ـ ۳۰۹؛

Robert W. Tucker, *The Radical Left and American Foreign Policy,*

(Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1971); John P. Diggins, *The Rise and Fall of American Left,* (New York: W. W. Norton, 1992); Justin Raimondo, *Reclaiming the American Right: The Lost Legacy of the Conservative Movement,* (Burlingame, CA.: Center for Libertarian Studies, 1993).

17. Pitcavage, Ibid.: 960.
18. "FBI Project Megiddo Report," Ibid.: 21.
19. *The Militia Movement,* Charles P. Cozic, ed. (San Diego, CA.: Greenhaven Press, 1997), Introduction.
20. Michael LaBossiere, "The Arc of American Hate," *A Philosopher's Blog* (13 April 2010), <http://aphilosopher.wordpress.com/2010/04/13/the-arc-of-american-hate/>
21. Rachel D'Oro, "Militia Movement Resurfaces in Alaska: Rise in Armed Citizens Coincides with Advent of Obama Administration," <http://juneauempire.com/stories/112209/sta_527626651.shtml>, (22 Nov. 2009)
22. Ibid.
23. "FBI Project Megiddo Report," Ibid.
24. David A. Love, "Militia Movement Again on the Rise," (19 August 2009), <http://www.progressive.org/mplove081909.html>
25. Pitcavage, Ibid.: 975-6.

۲۶. در گزارش مهمی که در سال ۲۰۰۹ تهیه شده، با درنظر گرفتن جایگاه اجتماعی جنبش و نیز فرصت‌هایی که در جامعه برای بازتولید و احیای اهداف و منافع جنبش وجود دارد، بیان شده است که این جنبش از قابلیت‌های بالایی برای ادامهٔ حیات برخوردار است:

Southern Poverty Law Center, "The Second Wave: Return of the Militias," (August 2009), <http://www.unh.edu/inclusive/sites/unh.edu.inclusive/files/pdf/mlk/2011/The_Second_Wave_Militias.pdf>

27. David Barstow, "Tea Party Lights Fuse for Rebellion on Right," *New York Times,* (15 Feb. 2010), <http://www.nytimes.com/2010/02/16/us/politics/16teaparty.html?pagewanted-all>

اقلیت‌های سیاسی در ایالات متحده آمریکا

احسان مصباح[1]

چکیده

ویترین جامعهٔ سیاسی ایالات متحده آمریکا برای مشاهده‌گران بیرونی، حاوی تصویر جامعهٔ سیاسی مطلقاً دوحزبی است که در آن حزب سیاسی دیگری وجود ندارد. گرچه این تصویر تقلیل‌گرایانه و ساده‌سازی‌شده است، ازنظر منطقی به‌معنای فقدان اقلیت سیاسی در این کشور نخواهد بود. شناخت عام اقلیت سیاسی نیازمند فهم دقیق این مفهوم به‌منظور تعیین حدود و ثغور مصادیق احتمالی آن و در کشور فدرال و به‌ویژه دوحزبی آمریکا نیازمند شناخت نظام سیاسی فدرال این کشور به‌منظور نشان دادن اقلیت سیاسی در سطح ایالتی و نیز کاوش در احزابی است که با واگذار کردن صحنه به دو حزب مسلط در عرصهٔ رقابت‌های سیاسی آمریکا مهجور مانده‌اند. این مقاله در روشن کردن تصاویر انواع اقلیت‌های سیاسی در آمریکا، علاوه‌براین، به سراغ جنبش نوین «تی پارتی» هم خواهد رفت.

واژگان کلیدی: نظام دوحزبی، نظام فدرال، اقلیت در سطح ایالت، اقلیت در سطح فدرال، احزاب سوم، جنبش تی پارتی

---

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

وجود اقلیت سیاسی یا همان جمعی با دیدگاه سیاسی متفاوت با برداشت متعارف از سیاست در جامعه، در بررسی محققان از برخی جوامع و واحدهای سیاسی به دلایلی نادیده انگاشته و در بعضی موارد حتی نفی شده است. این نادیده‌انگاری یا به‌خصوص نفی، بیشتر در بررسی جوامعی رخ می‌دهد که در آنها نظام حزبی تاریخی و نهادینه، ازجمله نظام‌های تک‌حزبی، حزب مسلط یا دوحزبی پاگرفته است. همچنین، با مفروض گرفتن وجود ارتباط میان مسائل اجتماعی ـ سیاسی (مثل درجهٔ همگونی و یکدستی جامعه، درجهٔ باز یا بسته بودن نظام سیاسی و تمرکزگرایی یا عدم تمرکزگرایی) با وجود یا نبودِ اقلیت سیاسی، برخی به‌طور شهودی وجود اقلیت سیاسی در بعضی جوامع را امری سالبهٔ به انتفاء موضوع می‌دانند. چرایی و چگونگی تبیین و تفسیر وجود یا نبودِ اقلیت سیاسی خارج از بحث این کتاب است؛ اما ذکر این نکته کافی است که هر جامعهٔ سیاسی بالقوه دارای اقلیت سیاسی است.

یکی از جوامعی که اقلیت سیاسی در آنها نادیده گرفته یا نفی شده، ایالات متحده آمریکاست. نظام سیاسی دوحزبی این کشور فدرال همیشه این ذهنیت را ایجاد کرده است که موضوعات اجتماعی در آن، سیاه و سفید و به‌عبارت‌دیگر، محدود به دیدگاه‌ها و رهیافت‌های دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواهند. این دیدگاه رقابت در تعریف و تشخیص مسائل، ارائهٔ راه‌حل مناسب و اجرای آن را کاری سیاسی می‌داند که انحصاراً در اختیار این دو حزب قرار دارد و شاهد دیدگاه خود را نیز حضور انحصاری دو حزب در قوای مجریه و مقننه، در سراسر تاریخ سیاسی آمریکا معرفی می‌کند. گرچه این ادعا ناشی از برداشتی متعصبانه، ابتدایی و سطحی از نظام حزبی و نیز نظام انتخاباتی در این کشور

پهناور فدرال است، حتی درصورت صحت نیز نمی‌تواند نافی مفهوم «اقلیت سیاسی» در جامعهٔ آمریکا باشد.

این فصل درپی بررسی توصیفی و تحلیلی اقلیت سیاسی در ایالات متحده، حدود و ثغور اقلیت سیاسی و تمایز این مفهوم را در سطوح ایالتی و فدرال با ذکر مصادیقی بیان می‌کند و درنهایت، تکوین «اقلیت سیاسی» نوین در صحنهٔ سیاست آمریکا را شرح می‌دهد.

تعیین حدود و ثغور مصادیق اقلیت سیاسی

اگر سیاست را حوزهٔ رقابت مستقیم بر سر قدرت ازطریق ورود به نهادهای حکومتی بدانیم، آنگاه مفهوم اقلیت سیاسی در هر جامعه معرف گروهی است که در این رقابت ناکام بوده و نتوانسته است قدرت را به‌دست گیرد. گرچه این تعریف به‌درستی مانع از اطلاق مفهوم اقلیت سیاسی به گروه‌های فشارِ «کمی قدرتمند» اما نامتمایل به کسب مستقیم قدرت می‌شود، خالی از ابهام نیست و ضمن بی‌توجهی به عنصر زمان و فرایندهای توزیعی و چرخشی قدرت، قدرت را چنان پدیدهٔ واحد و یکپارچه‌ای می‌داند که حتی در برداشت‌های سنتی مبتنی‌بر نظام رسمی ـ قانونی از آن نیز این حد از یکپارچگی دیده نمی‌شود.

فقدان عامل زمان در تعریف اقلیت سیاسی، مصداق این مفهوم را بدون توجه به ساختاری تعیین می‌کند که آن را ایجاد کرده است و به‌عبارت‌دیگر، اقلیت سیاسی را به آخرین کادر تصویر از یک فیلم[1] تقلیل می‌دهد و درنتیجه، هرکس که هم‌اکنون در قدرت جایی ندارد، مصداق اقلیت سیاسی شناخته

1. Frame

می‌شود. بی‌توجهی به عامل فرایندهای کسب و واگذاری قدرت در تعریف اقلیت سیاسی نیز با نادیده گرفتن توزیع قدرت و چرخش ادواری آن و احتمال بالای تغییر گروه‌های دارای قدرت سیاسی، چشم بر آینده ندارد و اقلیت سیاسی را به گروه‌هایی که سابقاً دارای قدرت بودند تقلیل می‌دهد. اما مهم‌ترین کمبود تعریف بالا احتساب قدرت به‌عنوان پدیده‌ای یکپارچه و نادیده گرفتن عدم تعیّن، پراکندگی و تکثر بالای منابع قدرت در جامعه است. چنین رویکردی به قدرت، سیال بودن مصادیق اقلیت و اکثریت سیاسی را به‌شدت بالا می‌برد و مبیّن ابزارهای نامتعارف و ناشناخته‌ای است که با توسل به آنها، گروهی که از گذشته تاکنون از قدرت به‌دور بوده است، به‌سرعت می‌تواند قدرت سیاسی رسمی را هم کسب کند و البته چیزی که انتساب عنوان اقلیت سیاسی را به آن گروه ممکن می‌کند، احراز استثنایی نبودن و ثبات در دسترسی به قدرت است.

به‌این‌ترتیب، در تعریف و درنتیجهٔ مصداق‌یابی اقلیتی سیاسی باید به این سه نکته توجه کرد: اول، اقلیت سیاسی گروهی است که تلاش‌هایش برای کسب قدرت در بلندمدت بی‌فایده باشد که درنتیجه می‌توان این شکست‌ها را ناشی از وجود ساختار اجتماعی‌ای دانست که با آن گروه در جامعه همراه نیست؛ دوم، توزیع و چرخش مداوم قدرت ناشی از فرایندهای دموکراتیک جامعه عاملی است که جایگزینی گروه‌های جویای قدرت سنتی را از بحث اقلیت/ اکثریت سیاسی متمایز می‌کند، و سوم، با عدم تعیّن، تکثر و پراکندگی قدرت، امکان به قدرت رسیدن هر اقلیت سیاسی‌ای وجود دارد. چنین نوعی از قدرت‌یابی نافی اطلاق صفت اقلیت سیاسی به آن گروه نیست و فقط درصورتی می‌توان این گروه را فاقد صفت اقلیت دانست که شرایط ساختاری پایداری در

به قدرت رساندن آن نقش داشته باشد. پایداری این شرایط ساختاری درطول زمان قابل شناسایی است و درنتیجه، اعتبار تغییر ماهیت اقلیتی سیاسی به اکثریتی سیاسی موقوف به مدت زیاد و حضور دائم یا ادواری آنها در عرصهٔ قدرت است. با درنظر گرفتن این شرایط اطلاق اقلیت سیاسی به حزبی که در انتخابات، قدرت را به رقیب همیشگی خود واگذار کرده است، اشتباه، اغراق یا تشبیهی لفظی است که در ادبیات سیاسی جاافتاده است.

نظام سیاسی آمریکا و اقلیت سیاسی در سطح ایالتی

هرچند با شاخص‌های بالا، تعیین اقلیت سیاسی به امری کمتر لحظه‌ای و بیشتر میان‌مدت تبدیل می‌شود، تعیین حدود و ثغور آن در نظام سیاسی آمریکا پیچیدگی‌های بیشتری را به‌همراه دارد. این پیچیدگی ریشه‌های متفاوتی دارد؛ ازطرفی، ناشی از ابتکاری است که در اوایل تشکیل ایالات متحده، شکل نظام سیاسی این کشور را تعیین کرد و ازطرف‌دیگر، ناشی از برنامهٔ «سرنوشت محتوم»[1] در پیشروی و توسعه‌طلبی تدریجی این کشور از شرق به غرب است. برخی قوانین، قواعد و عرف‌های انتخاباتی و حزبی نیز مانند: انتخاب معیار اکثریت ساده در نظام انتخاباتی ایالات متحده همراه با بی‌انضباطی حزبی در شکل‌گیری این پیچیدگی نقش دارد.

عامل اول پیچیدگی، شکل‌گیری نظام سیاسی فدرالیستی در ایالات متحده است. پس از اختلافات کوتاه اولیه میان دولت مرکزی و ایالات بر سر تعیین حد و حدود اختیارات هریک در دوران کنفدراسیون، با تکوین نظام سیاسی

1. Manifest Destiny

فدرالیستی تمایز مدیریتی مشخصی میان دولت مرکزی فدرال و دولت‌های ایالتی به‌وجود آمد. گرچه بعدها بروز جنگ داخلی و پیروزی ایالاتی که با استقلال کامل ایالات دیگر مخالف بودند، از تجزیهٔ ایالات متحده جلوگیری کرد، ابتکار ایجاد نظامی سیاسی با هدف تمایز مشخص در انواع کارکردهای سیاسی، مدیریتی، نظامی، اقتصادی و... بین حکومت مرکزی فدرال و حکومت‌های ایالتی موجب شد تا سطوح متفاوتی از سیاست در ایالات متحده ایجاد شود که هریک اقلیت و اکثریت سیاسی خود را داشته باشند و البته مطابقت آنها با اقلیت و اکثریت سیاسی سطح دیگر هم لزومی نداشت.

این امر با برنامهٔ «سرنوشت محتوم» تکمیل شد. سرنوشت محتوم سمبل عینی روندی بود که در همان اوایل تشکیل ایالات متحده حتی در قرن هیجدهم با ضمیمه شدن زمین‌های خارج از سیزده ایالت اولیه آغاز شد و با خرید لوئیزیانا از فرانسه در سال ۱۸۰۳ ادامه یافت. اصطلاح سرنوشت محتوم را جمیز ناکس پوک[1]، یازدهمین رئیس‌جمهور آمریکا، برای ضمیمه کردن تگزاس به خاک کشورش در سال ۱۸۴۱ و متعاقب آن، جنگ با مکزیک و ضمیمه شدن بخشی از آن به خاک آمریکا رواج داد. هدف سرنوشت محتوم نشان دادن این امر بود که رسیدن به آب‌های اقیانوس آرام و درنتیجه ایجاد ژئوپلیتیکی میان دو اقیانوس اطلس و آرام، سرنوشت ازپیش‌تعیین‌شده‌ای برای آمریکاست. ارتباط چنین برنامهٔ توسعه‌طلبانه‌ای که با جنگ و تصرف و در بهترین حالت خرید زمین منویات خود را پیش برد، با بحث اقلیت/ اکثریت سیاسی در این نکته است که این توسعه‌طلبی به‌تدریج پیش رفت و طوری به شکل‌گیری ایالات

1. James Knox Polk

انجامید که آنها کاملاً ازنظر هویتی از یکدیگر متمایز شدند و در هریک مهاجرانی با ریشه و دیدگاهی خاص سکونت یافتند.

ترکیب این دو (فدرالیسم و هویت هر ایالت) درنهایت باعث تمایز ماهوی میان بحث اقلیت سیاسی در سطح ایالات و بحث اقلیت سیاسی در سطح دولت فدرال می‌شود. درحالی‌که در سطح فدرال به‌طور متناوب قوای مجریه و مقننه میان دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه دست به دست می‌شوند و درنتیجه، بنابر توضیحات بخش قبل، نمی‌توان هیچ‌یک را اقلیت سیاسی محسوب کرد، در برخی ایالت‌ها بنابر هویتشان، همواره فقط یکی از این احزاب دارای قدرتند و درنتیجه، می‌توان در سطح ایالتی، ایالاتی را یافت که یکی از این دو حزب، به همراه احزاب دیگر، در اقلیتند؛ برای نمونه، ایالات ماساچوست[1]، رود آیلند[2]، نیویورک[3]، هاوایی[4] و ورمونت[5] به‌ترتیب پنج ایالتی هستند که در آنها حزب جمهوری‌خواه در تمام پنج انتخابات ریاست‌جمهوری گذشته با بیش از بیست درصد اختلاف و ایالات یوتا[6]، آیداهو[7]، وایومینگ[8]، نبراسکا[9]، آلاسکا[10]، و اُکلاهما[11] به‌ترتیب شش ایالتی هستند که در آنها حزب دموکرات در پنج انتخابات ریاست‌جمهوری گذشته با بیش از بیست درصد اختلاف شکست خورده است.

اما با کثرت برگزاری انتخابات در سطوح متفاوت ایالتی و فدرال، و قوای مقننه و مجریه در ایالات متحده آمریکا، احراز چنین اقلیتی فراتر از تقلیل آن به

---

1. Massachusetts
2. Rhode Island
3. New York
4. Hawaii
5. Vermont
6. Utah
7. Idaho
8. Wyoming
9. Nebraska
10. Alaska
11. Oklahoma

نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری است و به بررسی سایر انتخابات نیز نیاز دارد. به این منظور و برای درک بهتر وجود چنین اقلیت سیاسی‌ای، شاخص‌های انتخاباتی مختلف در دو ایالت هاوایی و یوتا طی دو دهۀ گذشته بررسی شده‌اند که خلاصۀ نتایج آن در زیر می‌آید:

هاوایی

رجوع به سابقۀ نتایج انتخابات ایالتی و فدرال هاوایی انتساب عنوان اقلیت سیاسی را به جمهوری‌خواهان این ایالت میسر می‌کند. طی دو دهۀ گذشته، اکثر انتخابات برگزارشده در هاوایی را دموکرات‌ها با اکثریت قاطع به نفع خود خاتمه داده‌اند و درواقع، در این مدت جمهوری‌خواهان فقط نقش اقلیتی سیاسی را در این ایالت بازی کرده‌اند. این نتایج را می‌توان با دسته‌بندی انتخابات فدرال و ایالتی به شرح زیر خلاصه کرد:

انتخابات ایالتی عبارت است از: انتخابات مجلس سنا[1]، مجلس نمایندگان[2] ایالت، و فرمانداری. در انتخابات مجلس نمایندگان هاوایی طی دو دهۀ گذشته، جمهوری‌خواهان در بهترین شرایط خود (انتخابات سال ۲۰۰۰) تقریباً با اختلاف سی درصد و در بدترین حالت (انتخابات سال ۱۹۹۲) با اختلاف هشتاد درصد قدرت را واگذار کرده‌اند؛ اما شرایط آنها در مجلس سنای هاوایی از این هم بدتر است: طی دو دهۀ گذشته، در بهترین حالت (انتخابات سال ۱۹۹۲) با اختلاف هشتاد درصد و در بدترین حالت (انتخابات سال ۲۰۱۰) با اختلاف ۹۶ درصد شکست را پذیرفتند (جزئیات نتایج مجلس سنا و مجلس

1. State Senate of Hawaii
2. House of Representatives of Hawaii

نمایندگان هاوایی طی دو دهۀ گذشته در جدول ۱ آمده است).

جدول ۱. نتایج انتخابات سنا و مجلس ایالتی هاوایی

	سنای هاوایی (کل اعضا ۲۵ نفر)		مجلس نمایندگان هاوایی (کل اعضا ۵۱ نفر)	
	دموکرات	جمهوری‌خواه	دموکرات	جمهوری‌خواه
۱۹۹۱[۱]	۲۲	۳	۴۶	۷
۱۹۹۳[۲]	۲۲	۳	۴۶	۵
۱۹۹۵[۳]	۲۳	۲	۴۳	۸
۱۹۹۷[۴]	۲۳	۲	۳۹	۱۱
۱۹۹۹[۵]	۲۴	۱	۴۰	۱۱
۲۰۰۱[۶]	۲۲	۳	۳۳	۱۸
۲۰۰۳[۷]	۲۰	۵	۳۷	۱۴
۲۰۰۵[۸]	۲۱	۴	۴۱	۱۰
۲۰۰۷[۹]	۲۱	۴	۴۴	۷
۲۰۰۹[۱۰]	۲۱	۴	۴۵	۶
۲۰۱۱[۱۱]	۲۴	۱	۴۳	۸

اما در دیگر شاخص ایالتی سنجش اقلیت/ اکثریت، یعنی رقابت بر سر کسب مقام فرمانداری، نه‌تنها از شکست‌های فاحش جمهوری‌خواهان خبری نیست، بلکه آنها توانسته‌اند حد فاصل سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۴ به‌مدت هشت سال فرمانداری هاوایی را هم دراختیار بگیرند؛ گرچه دستیابی فقط هشت‌ساله به این کرسی در ۲۴ سال نیز چیزی از انتساب عنوان اقلیت به جمهوری‌خواهان نمی‌کاهد (جدول ۲).

جدول ۲. نتایج انتخابات فرمانداری هاوایی[۱۲]

	دموکرات (درصد)	جمهوری‌خواه (درصد)
۱۹۹۰	۶۰	۳۹
۱۹۹۴	۳۷	۲۹ (پس از حزب سوم)
۱۹۹۸	۵۰	۴۹
۲۰۰۲	۴۷	۵۲
۲۰۰۶	۳۵	۶۳
۲۰۱۰	۵۸	۴۱

انتخابات فدرال در هاوایی

انتخابات فدرال عبارت است از: انتخابات سنا و مجلس نمایندگان آمریکا، و کالج انتخاباتی ریاست‌جمهوری این کشور. بدین منظور، با بررسی کرسی‌های کسب‌شدهٔ جمهوری‌خواهان و دموکرات‌های هاوایی در دو مجلس سنا و نمایندگان ایالات متحده و درصد آرای کاندیداهای جمهوی‌خواه و دموکرات ریاست‌جمهوری در این ایالت سعی شد تا «در اقلیت بودن» جمهوری‌خواهان ایالت هاوایی با شاخص‌هایی فدرال نیز نشان داده شود. به‌منظور حذف متغیرهای فدرال دوره‌ای نیز مانند: محبوبیت و یا کاهش آن به‌سبب مسائل فدرال یا بین‌المللی، نتایج کلی این انتخابات طی دو دههٔ گذشته برای مقایسه آورده شده است تا نشان داده شود ناکامی جمهوری‌خواهان هاوایی، حتی در دوران پیروزی و موفقیت آنها در انتخابات فدرال، ناشی از در اقلیت بودن آنها در ایالت خودشان است نه مسائل دوره‌ای.

آنان هیچ‌گاه نتوانسته‌اند یکی از دو کرسی مجلس سنا را کسب کنند؛ از دو کرسی سهمیهٔ هاوایی در مجلس نمایندگان آمریکا نیز به‌جز کسب یک‌سالهٔ یک

کرسی در انتخابات میان‌دوره‌ای دورهٔ ۱۱۱، به‌سبب مرگ یکی از نمایندگان دموکرات که در انتخابات بعد تکرار نشد، هیچ‌گاه نتوانستند آرای ایالت خود را به‌دست آورند و تمام این آرا به سبد دموکرات‌ها ریخته شده است (جدول ۳ کرسی‌های جمهوری‌خواهان و دموکرات‌های هاوایی را در دو مجلس فدرال در مقایسه با کل کرسی‌های آنها نشان می‌دهد).

قبل از بررسی شاخص فدرال انتخابات ریاست‌جمهوری در هاوایی، ذکر توضیحاتی لازم است. برخلاف تصور موجود مبنی‌بر انتخاب رئیس‌جمهور آمریکا در دو مرحله و غیرمستقیم، باید گفت که درواقع، دومرحله‌ای بودن انتخابات ریاست‌جمهوری در این کشور امری تشریفاتی و علی‌السویه است و تفاوت واقعی آن با انتخابات متعارف، ناشی از شکل‌گیری آمریکا از ایالت‌هایی با هدف اصلی حفظ هویت و استقلال در برابر دولت فدرال است. تلاش برای حفظ هویت و استقلال ایالت‌ها در برابر دولت فدرال باعث شده است آنها با استفاده از نظام انتخاباتی اکثریت ساده، نقش واحدهای اصلی گزینشگر رئیس‌جمهور را برعهده بگیرند. شهروندان هر ایالت با معیار اکثریت ساده، به یکی از نامزدهای ریاست‌جمهوری رأی می‌دهند و نامزد حائز اکثریت ساده، بدون هیچ شرایطی درمورد کسب حد معینی از آرا،[۱۳] کل آرای آن ایالت را با نام کالج انتخاباتی، با تعداد برابر با کرسی‌های آن ایالت در کنگرهٔ آمریکا کسب خواهد کرد. بدین‌ترتیب، همواره مجموع آرایی که هر نامزد از کل شهروندان ایالات متحده آمریکا به‌دست می‌آورد، با مجموع آرای کالج انتخاباتی بی‌ارتباط است[۱۴] و حتی در مواردی انگشت‌شمار، نامزد دارای مجموع آرای بیشترِ شهروندان کل آمریکا به‌سبب کسب نسبتی نامناسب از این آرا در ایالت‌های مختلف، آرای کالج انتخاباتی کمتری از رقیب خود کسب می‌کند[۱۵] و

درنهایت، نامزد دارای مجموع آرای کمتر شهروندان به مقام ریاست‌جمهوری آمریکا می‌رسد.(۱۶) درواقع، چنین نامزد بدشانسی در ایالت‌های صاحبِ اکثریت ساده‌شده دارای اختلاف آرای زیادِ «بی‌فایده» و در ایالت‌های شکست‌خورده دارای اختلاف ناچیز «بی‌اجر» بوده است.

توضیحات فوق، گذشته از رفع ابهام در نحوهٔ گزینش رئیس‌جمهور آمریکا، در نشان دادن مدیریت احزاب در تعدیل تلاش‌هایشان به‌منظور کسب اکثریت ساده در ایالت‌های مختلف و جلوگیری از بی‌حاصل و «انگارنه‌انگار» شدن این آرا درصورت نرسیدن به آستانهٔ اکثریت ساده ضروری است.

با این توضیحات، در بررسی شاخص انتخابات ریاست‌جمهوری در ایالت هاوایی باید گفت که در اینجا شاخص بررسی احراز اقلیت درصد آرای ایالت هاوایی به نامزدهاست، نه تعداد آرای کالج الکترال؛ و در کنار آن، برای کنترل متغیرهای مزاحم و جانبی، درصد آرای کل آمریکا هم ذکر شده است. گرچه در دو دهۀ گذشته، ایالت هاوایی همواره به نامزدهای دموکرات ریاست‌جمهوری رأی داده است، ازآنجایی‌که طی این مدت و برگزاری پنج انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا، برندهٔ سه انتخابات از دموکرات‌ها بوده و در یکی از دو مورد دیگر هم برندهٔ جمهوری‌خواهان آرای کمتری از بازندهٔ دموکرات‌ها داشته است، اعتبار شاخص موردنظر برای احراز «در اقلیت بودن» جمهوری‌خواهان در هاوایی کم می‌شود؛ زیرا می‌توان رأی نیاوردن نامزدهای ریاست‌جمهوری آمریکا در هاوایی را به همان شرایطی ارتباط داد که باعث شده بود در کل ایالات متحده، اقبال به نامزدهای ریاست‌جمهوری دموکرات بیشتر باشد. به همین منظور، با اشاره به تمام دوازده دورهٔ برگزاری و رقابت ریاست‌جمهوری در تاریخ هاوایی و نشان دادن اینکه در این دوره‌ها، فقط در دو دوره کاندیداهای جمهوری‌خواه موفق به کسب آرای ایالت

هاوایی شده‌اند، متغیر اثر شرایط موجود در سراسر ایالات متحده بر ایالـت هـاوایی کنترل و به‌نوعی انتساب عنوان اقلیت به جمهوری‌خواهـان ایالـت هـاوایی ممکـن می‌شود (جدول ۴).

جدول ۳. دو مجلس فدرال آمریکا به تفکیک کرسی‌های کسب‌شدهٔ جمهوری‌خواهان و دموکرات‌های هاوایی و کرسی‌هاسی کسب‌شدهٔ این دو در کل ایالات متحده

	سنای ایالات متحده (کل اعضا ۱۰۰ نفر، سهم هاوایی ۲ نفر)				مجلس نمایندگان ایالات متحده (کل اعضا ۴۳۵ نفر، سهم هاوایی ۲ نفر)			
	دموکرات‌ها		جمهوری‌خواهان		دموکرات‌ها		جمهوری‌خواهان	
	هاوایی	کل	هاوایی	کل	هاوایی	کل	هاوایی	کل
۱۰۲ (۱۹۹۳ _ ۱۹۹۱)[۱۷]	۲	۵۶	۰	۴۴	۲	۲۶۷	۰	۱۶۷
۱۰۳ (۱۹۹۵ _ ۱۹۹۳)[۱۸]	۲	۵۷	۰	۴۳	۲	۲۵۸	۰	۱۷۶
۱۰۴ (۱۹۹۷ _ ۱۹۹۵)[۱۹]	۲	۴۸	۰	۵۲	۲	۲۰۴	۰	۲۳۰
۱۰۵ (۱۹۹۹ _ ۱۹۹۷)[۲۰]	۲	۴۵	۰	۵۵	۲	۲۰۷	۰	۲۲۶
۱۰۶ (۲۰۰۱ _ ۱۹۹۹)[۲۱]	۲	۴۵	۰	۵۵	۲	۲۱۱	۰	۲۲۳
۱۰۷ (۲۰۰۳ _ ۲۰۰۱)[۲۲]	۲	۵۰	۰	۵۰	۲	۲۱۲	۰	۲۲۱
۱۰۸ (۲۰۰۵ _ ۲۰۰۳)[۲۳]	۲	۴۸	۰	۵۱	۲	۲۰۴	۰	۲۲۹

۱۰۹ (۲۰۰۷ _ ۲۰۰۵)[۲۴]	۲	۴۴	۰	۵۵	۲	۲۰۲	۰	۲۳۲
۱۱۰ (۲۰۰۹ _ ۲۰۰۷)[۲۵]	۲	۴۹	۰	۴۹	۲	۲۳۳	۰	۲۰۲
۱۱۱ (۲۰۱۱ _ ۲۰۰۷)[۲۶]	۲	۵۵	۰	۴۱	۲(۱)	۲۵۶	۰(۱)	۱۷۸
۱۱۲ (۲۰۱۳ _ ۲۰۱۱)[۲۷]	۲	۵۱	۰	۴۷	۲	۱۹۳	۰	۲۴۲

جدول ۴. درصد آرای ایالت هاوایی و آرای کل آمریکا به نامزدهای ریاست‌جمهوری این کشور[۲۸]

	درصد رأی کالج انتخاباتی دموکرات‌ها		درصد رأی کالج انتخاباتی جمهوری‌خواهان	
	هاوایی	کل	هاوایی	کل
۱۹۶۰[۲۹]	۵۰/۰۳	۴۹/۷۲	۴۹/۹۷	۴۹/۵۵
۱۹۶۴	۷۹	۶۱	۲۱	۳۸
۱۹۶۸	۶۰	۴۲/۷۲	۳۹	۴۳/۴۲
۱۹۷۲	۳۸	۳۸	۶۲	۶۱
۱۹۷۶	۵۱	۵۰	۴۸	۴۸
۱۹۸۰	۴۵	۴۱	۴۳	۵۱
۱۹۸۴	۴۴	۴۱	۵۵	۵۹
۱۹۸۸	۵۴	۴۶	۴۵	۵۳
۱۹۹۲	۴۸	۴۳	۳۷	۳۷
۱۹۹۶	۵۷	۴۹	۳۲	۴۱
۲۰۰۰	۵۶	۴۸/۳۸	۳۷	۴۷/۸۷
۲۰۰۴	۵۴	۴۸	۴۵	۵۱
۲۰۰۸	۷۲	۵۳	۲۷	۴۶

یوتا

انتساب عنوان اقلیت سیاسی به دموکرات‌های یوتا با رجوع به سابقهٔ نتایج دو نوع انتخابات ایالتی و فدرال در این کشور میسر است. طی دو دههٔ گذشته، اکثر انتخابات برگزارشده در یوتا با شکست فاحش دموکرات‌ها همراه بوده است و

درواقع، در این مدت دموکرات‌ها فقط نقش اقلیتی سیاسی را در این ایالت بازی کرده‌اند. این نتایج را می‌توان با دسته‌بندی انتخابات فدرال و ایالتی به شرح زیر خلاصه کرد:

انتخابات ایالتی عبارت است از: انتخابات مجلس سنا، مجلس نمایندگان، و فرمانداری. در انتخابات مجلس نمایندگان یوتا طی دو دهۀ گذشته، دموکرات‌ها در بهترین شرایط، اختلافی هفده درصدی و در بدترین شرایط، که شرایط متعارف این دوران در یوتا هم بوده است، اختلافی ۴۷ درصدی با رقیب خود داشته‌اند؛ اما شرایط آنها در مجلس سنای یوتا از این هم بدتر بوده است. طی دو دهۀ گذشته، در بهترین حالت اختلافی ۲۴ درصدی و در بدترین حالت اختلافی ۵۲ درصدی در کسب کرسی‌های سنای یوتا داشتند (جزئیات نتایج مجلس سنا و مجلس نمایندگان هاوایی طی دو دهۀ گذشته نیز در جدول ۵ آمده است).

این شکست‌های ایالتی در انتخابات فرمانداری یوتا هم تکرار شده است. طی دو دهۀ گذشته، جُمهوری‌خواهان همواره کرسی فرمانداری یوتا را دراختیار داشته‌اند و نامزدهای حزب دموکرات به‌نحوی همواره ناکام بوده‌اند که حتی در سال ۹۲ پس از نامزد مستقل قرار گرفتند (جزئیات این شاخص در جدول ۶ آمده است).

جدول ۵. کرسی‌های کسب‌شده در انتخابات مقننه ایالتی در یوتا

	سنای یوتا (کل اعضا ۲۹ نفر)		مجلس نمایندگان یوتا (کل اعضا ۷۵ نفر)	
	دموکرات	جمهوری‌خواه	دموکرات	جمهوری‌خواه
۱۹۹۱[۳۰]	۱۰	۱۹	۳۱	۴۴
۱۹۹۳[۳۱]	۱۱	۱۸	۲۷	۴۸
۱۹۹۵[۳۲]	۱۰	۱۹	۲۰	۵۵
۱۹۹۷[۳۳]	۱۰	۱۹	۲۰	۵۵
۱۹۹۹[۳۴]	۱۰	۱۹	۲۰	۵۵
۲۰۰۱[۳۵]	۱۱	۱۸	۲۱	۵۴
۲۰۰۳[۳۶]	۷	۲۲	۱۸	۵۷
۲۰۰۵[۳۷]	۷	۲۲	۱۹	۵۶
۲۰۰۷[۳۸]	۸	۲۱	۲۰	۵۵
۲۰۰۹[۳۹]	۸	۲۱	۲۰	۵۵
۲۰۱۱[۴۰]	۷	۲۲	۲۷	۵۸

جدول ۶. درصد آرای انتخابات فرمانداری در یوتا[۴۱]

	آراء دموکرات‌ها برای کسب کرسی فرمانداری (درصد)	آراء جمهوری‌خواهان برای کسب کرسی فرمانداری (درصد)
۱۹۹۲	۲۳ (ردهٔ سوم)	۴۲
۱۹۹۶	۲۳	۷۵
۲۰۰۰	۴۲	۵۸
۲۰۰۴	۴۱	۵۸
۲۰۰۸	۱۹	۷۸

شواهد فدرال برای کفایت انتساب عنوان اقلیت سیاسی به دموکرات‌ها در یوتا عبارت است از: ترکیب سناتورها و نمایندگان این ایالت در سنا و مجلس نمایندگان آمریکا و نیز نتایج کالج انتخاباتی ریاست‌جمهوری آمریکا در این ایالت. به‌منظور حذف متغیرهای فدرال دوره‌ای، مانند: محبوبیت و یا کاهش آن ناشی از مسائل فدرال یا بین‌المللی، نتایج سراسری این انتخابات طی دو دههٔ گذشته، برای مقایسه آورده شده است تا نشان داده شود ناکامی دموکرات‌های یوتا، حتی در دوران پیروزی و موفقیت سراسری دموکرات‌ها در انتخابات فدرال، ناشی از در اقلیت بودن آنها در ایالت خودشان است نه مسائل دوره‌ای.

هر دو کرسی یوتا در سنای ایالات متحده بیش از دو دهه است که دراختیار جمهوری‌خواهان قرار دارد. اکثر کرسی‌های این ایالت نیز در مجلس نمایندگان آمریکا، از سال ۱۹۹۳ تاکنون، به‌جز دوره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ کنگره (تنها مواردی که در آنها ترکیب دموکرات‌های یوتا بیشتر از جمهوری‌خواهان این ایالت بود)، همواره دراختیار جمهوری‌خواهان یوتا بوده است (جدول ۷).

انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا بهترین شاخص فدرال برای انتساب لقب اقلیت سیاسی به دموکرات‌های ایالت یوتاست. دموکرات‌ها در بیش از دو دههٔ گذشته هرگز نتوانسته‌اند اکثریت ساده را در کالج انتخاباتی این ایالت کسب کنند، به‌نحوی‌که حتی رتبهٔ نامزد دموکرات پیروز در سال ۱۹۹۲، در ایالت یوتا بعد از نامزد مستقل، سوم بود. اما گویایی و اعتبار این شاخص به کسب نتایج ضعیف دموکرات‌های یوتا در دوران کسب اکثریت آرای سراسری انتخابات ریاست‌جمهوری در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۶، ۲۰۰۰، و ۲۰۰۸ مربوط می‌شود (جدول ۸).

جدول ۷. جزئیات ترکیب حزبی سهمیهٔ یوتا همراه با ترکیب حزبی سراسری در مجالس سنا و نمایندگان

	سنای ایالات متحده (کل اعضا ۱۰۰ نفر، سهم یوتا ۲ نفر)				مجلس نمایندگان ایالات متحده (کل اعضا ۴۳۵ نفر، سهم یوتا ۳ نفر)			
	دموکرات‌ها		جمهوری‌خواهان		دموکرات‌ها		جمهوری‌خواهان	
	یوتا	کل	یوتا	کل	یوتا	کل	یوتا	کل
۱۰۲ (۱۹۹۱ ـ ۱۹۹۳)[۴۲]	۰	۵۶	۲	۴۴	۲	۲۶۷	۱	۱۶۷
۱۰۳ (۱۹۹۳ ـ ۱۹۹۵)[۴۳]	۰	۵۷	۲	۴۳	۲	۲۵۸	۱	۱۷۶
۱۰۴ (۱۹۹۵ ـ ۱۹۹۷)[۴۴]	۰	۴۸	۲	۵۲	۱	۲۰۴	۲	۲۳۰
۱۰۵ (۱۹۹۷ ـ ۱۹۹۹)[۴۵]	۰	۴۵	۲	۵۵	۰	۲۰۷	۳	۲۲۶
۱۰۶ (۱۹۹۹ ـ ۲۰۰۱)[۴۶]	۰	۴۵	۲	۵۵	۰	۲۱۱	۳	۲۲۳
۱۰۷ (۲۰۰۱ ـ ۲۰۰۳)[۴۷]	۰	۵۰	۲	۵۰	۱	۲۱۲	۲	۲۲۱
۱۰۸ (۲۰۰۳ ـ ۲۰۰۵)[۴۸]	۰	۴۸	۲	۵۱	۱	۲۰۴	۲	۲۲۹
۱۰۹ (۲۰۰۵ ـ ۲۰۰۷)[۴۹]	۰	۴۴	۲	۵۵	۱	۲۰۲	۲	۲۳۲
۱۱۰ (۲۰۰۷ ـ ۲۰۰۹)[۵۰]	۰	۴۹	۲	۴۹	۱	۲۳۳	۲	۲۰۲
۱۱۱ (۲۰۰۷ ـ ۲۰۱۱)[۵۱]	۰	۵۵	۲	۴۱	۱	۲۵۶	۲	۱۷۸
۱۱۲ (۲۰۱۱ ـ ۲۰۱۳)[۵۲]	۰	۵۱	۲	۴۷	۱	۱۹۳	۲	۲۴۲

جدول ۸ درصد آرای دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان یوتا و سراسر آمریکا در انتخابات ریاست‌جمهوری[۵۳]

	درصد رأی کالج انتخاباتی دموکرات‌ها		درصد رأی کالج انتخاباتی جمهوری‌خواهان	
	یوتا	کل	یوتا	کل
۱۹۹۲[۵۴]	۲۳	۴۳	۴۳	۳۷
۱۹۹۶	۳۳	۴۹	۵۴	۴۱
۲۰۰۰	۲۶	۴۸/۳۸	۶۷	۴۷/۸۷
۲۰۰۴	۲۶	۳۸	۷۲	۵۱
۲۰۰۸	۳۴	۵۳	۶۲	۴۶

این نگاه به ایالت‌هایی که در آنها اکثریت و اقلیت از این نوع وجود دارد، برای خود این احزاب مسلط آمریکا هم بااهمیت است؛ زیرا رقابت احزاب در انتخابات ریاست‌جمهوری نه در ایالاتی است که در آنها در اکثریت قرار دارند و همواره برنده‌اند و نه در ایالاتی که در آنها در اقلیتند و همواره بازنده، بلکه رقابت همواره در ایالت‌های «خاکستری» است که در آنها هیچ‌یک از دو حزب به‌عنوان اقلیت یا اکثریت شناسایی نمی‌شوند و در دوران اخیر سابقه‌ای از تسلط هیچ‌یک از دو حزب بر آن ایالت‌ها وجود ندارد. آرای این ایالت‌ها در پیروزی رئیس‌جمهوری یا یافتن اکثریت در مجالس حیاتی است.

اقلیت سیاسی در سطح فدرال آمریکا

به‌نظر برخی جامعه‌شناسان سیاسی، مانند: موریس دوورژه[۱]، معیار اکثریت ساده

---

1. Maurice Duverger

با فقدان شرایط کسب حد مشخصی از آرا یا تقسیم کرسی‌ها براساس میزان آرای کسب‌شده، یکی از مهم‌ترین عواملی است که راه را برای شکل‌گیری نظام دوحزبی باز می‌کند.(۵۵) در بلندمدت، معیار اکثریت ساده با گرفتن فرصت تجربهٔ شراکت در قدرت، صداهای حاشیه‌ای یا احزاب کوچکِ با آرای ناچیز را وادار به پذیرش انحلال، استحاله یا جذب شدن به یکی از دو حزب مسلط می‌کند؛ اما با تمام این نمودهای بیرونیِ دسترسی انحصاری دو حزب به قدرت، اقلیت سیاسی وجود دارد و تأثیر خود را حتی با پذیرش جذب شدن در احزاب مسلط خواهد گذاشت. در این قسمت، علاوه‌بر معرفی احزاب دیگری که درحال‌حاضر در ایالات متحده فعالند و مصادیقی از اقلیت سیاسی به‌شمار می‌روند، رویکردها، تمایلات و منویات آنها به‌عنوان مرامنامهٔ اقلیت سیاسیِ نگران و گریزان از رویکرد دو حزب اصلی آمریکا و درنهایت، تکوین نوع نوینی از اقلیت سیاسی شرح داده می‌شود.

احزاب سوم و رویکردهای آنها

در کنار دو حزب اصلی آمریکا و در انتخابات ایالتی و/یا فدرال این کشور همیشه احزابی شرکت دارند که بعضاً به پیروزی‌هایی به‌خصوص در عرصهٔ ایالتی دست می‌یابند؛ این پیروزی‌ها لحظه‌ای، ناپایدار، یا قائم‌به‌فردند که درنهایت در نظام سیاسی ایالات متحده اثر رسمی ندارند؛ برای مثال، هم‌اکنون در سطح فدرال می‌توان به وجود دو کرسی مستقل در مجلس سنای ایالات متحده اشاره کرد. یکی از کرسی‌های ایالت کانکتیکات[1] در سنا از آنِ جو

1. Connecticut

لیبرمن[1]، رهبر حزب ایالتی «کانکتیکات برای لیبرمن»[2] و از اعضای باسابقهٔ دموکرات در سنا بود که پس از شکست در انتخابات مقدماتی حزب دموکرات برای نامزدی مجدد مجلس سنا، با تأسیس حزب خود در سال ۲۰۰۶، مستقل از حزب دموکرات در انتخابات شرکت کرد و درنهایت پیروز شد.(۵۶) واضح است پیروزی او و حزب خودساخته‌اش را نمی‌توان به پای اقلیت سیاسی یا احزاب سوم نوشت. سناتور مستقل دیگر برنارد سندرز[3]، سناتور ایالت ورمونت است. او در سال ۲۰۰۶ و درحالی‌که فقط عضو مستقل مجلس نمایندگان بود، با بازنشستگی جیمز جفوردز[4]، سناتور مستقل ورمونت، با پیروزی قاطع در برابر رقیبی جمهوری‌خواه وارد سنا شد.(۵۷) انتساب صفت مستقل به آنها بیشتر ناشی از روند نامزدی و مبارزهٔ انتخاباتی آنها با نامزدهای دو حزب اصلی است تا آنکه معنای تفکر سوم را در برابر دو جریان اصلی داشته باشد؛ برای نمونه، لیبرمن به‌شدت از جنگ بوش علیه عراق و نامزد جمهوری‌خواه در برابر اوباما حمایت می‌کند و درعوض، در مسائل داخلی هنوز مانند دموکرات‌ها تصمیم می‌گیرد.(۵۸) سندرز نیز در مقام سناتوری مستقل، در سه دورهٔ ۱۱۰، ۱۱۱، و ۱۱۲ کنگره به‌ترتیب در ۹۷ درصد، ۹۴ درصد، و ۹۱ درصد موارد با دموکرات‌ها همراهی کرده است.(۵۹) واضح است پیروزی لیبرمن و حزب خودساخته‌اش و روش سندرز را نیز نمی‌توان به پای اقلیت سیاسی یا احزاب سوم نوشت (جدول ۹ تعداد کرسی‌های کسب‌شده از طرف افراد مستقل را از دورهٔ ۱۰۲ کنگره نشان می‌دهد).

---

1. Joc Lieberman
2. Connecticut for Lieberman
3. Bernard Sanders
4. James Jeffords

جدول ۹. تعداد کرسی‌های مستقل در مجالس فدرال[۶۰]

	مجلس نمایندگان	سنا
۱۰۲ (۱۹۹۳ ـ ۱۹۹۱)	۱	۰
۱۰۳ (۱۹۹۵ ـ ۱۹۹۳)	۱	۰
۱۰۴ (۱۹۹۷ ـ ۱۹۹۵)	۱	۰
۱۰۵ (۱۹۹۹ ـ ۱۹۹۷)	۲	۰
۱۰۶ (۲۰۰۱ ـ ۱۹۹۹)	۱	۰
۱۰۷ (۲۰۰۳ ـ ۲۰۰۱)	۲	۰
۱۰۸ (۲۰۰۵ ـ ۲۰۰۳)	۱	۱
۱۰۹ (۲۰۰۷ ـ ۲۰۰۵)	۱	۱
۱۱۰ (۲۰۰۹ ـ ۲۰۰۷)	۰	۲
۱۱۱ (۲۰۱۱ ـ ۲۰۰۷)	۰	۲
۱۱۲ (۲۰۱۳ ـ ۲۰۱۱)	۰	۲

در سطح ایالتی هم می‌توان به فرماندار مستقل رود آیلند اشاره کرد. او درحالی‌که در سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۶ عضو حزب جمهوری‌خواه و نمایندهٔ سنا بود، پس از شکست در دور بعدی، حزب جمهوری‌خواه را ترک کرد، در انتخابات ریاست‌جمهوری نیز از باراک اوباما حمایت کرد و سرانجام در سال ۲۰۱۰، در رقابت با نامزدهای جمهوری‌خواه و دموکرات در نقش نامزدی مستقل به کرسی فرمانداری دست یافت.[۶۱]

به‌این‌ترتیب، بررسی سوابق مستقلان پیروز در انتخابات ایالتی و فدرال، از وابستگی حزبی قبلی آنها، دنباله‌روی یا حمایت از رویکردها و برنامه‌های دو حزب مسلط حکایت دارد و چنین رویه و سابقه‌ای با برداشت این فصل درمورد اقلیت سیاسی تطبیق ندارد. بنابراین، برای شناخت اقلیت‌های سیاسی در

سطح فدرال، احزاب شناسنامه‌داری را باید بررسی کرد که اگرچه موفقیت‌های چندانی را در عرصهٔ رقابت‌های سیاسی کسب نکرده‌اند، با تعریف رویکردها و منویات خود و ثبات در آنها، بازتاب بخشی از جامعهٔ آمریکا هستند. در اینجا، ایدئولوژی و رویکردهای سیاسی ـ اقتصادی احزاب صلح و آزادی[1]، لیبرتارین[2]، قانون اساسی[3]، و سبز[4] تحلیل و بررسی می‌شوند.

حزب صلح و آزادی

حزب صلح و آزادی حزبی چپ‌گراست که از سال ۱۹۶۷ با تعهد به سوسیالیسم، دموکراسی، بوم‌شناسی[5]، فیمینیسم و برابری نژادی و با هدف ایجاد جهانی متفاوت با جهان فعلی تأسیس شد. گرچه تمرکز این حزب در کالیفرنیاست، درصورت مهیا بودن شرایط و انطباق شعارهای نامزدهای مستقل با رویکردهایشان از حمایت آنان در سطح فدرال دریغ نمی‌کنند، به‌خصوص که با ایدئولوژی سوسیالیستی خود، داعیه‌ای وسیع‌تر از سطح ایالتی و حتی فدرال دارد. از نظر این حزب، جهان مطلوب باید دارای این ویژگی‌ها باشد:

- محوریت همکاری به‌جای رقابت؛
- تغذیهٔ مناسب، پوشاک و مسکن برای همه؛
- برابری جنسیتی؛
- رسیدن افراد به امیال و آرزوهایشان براساس تلاش آنها؛
- زندگی جوامع در هماهنگی با یکدیگر، درعین حفظ یکپارچگی فرهنگی خود.

---

1. Peace and Freedom Party
2. Libertarian Party
3. Constitution Party
4. Green Party
5. Ecology

به‌جز راهکارهای اقتصادی معمول هر حزب چپ‌گرا در زمینهٔ بهبود شرایط کار، بالا رفتن دستمزدها، ضمانت‌های کاری و بیمه‌ای و افزایش مالیات ثروتمندان، عمده راهکارهای حزب برای رسیدن به چنین جهانی بدین قرار است:

- انحلال نفتا و سازمان تجارت جهانی؛
- کنترل دموکراتیک و مالکیت اجتماعی بر منابع ملی، نهادهای مالی، و صنایع؛
- ابتکار ازسوی آمریکا برای خلع سلاح جهانی با انهدام سلاح‌های اتمی‌اش؛
- خروج نظامیان و سلاح‌های آمریکا از پایگاه‌های خارجی خود و تلقی از صلح به‌عنوان امری تجزیه‌ناپذیر و فراگیر؛
- انحلال آژانس‌های امنیتی ـ اطلاعاتیِ داخلی و خارجی آمریکا؛
- اتخاذ اقتصاد صلح‌محور به‌جای اقتصاد میلیتاریسم‌محور؛
- حق تعیین سرنوشت برای تمام ملل، به‌خصوص قلمروهای آمریکا مانند: پورتو ریکو[1]؛
- تضمین حق تحصیلات کامل برای همه؛
- الغای مجازات اعدام؛
- شناسایی حاکمیت و حقوق بومیان آمریکا؛
- پایان نژادپرستی زیستی و استفاده از خاک دیگران برای دفن زباله‌های سمّی.(۶۲)

---

1. Puerto Rico

حزب لیبرتارین

حزب لیبرتارین با شعار «حداقل حکومت، حداکثر آزادی» در سال ۱۹۷۱ تأسیس شد و خیلی زود در ۱۹۷۲ اولین کنوانسیون ملی خود را برگزار کرد و در اولین دورهٔ بعد از آن، یعنی در سال ۱۹۷۶ توانست در ۳۲ ایالت حق رأی و در ادامه ۱۷۰ هزار رأی را برای انتخابات ریاست‌جمهوری کسب کند. این تعداد در انتخابات سال ۱۹۸۰ به حق رأی در تمام پنجاه ایالت و کسب حدود یک میلیون رأی رسید که این میزان بالاترین رأیی بود که این حزب تا آن زمان توانسته بود در انتخابات ریاست‌جمهوری کسب کند. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۹۶ حزب لیبرتارین برای دومین بار توانست حق رأی پنجاه ایالت را کسب کند. این اولین مرتبه‌ای بود که حزب سومی توانست برای دو دوره کل حق رأی پنجاه ایالت را کسب کند.[۶۳] هم‌اکنون حزب لیبرتارین خود را بزرگ‌ترین حزب سوم ایالات متحده می‌داند.

خارج از مرامنامهٔ رسمی، لیبرتارین شعارهای انطباق میراث آزادی و مسئولیت فردی آمریکا با اعتقاداتش، تساهل، ثبات در اصول، حفاظت از افراد با رویکرد فردمحوری و تشویق استعدادهای فردی و درنهایت، آزادی و استقلال فردی به‌عنوان تنها راه زندگی را سرمی‌دهد.[۶۴] اما مرامنامهٔ این حزب ذیل چهار عنوان خلاصه شده است: اول، آزادی فردی در بیان، تشکیل اجتماعات، روابط و هویت جنسی و جنسیتی، سقط جنین، و دفاع از خود؛ دوم، آزادی اقتصادی در حقوق مالکیت و قراردادها، حفظ محیط زیست با جلوگیری از استفادهٔ بی‌رویه از منابع طبیعی، مخالفت با ارائهٔ یارانه یا قیمت‌گذاری دولت بر سوخت و انرژی، مخالفت با انحصار دولتی و حمایت از تشکیل اتحادیه‌های داوطلبانهٔ افراد، شرکت‌ها و تعاونی‌ها، حمایت از قطع مالیات، مخالفت با هرگونه

استقراض دولت، حمایت از اصلاحیهٔ بودجهٔ متوازن در قانون اساسی مبنی‌بر اجبار دولت به توازن‌بخشی به بودجه با کاهش هزینه‌های خود نه با افزایش مالیات، حمایت از الغای قوانین کار و حمایت از صاحبان کار درمورد رد و عدم شناسایی اتحادیه‌ها، تعمیم حوزهٔ بازار آزاد به بخش آموزش، حمایت از آزادی افراد در تعیین سقف مقدار بیمه و آزادی آنها در عدم خرید بیمه‌های درمانی، و تلقی از بازنشستگی به‌عنوان مسئولیت افراد، نه مسئولیت حکومت؛ سوم، آزادی امنیت، شامل: مخالفت با تجاوز حوزهٔ امنیت داخلی به حوزهٔ آزادی‌های فردی، تقدم دفاع بر حمله و دفاع ازطریق ایجاد روابط دوستانه با کل جهان، حمایت از آزادی تجارت و آزادی مهاجرت، حمایت از حق تعیین سرنوشت در هرجایی که دولت از حدود وظایف محدود خود خارج شود، و چهارم اینکه موارد مطرح‌نشده در این مرامنامه نباید به‌معنای موافقت تفسیر شود.(۶۵)

از مسائل مهم دیگری که این حزب درقبال آن موضع‌گیری کرده، حمایت از آزادی حمل اسلحه(۶۶)، مخالفت با دولت رفاه(۶۷)، و تی پارتی است. حزب لیبرتارین در موضع‌گیری‌های خود، تی پارتی را از حامیان کنگره‌ای این جنبش جدا می‌کند و براین‌نظر است که جمهوری‌خواهان عضو کاکِس تی پارتی در کنگره درحال خیانت به این جنبشند.(۶۸) پاره‌ای از مواضع حزب لیبرتارین در زمینهٔ امور جاری سیاست داخلی و خارجی، ازسوی برخی افراطی تلقی می‌شود. این مواضع عبارتند از: رفع ممنوعیت از ماری‌جوانا، نگرفتن مالیات، پایان جنگ در عراق، و حذف هزینه‌های آمریکا در خارج از مرزها و کمک به کشورهای دیگر.(۶۹)

با ارائهٔ خلاصه‌ای از رویکردها و دیدگاه‌های حزب لیبرتارین و مقایسهٔ آن با احزاب محافظه‌کار، شباهت‌ها و تفاوت‌های زیادی را خواهیم یافت. تجارت و

مهاجرت آزاد، روابط آزاد فردی، سقط جنین، مخالفت با تجاوز حوزهٔ امنیت ملی به آزادی‌های فردی، ازجمله مواردی است که لیبرتارین را از احزاب محافظه‌کار متمایز می‌کند؛ درعین‌حال، حمایت از کوچک شدن دولت، بحث کاهش یا لغو مالیات، حمایت از صاحبان صنایع، حمایت از آزادی اسلحه و مخالفت با کاهش بودجهٔ دولتی و دخالت دولت در امور رفاهی ـ بیمه‌ای ازجمله شباهت‌های آنهاست.

حزب قانون اساسی

حزب «مالیات‌دهندگان آمریکا»[1] در سال ۱۹۹۱ تأسیس شد و در ۱۹۹۹ نام خود را به حزب قانون اساسی تغییر داد. این حزب دارای گرایش‌های ملی‌گرایانه، محافظه‌کارانه، مذهبی و اقتصادی است و درمجموع، حزبی راست‌گرا محسوب می‌شود. از زمان تأسیسش در پنج انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کرد و آرایی سینوسی و نه‌چندان چشمگیر به‌دست آورد، به‌نحوی‌که در بهترین حضورش در سال ۲۰۰۸ کمتر از دویست هزار رأی کسب کرد.[۷۰] این حزب براین‌باور است که حکومت قانون اساسی را نادیده می‌انگارد و هدفش بازگرداندن حکومت به جایگاه قانونی خود است؛ لذا علیه ارکان حکومت در دادگاه‌های ایالات متحده اقامهٔ دعوی می‌کند.[۷۱]

مرامنامهٔ این حزب، به‌تفصیل دغدغه‌های مؤثر در شکل‌گیری خود را با استناد دقیق به قانون اساسی و اصلاحیه‌های مختلف آن، خروج قوا، نهادها و برنامه‌های مختلف از چهارچوب قانون اساسی آمریکا و هدف خود را

1. US Taxpayer Party

بازگرداندن روح قانون اساسی و نیت بنیان‌گذاران آمریکا به ارکان جامعه می‌داند. بخش‌های مهمی از این مرامنامه بدین شرحند:

آموزش: مرامنامهٔ حزب قانون اساسی با اشاره به عدم اعطای صلاحیت از طرف قانون اساسی به دولت مرکزی، با استدلالی مذهبی صلاحیت و مسئولیت آموزش را امری می‌داند که پروردگار به اولیای کودکان واگذار کرده است و نتیجه می‌گیرد آموزش نباید در زمرهٔ اموری قرار بگیرد که حکومت فدرال در آنها دخالت می‌کند، مانند انگیزه‌های مالیاتی، وام، و اعطای سهمیه به کهنه‌سربازان.[۷۲]

امور سلامت و بهداشت: با این استدلال که هرگونه دخالت دولتی اعم از پرداخت یارانه تهدیدی برای کیفیت و در دسترس بودن امور بهداشتی است، و درصورت چنین دخالتی، دولت نیز تعیین‌کنندهٔ اولویت‌های این امور خواهد شد، با این دخالت مخالفت می‌کند.[۷۳]

مهاجرت: با اذعان به صلاحیت دولت فدرال در حفاظت و پاسداری از مرزها، به وظیفهٔ این دولت در تنظیم مقررات مهاجرت و تعداد و ویژگی‌های خاص مهاجران اشاره می‌کند و ورود حدود سالی یک میلیون مهاجر قانونی و غیرقانونی را تهدیدی برای مسکن، امنیت اجتماعی، آموزش، و... و یکی از عوامل افزایش مالیات‌ها می‌داند. حزب قانون اساسی پیشنهاد می‌کند که حکومت مرکزی با غربال مهاجران بالقوه در مراحل مختلف مهاجرت اجازه ندهد آنها در ابعاد بهداشتی، اخلاقی و جنایی بر حکومت فدرال و ایالت‌ها فشارهای بودجه‌ای و مالیاتی را تحمیل کنند.[۷۴]

هرزه‌نگاری: حزب قانون اساسی هرزه‌نگاری را در بهترین حالت، انحراف

از مسیری می‌داند که خدا تعیین کرده است و با اشاره به اعطای حق آزادی بیان در قانون اساسی، خواهان ایجاد تمایزی میان آزادی بیان واقعی و آزادی بیانِ درپی انحراف و تخریب است.(۷۵)

امنیت اجتماعی: حزب قانون اساسی با مشغولیت حکومت فدرال به مفهوم «امنیت اجتماعی» مخالف است. مرامنامه، استناد حکومت فدرال در تأمین امنیت اجتماعی را این بخش از دیباچهٔ قانون اساسی می‌داند که «وظیفهٔ تأمین حقوق خدادادی افراد ازطریق ارتقاء رفاه عمومی برعهدهٔ حکومت مرکزی است.»؛ اما در پاسخ، حزب قانون اساسی دل‌مشغولی دولت را رفاه فردی می‌داند نه رفاه عمومی، و امنیت اجتماعی را نیز بخشی از رفاه فردی برمی‌شمرد که بنابر قانون اساسی، دولت صلاحیتی در تأمین آن ندارد.(۷۶)

تعرفه و تجارت: مرامنامه با استناد به قانون اساسی، تنظیم تجارت با ملل خارجی را وظیفهٔ کنگره می‌داند؛ وظیفه‌ای که کنگره حق تفویض آن را به هیچ نهاد داخلی یا خارجی ندارد. با این استدلال حزب قانون اساسی خواهان انحلال دفتر نمایندگی تجارت[1]، و خروج آمریکا از نفتا و سازمان تجارت جهانی است.(۷۷)

مالیات: مرامنامه با استناد به قانون اساسی تنظیم مالیات‌ها را امری مختص به داخل ایالت می‌داند که بی‌اجازهٔ آن، دولت فدرال و کنگره حق ورود به این مسئله را ندارند. بنابر این استدلال، حزب قانون اساسی خواهان انحلال سرویس درآمد ملی[2] به‌عنوان بازوی اجرایی دولت فدرال در تعیین مالیات در سطح فدرال است.(۷۸)

---

1. Office of Special Trade Representative
2. Internal Revenue Service

تروریسم و آزادی فردی: مرامنامه پس از اشاره به حقوق فردی مصرح در قانون اساسی، درقبال حکومت و موارد استثنا مانند: تهاجم[1] یا شورش[2]، درگیری آمریکا با تروریسم و جنگ با تروریسم را مصداقی از تهاجم یا شورش نمی‌داند و با همین استدلال می‌گوید که استفاده از قانون میهن‌پرستی[3] برای تحدید حقوق شهروندان برخلاف قانون اساسی ایالات متحده است.(۷۹)

حزب سبز

سابقهٔ تشکل سبزها در سطح فدرال به فردای انتخابات ۱۹۹۶ بازمی‌گردد که در آن سال، سبزها انجمن احزاب سبز ایالتی[4] را برای پر کردن خلأ نهادی در سطح فدرال تأسیس کردند.(۸۰) در سال ۲۰۰۱ و پس از کسب اقبال نسبی این انجمن در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۰، این انجمن خود را به حزب سبز ایالات متحده ارتقا داد.(۸۱) این حزب دغدغه‌های خود را باعنوان «ده ارزش محوری حزب سبز» بدین شرح معرفی می‌کند: دموکراسی مردمی[5]، عدالت اجتماعی و فرصت برابر، چشم‌انداز بوم‌شناختی، خشونت‌ستیزی، تمرکززدایی، عدالت اقتصادی و اقتصاد اجتماع‌محور، فمینیسم و برابری جنسیتی، ارزشمندی تنوع، مسئولیت جهانی و فردی، و ثبات و تمرکز بر آینده.(۸۲) علاوه‌براین، ارزش‌ها ادعا می‌کنند که راه‌حل‌های جامعی برای مسائلی مانند: انرژی‌های جایگزین، جهانی شدن، و اصلاح نظام انتخاباتی دارند.(۸۳)

پیش از پرداختن به مرامنامهٔ این حزب، ذکر تأثیر عظیم رقابت کاندیدای این

1. Invention
2. Rebellion
3. Patriot Act
4. Association of State Green Parties (ASGP)
5. Grassroots democracy

حزب در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۰ مفید به‌نظر می‌رسد؛ مثلاً آرای دو میلیون و ۸۸۰ هزار عددی رالف نادر[1]، کاندیدای این حزب، در مقایسه با آرای شخصی مانند راس پروت[2] در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ شاید رقمی به‌حساب نیاید، اما چنان اثری بر نتایج برخی از ایالات گذاشت که درنتیجهٔ آن کاندیدای حزب دموکرات، درعین کسب برتری در شمارش سراسری آرا، کالج‌های انتخاباتی کمتری را به‌دست آورد و کاندیدای حزب جمهوری‌خواه به ریاست‌جمهوری رسید. این اثرگذاری ناشی از نگاه‌هایِ ناخودآگاه همسوی کاندیداهای دو حزب دموکرات و سبز بود، به‌نحوی‌که کاندیدای حزب سبز با کسب ۹۷ هزار رأی در ایالت فلوریدا باعث شد تا کاندیدای حزب دموکرات با اختلاف ۵۳۷ رأی از شش میلیون رأی به‌دست‌آمده، کل ۲۵ کالج انتخاباتی این ایالت را واگذار کند و درنهایت، با اختلاف پنج کالج در سطح فدرال، ریاست‌جمهوری را ازدست بدهد.(۸۴)

در آخرین نسخهٔ مرامنامهٔ حزب سبز ایالات متحده، چهار موضوع اصلیِ دموکراسی، عدالت اجتماعی، ثبات بوم‌شناختی و ثبات اقتصادی بیان شده است که هریک به موضوعات فرعی دیگری تقسیم می‌شوند.(۸۵) این موضوعات عبارتند از:

۱. دموکراسی(۸۶) در مرامنامهٔ حزب به چهار زیرشاخهٔ اصلاح سیاسی، اصلاح آزادی بیان و رسانه، سیاست خارجی، و امنیت داخلی تقسیم می‌شود.

در زیرشاخهٔ اصلاح سیاسی به چهار موضوع زیر اشاره شده است: اصلاح جامع در امورِ مالی مبارزات انتخاباتی؛ استفادهٔ نامزدها از پوشش رادیویی و

---

1. Ralph Nader   2. Ross Perot

تلویزیونی رایگان؛ اعتقاد به قاعدهٔ اکثریت قاطع و رد قاعدهٔ اکثریت ساده؛ الغای نظام قرن هیجدهمی کالج انتخاباتی با اصلاح قانون اساسی و جانشین کردن آن با نظام رأی‌گیری مستقیم یا حداقل تخصیص نسبی هیئت‌های نمایندگی. در زیرشاخهٔ اصلاح آزادی بیان و رسانه نیز چهار موضوع مورد توجه قرار گرفته است: تصویب قوانین نوین ضدتراست درمورد رسانه‌ها؛ فراهم آوردن فرصت‌های بیشتر برای مالکان رسانه‌های اقلیت و زنان؛ ممنوعیت آگهی تجاری با مخاطب کودکان زیر دوازده سال؛ مخالفت با سانسور در هنر، رسانه، مطبوعات، و اینترنت. زیرشاخهٔ سیاست خارجی خود به پنج موضوع کلی با موضوعات فرعی زیر تقسیم شده است:

ـ خلع سلاح و صلح

- لزوم شناسایی و حاکمیت دولت ـ ملت‌ها و حق تعیین سرنوشت آنها ازسوی آمریکا؛
- تأیید و حمایت از حق مداخلهٔ سازمان ملل در کشورهای ناقض حقوق اقلیت یا درگیر نسل‌کشی؛
- لزوم تبعیت ارتش آمریکا از فرماندهان سازمان ملل در اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت؛
- لغو حق وتوی اعضای دائم شورای امنیت؛
- لزوم امضای موافقتنامهٔ دادگاه کیفری بین‌المللی ازسوی آمریکا؛
- لزوم پیوستن آمریکا به موافقنامهٔ تورنتو در زمینهٔ ممنوعیت تولید، استفاده و فروش مین‌های ضدنفر.

ـ صلح خاورمیانه

- تصدیق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و اسرائیل؛
- حمایت از بازگشت آوارگان فلسطینی؛

- رد حمایت سیاسی آمریکا از اسرائیل و رأی وتوی آن به هر قطعنامهٔ محکوم‌کنندهٔ اسرائیل؛
- حمایت از موضع برتر آمریکا در مسئلهٔ صلح خاورمیانه در مقایسه با سازمان ملل، اروپا، و اتحادیهٔ عرب.

ـ حقوق بشر

- اصلاح قانون اساسی در مواردی که مسکوت مانده‌اند؛ مانند: حق معیشت و حق تنفس؛
- ذکر صریح نبودِ هیچ‌گونه حقوق ویژه برای سازمان‌ها، شرکت‌ها و انجمن‌ها به‌منظور جلوگیری از مصونیت آنها.

ـ حقوق زنان

- تصویب فوری کنوانسیون حذف هرگونه تبعیض علیه زنان.

ـ استقلال پورتوریکو

در زیرشاخهٔ امنیت داخلی نیز موضوعات زیر مطرح شده‌اند: پایان نقض آزادی‌های مدنی پس از ۱۱ سپتامبر؛ پایان شکنجه در ابوغریب و گوانتانامو؛ لغو بازداشت نامحدود بدون دادرسی؛ لغو مجازات اعدام؛ اجرای دقیق اصلاحیهٔ چهارم درمورد حفاظت علیه ربایش و تجسس غیرقانونی.

۲. عدالت اجتماعی[۸۷] که در مرامنامهٔ حزب به پنج زیرشاخهٔ حقوق مدنی و حقوق برابر، توجه به عدالت زیستی، رفاه، بهداشت، و مهاجرت تقسیم می‌شود. موضوعاتی که در بحث حقوق مدنی و حقوق برابر مورد توجه قرار می‌گیرند عبارتند از: ارتقاء برابری اجتماعی و اقتصادی برای زنان و رفع فشار و خشونت علیه آنان؛ رفع انواع تبعیض نژادی؛ حقوق بومیان هاوایی؛ برابری سکولار و

آزادی مذهبی؛ حقوق مصرف‌کنندگان؛ حقوق کهنه‌سربازان.

در موضوع رفاه، به حق تمام افراد در داشتن غذا، مسکن، بهداشت، شغل با دستمزد کافی برای پرداخت هزینه‌های زندگی، آموزش، و پس‌انداز برای زمان مشکلات احترام گذاشته می‌شود و از سرمایه‌گذاری بخش چشمگیری از بودجهٔ نظامی در برنامه‌های حمایت از خانواده و ایجاد شغل حمایت می‌شود.

زیرشاخهٔ دیگر نیز بهداشت را حق تمام افراد می‌دانند نه امتیازی برای آنها و همهٔ افراد را در همه جا تحت پوشش قرار می‌دهد و دراین‌راستا، از تأسیس تراست صندوق بهداشت ملی برای پیوند دادن تمام پیمانکاران فدرال بهداشت حمایت می‌کند.

در موضوع مهاجرت نیز به اعطای وضعیت قانونی به تمام مهاجران غیرقانونی ازپیش واردشده و درحال کار و خانواده‌هایشان توجه می‌شود.

۳. ثبات بوم‌شناختی[۸۸] که در مرامنامه به دو بخش تغییرات اقلیمی و انرژی با زیرشاخه‌های زیر تقسیم می‌شود:

- تغییرات اقلیمی

- حمایت از کنوانسیون بین‌المللی جامع درمورد تغییرات اقلیمی زیر نظر سازمان ملل؛
- ارائهٔ سیاست اقتصادی برای داشتن اقلیمی سالم‌تر؛
- استفاده از انرژی‌های سبز؛
- کشاورزی ارگانیک.

- انرژی

- لزوم ارائهٔ راهکارهای تشویقی به‌منظور کاهش چشمگیر در مصرف

انرژی آمریکا؛

- لزوم تعیین معیارهای کارای ملی انرژی؛
- لزوم استفاده از انرژی‌های پاک؛
- پایان استفاده از منابع انرژی آلوده‌کننده.

۴. ثبات و امنیت اقتصادی[۸۹] که در مرامنامه به چهار بخش مالیات منصفانه، اشتغال، بازنشستگی، و بدهی‌های فدرال با زیرشاخه‌های زیر تقسیم می‌شود:

- مالیات منصفانه
  - قطع مالیات کارگران؛
  - افزایش مالیات ثروتمندان و شرکت‌ها؛
  - مالیات بر مصرف سوخت‌های فسیلی.
- اشتغال
  - کاهش ساعات کار به هفته‌ای سی تا ۳۵ ساعت؛
  - یارانه برای منابع انرژی نوین با دو تا پنج برابر نیروهایی بیشتر از منابع فسیلی.
- بازنشستگی
  - لزوم تغییر ماهیت سرمایه‌گذاری صندوق‌های بازنشستگی از ماهیت فعلی با مدیریت تقریباً انحصاری بانکداران و شرکت‌های بیمه به ماهیتی با شراکت کارگران؛
  - تغییر قانون فدرال به روش تلاش برای یافتن میزان معقول بازگشت سود نه نرخ ترجیحی بازار؛
  - تشکیل بازار دومی از سرمایه‌گذاری‌های بازنشستگی ازسوی حکومت.

- بدهی‌های فدرال

- بدهی‌های فدرال؛ اثر آخر قطع مالیات از صنایع بزرگ، ثروتمندان، و صنایع نظامی؛
- افزایش مالیات ثروتمندان، صنایع آلاینده، و شرکت‌های بزرگ؛
- جلوگیری از خصوصی‌سازی امنیت اجتماعی؛
- افزایش سرمایه‌گذاری در انرژی‌های نوین، حفاظت از محیط زیست، حمل‌ونقل عمومی، آموزش عالی، امنیت اجتماعی، اشتغال سبز، و مسکن دولتی.

احزاب سوم مورد بررسی در یک نکته اشتراک داشتند و آن عبارت بود از: اتخاذ برخی رویکردها یا اهداف با دیدگاهی کلاسیک، ساده‌سازی‌شده و بدون ارتباط با دوران معاصر، به‌شدت افراطی یا تفریطی، غیرمنطقی، احساسی و بدون هیچ‌گونه امکان وقوع آن؛ همچون: انحلال آژانس‌های اطلاعاتی، قطع مالیات، آزادی کامل مهاجرت، تحصیلات کامل رایگان، دخالت نکردن دولت در امر آموزش، بیمه برای همهٔ افراد، تلقی از بیمه به‌عنوان مسئولیت افراد نه مسئولیت دولت و... .

با درنظر گرفتن این دیدگاه‌ها و اهداف احزاب سوم، که اکثر آنها در منتهاالیه دو طیف قرار دارند، تلقی از دو حزب مسلط به‌عنوان احزابی معتدل کاری آسان می‌شود. درواقع، با نظر به توزیع نسبتاً عادی در جامعه، احزاب سوم مذکور با اهداف و دیدگاه‌های افراطی خود، فقط موفق به جذب افراد کمی در مقایسه با کل جمعیت می‌شوند و احزاب مسلط با اهداف و دیدگاه‌های نسبتاً معتدل خود تعداد بیشتری از کل جمعیت را به خود جذب می‌کنند.

با صرف‌نظر از کیفیت پایین به بالای تشکیل و تکوین احزاب در جوامع

غربی، نگاه این فصل تاکنون به بازیگری احزاب در جذب نظر شهروندان بود؛ اما از اینجا به بعد، توجه به تلاش‌های بدنهٔ اجتماعی و شهروندان راست‌گرا در ایجاد جنبشی اعتراضی به وضع موجود خواهد بود؛ جنبشی راست‌گرا که نسبتاً فاصلهٔ خود را با قدرت رسمی حفظ کرده است و با قدرت غیررسمی، متکثر و پراکندهٔ خود، آن را به مبارزه می‌طلبد.

تی پارتی؛ جنبشی نوین، دارای قدرتی در مفهوم نوین

در قسمت‌های قبل به احزاب اقلیت در سطوح ایالتی و فدرال نگاهی داشتیم؛ اما پدیدهٔ نوین در نظام سیاسی آمریکا افزایش استفاده از مفهوم تی پارتی است. تی پارتی نامی است که از دیرباز، معترضان ضدمالیاتی که دیدگاه‌های لیبرال و محافظه‌کار داشتند به‌طور نمادین به خود داده‌اند. این نام‌گذاری به‌سبب عمل اعتراضی مستعمره‌نشینان بوستون[1] در سال ۱۷۷۳ علیه دولت بریتانیا و انحصار واردات چای ازسوی کمپانی هند شرقی با بازنگرداندن سه کشتی چای مشمول مالیات و درعوض، ریختن آن چای در بندر بوستون بوده است. در این بخش افزایش شکل‌گیری گروه‌هایی مدنی به نام تی پارتی و ایجاد نوعی انسجام میان آنها از فوریهٔ ۲۰۰۹ شرح داده می‌شود؛[۹۰] این امر با استقبال بسیاری از گروه‌های رسمی‌تر راست‌گرا، محافظه‌کار و حتی جمهوری‌خواه مواجه شد، به‌گونه‌ای‌که آنها راه حفظ بخشی از منافع خود را در نزدیکی به این گروه‌ها می‌دانند.

گفتنی است هر موجودیتی که نام تی پارتی به خود گرفته است، ماهیتی محافظه‌کار دارد و با افزایش گسترهٔ دولت و افزایش مالیات، و حتی دولتمردان

---

1. Boston

فعلی آمریکا مخالف است؛ اما کثرت این عنوان، ما را بر آن می‌دارد تا تمایزاتی را میان آنها مشخص کنیم.

ازسویی، تی پارتی مورد بحث را نباید با بوستون تی پارتی[1] اشتباه گرفت. بوستون تی پارتی، حزبی سیاسی است که در سال ۲۰۰۶ از حزب لیبرتارین منشعب شد[(۹۱)] و هم‌اکنون در پنجاه ایالت فعالیت دارد.[(۹۲)] این حزب، لیبرال است و مانند دیگر احزاب لیبرال خواهان لغو اقدامات ضدمهاجرت و قانون میهن‌پرستی است؛[(۹۳)] درحالی‌که تی پارتی مورد بحث، نه تشکلی منسجم مانند حزب با کنوانسیون فدرال و فعالیت‌های ایالتی است و نه لیبرال که خواهان امری مانند لغو اقدامات ضدمهاجرت یا قوانین امنیتی باشد.

ازسوی‌دیگر، گرچه این روزها از حضور «اعضای تی پارتی» در کنگرهٔ آمریکا بسیار بحث می‌شود، باید دانست حضور تی پارتی در کنگره، به تشکل یا فراکسیونی به نام کاکِس تی پارتی[2] محدود است. این کاکِس در دورهٔ ۱۱۱ کنگره، یعنی دوران اقلیت جمهوری‌خواهان، و در اواخر سال ۲۰۰۹ به ریاست میشل باکمن[3] نمایندهٔ جمهوری‌خواه ماساچوست شکل گرفت و حدود ۵۲ تن از نمایندگان و سناتورهای کنگره در آن عضو شدند.[(۹۴)] این کاکِس در دورهٔ ۱۱۲ با پیروزی جمهوری‌خواهان و اکثریت یافتن آنها در کنگره دوباره به ریاست میشل باکمن و عضویت حدود شصت نماینده و سناتور تشکیل شد؛[(۹۵)] اما اینکه نقش و اختیارات یک کاکِس، رابطهٔ کاکِس تی پارتی با خود تی پارتی موردنظر ما و نظر اعضای آن درمورد این رابطه چیست، ماهیت کاکِس تی پارتی را در کنگره مشخص می‌کند.

1. Boston Tea Party
2. Tea Party Caucus
3. Michele Bachmann

کاکِس در کنگره یکی از نام‌هایی است که بر سازمان‌بندی‌های درونی اعضای کنگره[1] می‌نهند. هدف از این سازمان‌بندی‌ها تعقیب موضوعات مشترک تقنینی ازسوی اعضای آن سازمان‌بندی است و بنابر قوانین مجلس نمایندگان، این سازمان‌بندی‌ها تحت قواعد و محدودیت‌هایی و با اجازه و تصویب کمیسیون مدیریت مجلس نمایندگان[2] حق فعالیت می‌یابند؛ اما مهم‌ترین موضوع در این مورد این است که قواعد ناظر بر این سازمان‌بندی‌ها چنان محدودکننده‌اند که سازمان‌بندی به‌جز هماهنگی درمورد مواجهه با طرح‌ها و قوانین پیشنهادی یا ارائهٔ پیشنهاد برای طرحی به‌خصوص، صلاحیت دیگری ندارند. بعضی از این قوانین محدودکننده عبارتند از:

- فقدان شخصیت حقوقی یا هویت قانونی؛
- فقدان صلاحیت استخدامی؛
- ممنوعیت دریافت کالا، پول یا خدمات از افراد یا سازمان‌های خصوصی برای حمایت از سازمان‌بندی؛
- ممنوعیت تخصیص فضای دفتری و اداری جدا از محیط مجلس؛
- کسب منابع مالی فقط از منابع شخصی اعضا؛
- ممنوع کردن اعضا در ایجاد وب‌سایت مستقل سازمان‌بندی به‌جز بخشی از فضای وب‌سایت رسمی اعضا در وب‌سایت کنگره.(۹۶)

علاوه‌بر این عوامل محدودکنندهٔ قانونی، کثرت سازمان‌بندی‌های موجود در کنگره نیز از تأثیر آنها به‌شدت می‌کاهد؛ برای مثال، در کنگرهٔ ۱۱۱ بالغ بر چهارصد(۹۷) سازمان‌بندی و در کنگرهٔ ۱۱۲ بیش از سیصد(۹۸) مورد تا سال اول

1. Congressional Member Organizations (CMO)
2. Committee on House Administration

به ثبت رسید.

اما درمورد رابطهٔ کاکِس تی پارتی با جنبش تی پارتی لازم است ابتدا به توضیحات اعضای کاکِس و سپس نظر فعالان تی پارتی و برخی از اعضای حزب جمهوری‌خواه اشاره شود. بکمن در درخواست رسمی خود به کمیسیون مدیریت مجلس، هدف از تأسیس این کاکِس را حمایت از درخواست آمریکاییان برای مسئولیت مالی، تبعیت از قانون اساسی و محدود کردن دولت ذکر کرد.(۹۹) رالف هال[1]، قدیمی‌ترین عضو مجلس نمایندگان نیز هدف از تأسیس این کاکِس را شنیدن صدای فعالان تی پارتی و دادن زبانی به آنان در واشنگتن دانست. از نظر او، نقش کاکِس رهبری یا سخنگویی تی پارتی نیست.(۱۰۰) او در دورهٔ ۱۱۲ از عضویت این کاکِس خارج شد، اما در دیگر سو، فعالان تی پارتی تأسیس این کاکِس را کاملاً متفاوت برداشت کردند و آن را تلاش جمهوری‌خواهان برای سرقت جنبش به‌نفع اهداف سیاسی دانستند.(۱۰۱) برخی از سناتورهای حامی جنبش تی پارتی نیز به دلایلی، با اشتباه دانستن تشکیل این کاکِس از پیوستن به آن خودداری کردند؛ برای مثال، سناتور مارکو روبیو[2] ساختار کاکِس و جنبش را دو ساختار متضاد و تأسیس کاکِس را موجب از بین رفتن انرژی فعالان تی پارتی دانست.(۱۰۲) جیسون چافتز[3] نیز تأسیس کاکِس را موجب تحمیل ساختار موردنظر سیاست‌مداران محافظه‌کار و از بین رفتن ماهیت مدنی این جنبش معرفی کرد که شک فعالان مدنی را درمورد سیاست‌مداران برمی‌انگیزد.(۱۰۳)

چنین توضیحاتی نشانگر نفی تقلیل چیستی و کیستی تی پارتی به حزب یا

---

1. Ralph Hall
2. Marco Rubio
3. Jason Chaffetz

سازمان رسمی مشخص و لزوم جست‌وجوی تی پارتی در سطح جامعهٔ آمریکا و گروه‌های متعددی است که دارای ماهیت جنبشی، اعتراضی، راست‌گرایی و درعین‌حال توده‌ای، متکثر و فاقد رهبری واحد و رسمی هستند و با آغاز اعتراضاتشان از اوایل سال ۲۰۰۹ هویت رسانه‌ای یافته‌اند.

جنبش تی پارتی دو ویژگی مهم دارد: اول، وحدت نسبی در اصول، و دوم، تکثّر عمومی و افقی در سازماندهی. ازطرفی، مخرج مشترک اصول اساسی همهٔ گروه‌های تی پارتی و منتسب به تی پارتی عبارت از مسئولیت مالی[1]، حکومت محدود[2] و بازار آزاد[3] است؛[(۱۰۴)] اما برخی گروه‌ها اصول بیشتری را اصول اساسی خود می‌دانند؛ مانند: توقف افزایش مالیات، توقف طرح جامعهٔ تأمین اجتماعی اوباما و غیرقانونی بودن طرح‌های مقطعی نجات[(۱۰۵)] از طرف «تی پارتی اکسپرس»[4]، یکی از اتحادیه‌های گروه‌های تی پارتی، یا طرح پانزده اعتقاد اصلی غیرقابل مذاکره ازسوی «مرکز فرماندهی تی پارتی»[5] شامل ضرورت نیروی نظامی قدرتمندتر، حذف منافع ویژه و خاص، تقدس مالکیت خصوصی سلاح، الزام رسمیت زبان انگلیسی، و تشویق ارزش‌های سنتی خانواده.[(۱۰۶)]

ازطرف‌دیگر، تشکل‌های متعددی در سطح فدرال، مانند: میهن‌پرستان تی پارتی[6]، تی پارتی اکسپرس، «تی پارتی نیشن»[7]، و مرکز فرماندهی تی پارتی گروه‌های بی‌شمار تی پارتی در سطوح ایالتی و محلی را نمایندگی می‌کنند. میهن‌پرستان تی پارتی در ۴۶ ایالت، حدود ۲۸۱۷ گروهِ عضو دارد.[(۱۰۷)] برای درک ماهیت این گروه‌ها، به‌صورت تصادفی بیست گروه شامل موارد زیر

1. Fiscal Responsibility
2. Limited Government
3. Free Market
4. Tea Party Express
5. Tea Party Command Center
6. Tea Party Patriot
7. Tea Party Nation

انتخاب و بررسی شدند: از گروه‌های محلی ـ محفلی[۱۰۸] تا گروه‌های بزرگ‌تر دارای رسانه،[۱۰۹] از گروه‌هایی بدون هیچ‌گونه اطلاعات خاص[۱۱۰] تا گروه‌های متشکل از هزاران عضو[۱۱۱] یا متشکل از گروه‌های دیگر[۱۱۲] و از گروه‌های هوادار اسرائیل[۱۱۳] تا گروه‌های مخالف اسلام.[۱۱۴]

بخشی از گروه‌های محلی و ایالتی تی پارتی، به‌منظور اثرگذاری در سطح فدرال، به تشکل «تی پارتی اکسپرس» پیوسته‌اند. گذشته از اصول اساسی‌ای که تی پارتی اکسپرس علاوه‌بر اصول اساسی سه‌گانهٔ تی پارتی برگزیده است، و پیشتر به آن اشاره شد، برجسته‌ترین نقطهٔ تمایز این تشکل از بقیهٔ تشکل‌های فدرال تی پارتی، رویکردش در انتخابات و نیز موضع‌گیری‌هایی است که علاوه‌بر فراهم کردن شاخصی برای انتساب اتهام «نژادپرستی» ازسوی مخالفان به کل جریان تی پارتی موجب طرد نسبی این تشکل از طرف تشکل‌های دیگر تی پارتی، به‌منظور اعلام برائت از این اتهام شده است. تی پارتی اکسپرس ازسویی با بی‌توجهی به مسئلهٔ جنبش مدنی ـ سیاست‌مدار و حمایت از تمام نامزدان محافظه‌کار، فقط با معیار انعکاسی از شش اصل اساسی خود در شعارها و برنامه‌هایشان، به ادعای خود توانست بیش از دویست نفر از افراد مورد حمایت خود را راهی کنگره کند. ازسوی‌دیگر، درحالی‌که جنبش تی پارتی سعی در پرهیز از اقدامات تحریک‌آمیز و افراط‌گرایانه دارد تا از اتهامات متعارف منتسب به گروه‌های راست‌گرا مانند: نژادپرستی و مبادرت به اقدامات خشونت‌آمیز بری شود، تی پارتی اکسپرس لزومی در این کار نمی‌بیند و راه افراط را می‌پیماید و به این امر اذعان دارد که «تهاجمی‌ترین» گروه تی پارتی فدرال در حوزهٔ سیاسی است.[۱۱۵]

«تی پارتی نیشن» گروه فردمحوری از همفکران و علاقه‌مندان به آزادی‌های

فردی الهیِ موجود در قانون اساسی آمریکاست[۱۱۶] و به حکومت محدود، آزادی بیان، اصلاحیهٔ دوم، نیروی نظامی آمریکا، امنیت مرزها و خود کشور آمریکا «ایمان دارد»[۱۱۷] و خود را «خانهٔ هر محافظه‌کار» معرفی می‌کند.[۱۱۸] تی پارتی نیشن که دارای ۴۹۷ گروه[۱۱۹] و ۴۴ هزار و ۷۲۰ عضو[۱۲۰] است، ازسویی با ایجاد معیار گروه‌های هواداری[۱] در تقسیم‌بندی‌های خود از گروه‌های عضو، و محدود کردن این گروه‌ها به هواداری شش فرد محافظه‌کار،[۲][۱۲۱] و درعوض حمله به برخی جمهوری‌خواهان،[۳][۱۲۲] بیشتر به شبکه‌ای برای سخنگویی افراد محافظه‌کار بدل شده است. ازسوی‌دیگر، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در اصول اعتقادی این تشکل دل‌مشغولی‌های اقتصادی محافظه‌کارانهٔ متعارف تی پارتی جای خود را به علایق ملی و مسائل لیبرالی مانند آزادی بیان داده است.

«مرکز فرماندهی تی پارتی» یکی دیگر از نمونه‌های تشکل‌های فدرالی با هدف ارتقاء ارزش‌های محافظه‌کارانه، به‌خصوص ارزش‌های نظامی است. همچنین اگر هدف تی پارتی نیشن حمایت از شش چهرهٔ محافظه‌کار بود، گویا این تشکل فقط از یکی از این چهره‌های محافظه‌کار[۴] حمایت می‌کند.[۱۲۳] ۱۴۱ گروه محلی و ایالتی[۱۲۴] و حدود پانزده هزار نفر[۱۲۵] عضو این تشکل فدرالند. حمایت شدید از سازمان نظامی و کهنه‌سربازان با تأمین منابع مالی برای رساندن غذا و خدمات درمانی[۱۲۶] یکی از مهم‌ترین اهداف این تشکل است. همچنین

---

1. Fan Groups

۲. سارا پالین (Sarah Palin)، میشل مالکین (Michelle Malkin)، گلن بک (Glenn Beck)، مایکل سویج (Michael Savage)، آن کولتر (Ann Coulter)، و مارک لوین (Mark Levin).

۳. میت رامنی (Mitt Romney)

۴. مایکل سویج

«مرکز فرماندهی» با ابتکار «پروژهٔ دورنگار تی پارتی»[1] راهی جدید در رساندن مخالفت‌های تی پارتی در چهار زمینهٔ کاهش بودجهٔ نظامی،(۱۲۷) افزایش بدهی‌های آمریکا،(۱۲۸) برنامهٔ تأمین اجتماعی اوباما(۱۲۹) و دخالت حکومت در اینترنت(۱۳۰) به کنگره ارائه کرده است و از هواداران خود می‌خواهد با شرکت در این پروژه خواست‌های خود را به‌سرعت و در حجم بالا به گوش کنگره برسانند.

در سطح فدرال، تشکل‌های رسمی‌تر و باسابقه‌تری از جنبش نوین تی پارتی مانند: «آزادی مؤثر است»[2] و «آمریکایی‌ها برای پیشرفت»[3] وجود دارند که با سابقهٔ اتخاذ رویکردهای محافظه‌کار و راست‌گرا، قادر به جذب بخشی از گروه‌های تی پارتی در سطح محلی و ایالتی شده‌اند. گفته می‌شود «آزادی مؤثر است» ۱۳۵ هزار و ۵۶۴ فرد و چهار هزار و ۴۳۶ گروه(۱۳۱) و «آمریکایی‌ها برای پیشرفت» یک میلیون و هشتصد هزار عضو دارند و از نود هزار نفر کمک مالی دریافت می‌کنند.(۱۳۲) اقبال و عضویت افراد و گروه‌های تی پارتی به این دو تشکل به حدی است که هر دو دارای روابط نزدیک[4] با «فدراسیون ملی تی پارتی»[5] هستند.

«فدراسیون ملی تی پارتی» با هدف انعکاس واحد پیام‌ها و ایجاد مسئولیت رسانه‌ای در بین تشکل‌های کلیدی رهبر تی پارتی و اعضای آنها، به‌عنوان ائتلافی گسترده از گروه‌های تی پارتی منطقه‌ای و ملی در آوریل ۲۰۱۰ تأسیس شد.(۱۳۳) فدراسیون ملی تی پارتی مدعی است که ۸۵ گروه عضو دارد و با آنها روابط نزدیکی دارد. این گروه‌ها نمایندگی بیش از یک میلیون نفر از افراد و

---

1. Tea Party Fax Project
2. Freedom Works
3. American for Prosperity
4. Affiliate Relationship
5. National Tea Party Federation (NTPF)

فعالان تی پارتی را برعهده دارند.[۱۳۴] این فدراسیون به‌علاوهٔ تکیه بر اصول اساسی سه‌گانهٔ تی پارتی (مسئولیت مالی، بازار آزاد، و حکومت کوچک و محدود) شرایطی را برای پذیرش گروه‌ها و سازمان‌های خواستار عضویت درنظر گرفته است. مهم‌ترین این شرایط عبارتند از: پایبندی به فعالیت‌های غیرخشونت‌آمیز، نفی تبعیض نژادی، عدم اعتقاد به «توطئه و دست داشتن دولت آمریکا در حملات ۱۱ سپتامبر»، عدم «تشکیک در شهروندی[۱] باراک اوباما» و لزوم شفافیت و عدم پنهان‌کاری کامل اعضایی که احیاناً عضو احزاب دیگرند درقبال فدراسیون.[۱۳۵] براساس این شرایط، برای مثال تی پارتی اکسپرس، علی‌رغم ایفای نقش در تأسیس این فدراسیون، به‌دلیل برخی موضع‌گیری‌های نژادپرستانه، به اتفاق آرا، از این فدراسیون اخراج شد.[۱۳۶]

تی پارتی گرچه در زبان، مفهومی یکپارچه، بسیط و واحد را تداعی می‌کند، بررسی‌ها نشان از تکثر فراوان این تشکل در سطوح افقی و عمودی دارند. شناخت عمیق‌تر تی پارتی نیازمند تلقی غیرساده و غیرواحد از مصادیق این مفهوم است و لزوم مطالعهٔ وسیع‌تر و مستمرتر آن را برای رصد و پیش‌بینی تغییرات این جنبش و تحول احتمالی آن پیشنهاد می‌کند.

جمع‌بندی

توضیحات عام درمورد شناسایی دقیق و جامع و مانعِ مصادیق اقلیت سیاسی و نیز ملاحظات درمورد ترکیب جامعهٔ سیاسی «دوحزبی» و فدرال آمریکا ازیک‌سو نشان داد که جایگزینی‌های پیاپی اقلیت سیاسی در دوره‌های

---

1. Birthers

کوتاه‌مدت مردود است و چنین جابه‌جایی‌هایی را نمی‌توان بهانهٔ انتساب/ نفی مفهوم اقلیت سیاسی به/ از گروهی خاص قرار داد، و ازسوی‌دیگر، ارائهٔ پاسخ‌های ساده به پرسش کیستیِ اقلیت سیاسی در جامعهٔ آمریکا دقیق نیست.

اما افزایش دقت در شناسایی اقلیت سیاسی در آمریکا مستلزم حضور دیدگاه‌های دوگانهٔ درزمانی و همزمانی است. دیدگاهِ همزمانی، با حساسیتی سیاسی ـ اداری و جامعه‌شناختی، به نظام فدرالیستی آمریکا و نیز هویت و فرهنگِ تکوین‌یافته و متمایز هر ایالت توجه خاصی دارد. در این دیدگاه، حساسیت سیاسی ـ اداری با آگاهی از وجود نظام فدرال، مانع از ارائهٔ پاسخ ساده می‌شود و حساسیت جامعه‌شناختی، با بررسی نحوهٔ تکوین هر ایالت، فرهنگ ساکنان آن، همگنی یا ناهمگنی و... ترجیحات هر ایالتِ و درنتیجه، جهت‌گیری سیاسی آن را تبیین می‌کند. دیدگاهِ درزمانی، با حساسیتی تاریخی، چنین جهت‌گیری‌هایی را در میان‌مدت و بلندمدت بررسی می‌کند و ازاین‌طریق، اقلیت سیاسی را از جابه‌جایی ساده قدرت متمایز می‌کند.

کاربستِ توصیه‌های بالا نشان می‌دهد نظام دوحزبی و فدرال آمریکا درعمل، تعریف و تعیین مصداق مفهوم اقلیت سیاسی را امری مغایر با اشارهٔ صرف به عینیتی مشخص می‌داند. درحالی‌که وجود برتری چنددهه‌ای یکی از احزاب دوگانهٔ آمریکا در برخی از ایالات، حزب رقیب را در سطح ایالتی در جایگاه اقلیت سیاسی می‌نشاند، مصداق این اقلیت در سطح فدرالی، احزاب افراطی سومی هستند که گرچه هیچ‌گاه نتوانسته‌اند حتی یک کرسی را در مبارزات سیاسی فدرال کسب کنند، سمبل و نمود تفکر افراد معدودی در جامعهٔ آمریکا هستند و هیچ دلیل منطقی هم وجود ندارد که اگر تا امروز این تفکر در عرصهٔ جامعه به محبوبیت و در عرصهٔ سیاست به قدرت نرسیده است، هیچ‌گاه

نرسد؛ همان‌طور که امروز برخی از اصول احزاب جویای قدرت رسمی و درعین‌حال همواره ناموفق راست‌گرا در قالب جنبش تی پارتی تحرک قسمتی از جامعه را به‌سمت جامعهٔ سیاسی[1] افزایش داده است. با تکثر، تعدد و پراکندگی امروزهٔ منابع قدرت و خروج انحصار آن از دست حکومت، جامعه با احتمال بیشتری امکان حضور در جامعهٔ سیاسی را می‌یابد.

در آخر باید به نتیجهٔ کلی‌تر، و درعین‌حال شهودی‌تر این پژوهش اشاره کرد. آیا پیچیدگی یافتن پاسخی برای پرسش کیستی اقلیت سیاسی در ایالات متحده می‌تواند نشانگر وجود پیچیدگی در امری مانند سیاست خارجی این کشور باشد؟ به عبارت بهتر، آیا می‌توان با ساده‌سازی‌های مرسوم و اساس غیرمنطعف ذهنی و بدون پژوهشکده‌هایی با پژوهشگران آشنا به مسائل سطوح ایالتی و فدرال آمریکا، پژوهشگران مجرب در شناخت کنگرهٔ آمریکا، پژوهشگران آشنا با مراکزی تحقیقاتی که خوراک سیاست‌مداران این کشور را تأمین می‌کنند و...، شناختی صحیح از امری چون سیاست خارجی آمریکا داشت؟ گرچه این پژوهش به چنین پرسشی پاسخ نگفته است، به‌طور شهودی، جواب این پرسش منفی است.

1. polity

پی‌نوشت‌ها

1. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/91-92.htm>
2. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/93-94.htm>
3. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/95-96.htm>
4. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/97-98.htm>
5. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/99-00.htm>
6. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/01-02.htm>
7. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/03-04.htm>
8. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/05-06.htm>
9. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/07-08.htm>
10. <http://www.capitol.hawaii.gov/web/info/leghistory/09-10.htm>
11. <http://www.capitol.hawaii.gov/session2011/members/senate/senatemembers.aspx>; <http://www.capitol.hawaii.gov/session2011/members/house/housemembers.aspx>
12. <http://uselectionatlas.org/RESULTS/index.html>

۱۳. در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰، الگور در ایالت فلوریدا با اختلاف ۵۳۷ رأی از پنج میلیون و ۹۶۳ هزار و ۱۱۰ رأی به‌دست‌آمده، کل ۲۵ رأی کالج انتخاباتی این ایالت را به رقیب خود واگذار کرد. با توجه به حدود صد هزار رأی نفر سوم، که با الگور از نظر رویکرد به مسائل قرابت بیشتری داشت، اگر معیار نظام انتخاباتی اکثریت مطلق (نصف+۱) بود، با حذف نفر سوم، یک بار دیگر این انتخابات میان دو نفر برگزار می‌شد و با احتمال قریب‌به‌یقین کل آرای کالج فلوریدا به الگور می‌رسید.

۱۴. مثالی بارز در این زمینه، انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۸۴ است. در این انتخابات، درحالی‌که نامزد جمهوری‌خواه فقط ۵۹ درصد آراء شهروندان آمریکا را کسب کرده بود، حائز ۹۸ درصد کالج انتخاباتی شد. این آرا برای رقیب او ۴۱ درصد کسب آراء شهروندان و فقط کسب دو درصد کالج انتخاباتی بود.

۱۵. در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۰، الگور ۵۴۳ هزار و ۸۱۶ رأی بیشتر از رقیب خود کسب کرد، اما حتی با این آرا پنج کالج انتخاباتی کمتر از رقیب

خود به‌دست آورد و در انتخابات شکست خورد.

۱۶. البته دو ایالت نبراسکا و مین استثنا هستند که در آنها معیار اکثریت ساده در سطح ایالت به دو رأی کالج محدود است و بقیهٔ آراء کالج انتخاباتی این ایالات را معیار ساده در سطح کانتی‌ها مشخص می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، در این دو ایالت می‌توان شاهد تقسیم آراء کالج انتخاباتی بود.

17. Donnald K. Anderson, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Second Congress*, Washington: House of representatives, 1993, <http://clerk.house.gov>
18. Donnald K. Anderson, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Third Congress,* Washington: House of representatives, 1995, <http://clerk.house.gov>
19. Robin H. Carle, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Fourth Congress*, Washington: House of representatives, 1996, <http://clerk.house.gov>
20. Robin H. Carle, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Fifth Congress*, Washington: House of representatives, 1998, <http://clerk.house.gov>
21. Jeef Trandahl, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Sixth Congress*, Washington: House of representatives, 2001, <http://clerk.house.gov>
22. Jeef Trandahl, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Seventh Congress*, Washington: House of representatives, 2003, <http://clerk.house.gov>
23. Jeef Trandahl, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Eighth Congress*, Washington: House of representatives, 2005, <http://clerk.house.gov>
24. Jeef Trandahl, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Ninth Congress*, Washington: House of representatives, 2005, <http://clerk.house.gov>

25. Lorraine C. Miller, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Tenth Congress*, Washington: House of representatives, 2009, <http://clerk.house.gov>
26. Lorraine C. Miller, *Official List of Members of House of Representatives of United States and Their Places of Residence: One Hundred Eleventh Congress*, Washington: House of representatives, 2011, <http://clerk.house.gov>
27. <www.House.gov>; <www.senate.gov>
28. <http://uselectionatlas.org/results>

۲۹. این مورد نمونه‌ای از نحوهٔ کارکرد اکثریت ساده است. درحالی‌که آرای نـامزد دموکرات با رقیب خود فقط ۱۱۵ رأی بود، اما همین اختلاف کم نیز کـل آراء کالج انتخاباتی هاوایی را به نامزد دموکرات داد.

30. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=1991>
31. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=1993>
32. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=1995>
33. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=1997>
34. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=1999>
35. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2001>
36. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2003>
37. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2005>
38. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2007>
39. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2009>
40. <http://le.utah.gov/asp/roster/roster.asp?year=2011>
41. <http://uselectionatlas.org/results/>
42. Anderson, Ibid., 1993.
43. Anderson, Ibid., 1995.
44. Carle, Ibid., 1996.
45. Carle, Ibid., 1998.
46. Trandahl, Ibid., 2001.
47. Trandahl, Ibid., 2003.
48. Trandahl, One Hundred Eighth Congress, Ibid., 2005.
49. Trandahl, One Hundred Ninth Congress, Ibid., 2005.
50. Miller, Ibid., 2009.
51. Miller, Ibid., 2011.
52. <www.House.gov>; <www.senate.gov>
53. <http://uselectionatlas.org/results/>

۵۴. در ایالت یوتا، کلینتون بعد از راس پروس، نامزد مستقل، به رتبهٔ سوم بسنده کرد.

۵۵. موریس دوورژه، *اصول علم سیاست*، ترجمهٔ ابوالفضل قاضی شریعت‌پناهی، (تهران: نشر دادگستر: میزان، ۱۳۷۶)، ۱۷۰ ـ ۱۷۲.

56. <http://www.whorunsgov.com/Profiles/Joseph_I._Lieberman>
57. <http://www.whorunsgov.com/Profiles/Bernie_Sanders>
58. <http://www.whorunsgov.com/Profiles/Joseph_I._Lieberman>
59. <http://projects.washingtonpost.com/congress/members/s000033/>
60. Miller, Ibid., 2011; <www.senate.gov>
61. <http://uselectionatlas.org/results/state.php?year=2010&fips=44&off=5&elect=0&f=0>
62. <http://www.peaceandfreedom.org/home/about-us/platform/summary-platform>
63. <http://www.lp.org/our-history>
64. <http://www.lp.org/introduction/what-is-the-libertarian-party>
65. <http://www.lp.org/platform>
66. <http://www.lp.org/issues/gun-laws>
67. <http://www.lp.org/issues/poverty-and-welfare>
68. <http://www.lp.org/issues/tea-party>
69. <http://www.lp.org/>
70. <http://uselectionatlas.org/results/>
71. <http://constitutionparty.com/cp_in_action.php>
72. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Education>
73. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Health Care and Government>
74. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Immigration>
75. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Pornography>
76. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Social Security>
77. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Tariffs and Trade>
78. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Taxes>
79. <http://constitutionparty.com/party_platform.php#Terrorism and Personal Liberty>
80. <http://www.gp.org/history.shtml>
81. <http://www.gp.org/about.shtml>
82. <http://www.gp.org/tenkey.shtml>
83. <http://www.gp.org/about.shtml>
84. <http://uselectionatlas.org/results/>, Ibid.
85. <http://www.gp.org/committees/platform/2010/index.php>

86. <http://www.gp.org/committees/platform/2010/democracy.php#316100>
87. <http://www.gp.org/committees/platform/2010/social-justice.php#998908>
88. <http://www.gp.org/committees/platform/2010/ecology.php>
89. <http://www.gp.org/committees/platform/2010/economic-justice.php#245108>
90. <http://www.teapartyexpress.org/>
91. <http://lastfreevoice.wordpress.com/2008/06/06/a-brief-history-of-the-boston-tea-party-part-one/>
92. <http://www.bostontea.us/stateaffiliates>
93. <http://www.bostontea.us/program>
94. <http://bachmann.house.gov/News/DocumentSingle.aspx?DocumentID=199440>
95. <http://bachmann.house.gov/News/DocumentSingle.aspx?DocumentID=226594>
96. <http://cha.house.gov/member-services/congressional-memberstaff-organizations/cmocso-registration-form#cmo>
97. <http://cha.house.gov/sites/republicans.cha.house.gov/files/documents/cmo_cso_docs/cmo_111th_congress.pdf>
98. <http://cha.house.gov/sites/republicans.cha.house.gov/files/documents/cmo_cso_docs/cmo_112th_congress.pdf>
99. <http://i306.photobucket.com/albums/nn271/repmichelebachmann/July%202010/HouseTeaPartyCaucus.jpg>
100. <http://bachmann.house.gov/News/DocumentSingle.aspx?DocumentID=200116>
101. <http://www.newsday.com/news/nation/house-caucus-creates-rift-among-tea-party-activists-1.2167694>
102. <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2011/01/27/AR2011012706966.html>
103. <http://www.politico.com/news/stories/0810/40528.html>
104. <http://www.teapartypatriots.org/Default.aspx>; <http://www.thenationalteapartyfederation.com/>; <http://www.americansforprosperity.org/about>; <http://www.teapartyexpress.org/>; <http://www.teaparty.org/about.php>; <http://www.freedomworks.org/>
105. <http://www.teapartyexpress.org/>
106. <http://www.teaparty.org/about.php>
107. <http://www.teapartypatriots.org/allgroups.aspx>

108. <http://dekalb912.com/>
109. <http://hollandzeelandpatriots.wordpress.com/common-sense-radio/>
110. <http://www.teapartypatriots.org/GroupNew/6ca67764-20bd-47bc-bc72-b193c5aa08cd/Webster_Teaparty_Patriots_>
111. <http://www.rainydaypatriots.org/profiles/members/?sort=random>
112. <http://norcalteapartypatriots.org/groups/>
113. <http://www.rainydaypatriots.org/main/>
114. <http://hollandzeelandpatriots.wordpress.com/islam/>
115. <http://www.teapartyexpress.org/>
116. <http://www.teapartynation.com/>
117. Ibid.
118. Ibid.
119. <http://www.teapartynation.com/groups>
120. <http://www.teapartynation.com/profiles/members/#>
121. <http://www.teapartynation.com/group/fangroupsforconservativesinthenews>
122. <http://www.teapartynation.com/>
123. <http://teapartyorg.ning.com/>
124. <http://teapartyorg.ning.com/groups/group/list>
125. <http://teapartyorg.ning.com/>
126. <http://www.teapartyvets.org/about.php>
127. <http://www.teaparty.org/protectmilitary.php>
128. <http://www.teaparty.org/endredink.php>
129. <http://www.teaparty.org/endobamacare.php>
130. <http://www.teaparty.org/protectinternetfax.php>
131. <http://www.freedomworks.org/>
132. <http://www.americansforprosperity.org/about>
133. <http://www.thenationalteapartyfederation.com/uploads/NTPF_Formation_Announcement.pdf>
134. <http://www.thenationalteapartyfederation.com/Membership_List.html>
135. <http://www.thenationalteapartyfederation.com/Membership_Registration.php>
136. <http://www.thenationalteapartyfederation.com/uploads/20100714_NTPF_NAACP_Response_FINAL.pdf>

بررسی پدیدهٔ مهاجرت و وضعیت مهاجران در ایالات متحده آمریکا

طیبه خطیبی[1]

چکیده

ایالات متحده آمریکا را ملتی برآمده از ملت‌های دیگر می‌خوانند؛ زیرا جمعیت اولیهٔ آن با مهاجرت اروپاییان در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی شکل گرفت و از آن زمان تاکنون، مهاجرت به این کشور همچنان ادامه یافته است. در این مقاله وضعیت گذشته و حال مهاجران و آثار و تبعات مهاجرت بر ایالات متحده آمریکا را توضیح خواهیم داد. بنابراین، ابتدا تاریخچهٔ مهاجرت‌ها از کشورهای مختلف، و سپس قوانین و سیاست‌های ایالات متحده در برخورد با پدیدهٔ مهاجرت و نیز برخی مشکلات زندگی مهاجران در این کشور را بررسی، و با گروه‌بندی آنها براساس قاره‌های مبدأ، مسائل مهم مربوط به هر گروه را بیان خواهیم کرد. ارزیابی تأثیرات مهاجرت بر جامعهٔ آمریکا و شکل‌گیری هویت ملی پایان‌بخش این مقاله خواهد بود.

واژگان کلیدی: مهاجرت، ایالات متحده آمریکا، هویت ملی، تابعیت، قوانین مهاجرت

---

۱. دانشجوی دکتری مطالعات خاورمیانهٔ دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

مهاجرت عبارت است از جابه‌جایی افراد از مکانی به مکان دیگر که با هدف اقامت دائمی یا شبه‌دائمی صورت می‌گیرد و معمولاً با عبور از مرزهای سیاسی، از کشوری به کشور دیگر انجام می‌شود. مهاجرت در تاریخ زندگی بشر بارها رخ داده است و مردم گاه اختیاری و گاه به‌اجبار وطن خود را ترک کرده‌اند.[۱] البته نویسندگان حقوق بین‌الملل میان این دو وجه تفاوت قائلند و جابه‌جایی اختیاری را مهاجرت و جابه‌جایی اجباری را با هدف نجات جان خود و دوری از جنگ و آزار به‌سبب تفاوت نژاد، مذهب یا عقیدهٔ سیاسی، پناهندگی می‌نامند.[۲]

در تاریخ مدرن، ایالات متحده آمریکا در مقایسه با سایر کشورها، متنوع‌ترین و بیشترین تعداد مهاجر را داشته است. شرایطی که موجب شده‌اند مهاجران میهن خود را ترک کنند متفاوتند: جمعیت زیاد، شرایط بد اقتصادی، قحطی، خشکسالی، جنگ، آزار و اذیت مذهبی، و سرکوب و خفقان سیاسی؛ و به همین علل است که ورود مهاجران همچنان ادامه دارد.[۳] البته ناگفته نماند که پذیرش مهاجر نیز به‌نفع ایالات متحده بوده است؛ زیرا از آغاز، پهنهٔ وسیع آمریکا کم‌جمعیت بود و مهاجران کمک می‌کردند که این زمین‌ها پر شود. از منابع نامحدود این کشور نیز بهره‌برداری نمی‌شد؛ نیروی کار مهاجران و مهارت‌ها و سرمایهٔ آنان به بهره‌برداری و توسعهٔ منابع کمک می‌کرد. به زبان ساده، مهاجران، آمریکایی پرجمعیت‌تر، ثروتمندتر و قدرتمندتر را وعده می‌دادند.[۴]

در سال ۱۷۸۹، زمانی که مستعمرات انگلیسی یکی شدند و کشور واحدی به‌وجود آمد، واژهٔ مهاجر نیز وارد زبان آمریکایی شد و منظور شخصی بود که آزادانه از کشوری به کشور دیگر می‌رفت. مهاجرت‌ها به‌سوی آمریکا دوره‌های افزایش و کاهش داشته است. از چهار دورهٔ اوج آن با عنوان چهار موج اصلی

مهاجرت نام می‌برند:

موج اول (تا قبل از سال ۱۸۲۰): تا سال ۱۸۲۰ تعداد مهاجران ثبت نمی‌شد. انگلیسی‌ها شصت درصد جمعیت آمریکا را در سال ۱۷۹۰ تشکیل می‌دادند و علاوه‌برآنها، اسکاتلندی‌ها، ایرلندی‌ها، آلمانی‌ها و مردمانی از فرانسه، اسپانیا و هلند نیز بودند. انگیزه‌های این مهاجران اروپایی ترکیبی از عوامل مذهبی، سیاسی و اقتصادی بود. آنها خطرهای زیادی را در سفرهای دریایی به جان می‌خریدند؛ می‌توان تخمین زد که از هر ده مسافر، یک نفر زنده به ساحل آمریکا می‌رسید. برده‌های آفریقایی نیز در شرایط سختی به آمریکا منتقل می‌شدند؛ به‌گفتهٔ تاریخ‌نگاران، برده‌داران، به‌سبب منافع اقتصادی‌ای که از فروش برده‌ها به‌دست می‌آوردند، سعی می‌کردند تعداد بیشتری را زنده به ساحل برسانند. بسیاری از مسافران توان پرداخت هزینهٔ سفر را نداشتند؛ به‌همین‌دلیل، درقبال هزینهٔ سفر، پس از رسیدن به خاک آمریکا برای کارفرمایان چندین سال کار می‌کردند.[۵]

موج دوم (۱۸۲۰ ـ ۱۸۶۰): آمریکایی‌ها برای ورود این مهاجران مشتاق بودند؛ زیرا آنها می‌توانستند کمک کنند دشمن را از مرزها عقب برانند. کشاورزانی که از زمین‌هایشان بیرون رانده شده بودند و صنعتگرانی که به‌سبب انقلاب صنعتی بیکار شده بودند، امیدی برای گریز از اروپا نداشتند؛ اما تازه‌واردان به آمریکا نامه‌هایی برای آنها می‌فرستادند و دوستان و خویشاوندانشان را به مهاجرت تشویق می‌کردند. خطوط دریایی و راه‌آهن برای استخدام نیرو در سراسر اروپا به‌راه افتادند. از ۱۸۲۰ تا ۱۸۴۰ بیش از ۷۵۰ هزار آلمانی، انگلیسی، و ایرلندی به آمریکا رسیدند و ۴/۳ میلیون نفر از همین کشورها در بیست سال بعدی آمدند. حدود چهل درصد از مهاجران موج دوم، ایرلندی‌های فراری بسیار فقیری بودند که در سرزمین خود از قحطی رنج

می‌بردند. در این دوره، کاتولیک‌ها بیشترین مهاجران را تشکیل می‌دادند.(۶)

موج سوم (۱۸۸۰ ـ ۱۹۱۴): ۴۶۰ هزار مهاجر در سال ۱۸۸۰ و ۱/۲ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ وارد آمریکا شدند و بدین‌ترتیب، موج سوم مهاجرت با آغاز جنگ به پایان رسید. در این دوره، درمجموع بیست میلیون نفر از اروپای شرقی و جنوبی آمدند و بیشتر به ایالت‌های شرقی و میانهٔ غرب رفتند. چندصدهزار کارگر آسیایی (ازجمله چینی و ژاپنی) نیز در ایالت‌های غربی ساکن شدند. تغییر در ملیت‌ها در این موج از مهاجرت جالب توجه است. ۸۷ درصد مهاجران که سال ۱۸۸۲ وارد شدند، از اروپای غربی و شمالی بودند و سیزده درصد از اروپای شرقی و جنوبی؛ درحالی‌که در سال ۱۹۰۷ فقط نوزده درصد مهاجران از اروپای غربی و شمالی و ۸۱ درصد از اروپای شرقی و جنوبی آمده بودند. اروپای شرقی‌ها علاوه‌براین، نخستین گروه بزرگ یهودیان و مسیحیان ارتدوکس را نیز شامل می‌شدند. تازه‌واردان توانستند مشاغلی را در کارخانه‌های ایالات شرقی و میانهٔ غرب به‌دست آورند. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۴ سالیانه بیش از یک میلیون مهاجر وارد می‌شدند. مطابق آمار سال ۱۹۱۰، خارجیان حدود پانزده درصد جمعیت و حدود ۲۴ درصد نیروی کار آمریکا را تشکیل می‌دادند. نصف شاغلان در معادن و صنایع فولاد و بسته‌بندی گوشت خارجی بودند.(۷)

توقف مهاجرت (۱۹۱۵ ـ ۱۹۴۶): با آغاز جنگ جهانی اول، مهاجرت متوقف و پس از جنگ نیز محدود شد؛ رکود اقتصادی دهـهٔ ۱۹۳۰ نیز مهاجرت‌ها را کاهش داد. گرچه با آغاز جنگ جهانی دوم بسیاری از روزولت خواستند تا با پناهندگان سیاسی و کسانی که از مناطق تحت کنترل نازی‌ها گریخته بودند سخاوتمندانه‌تر رفتار کند، آمریکا تا پایان جنگ شمار زیادی از مهاجران را نپذیرفت. در دهۀ ۱۹۵۰، سالیانه ۲۵۰ هزار مهاجر (شامل پناهندگان)

وارد آمریکا می‌شدند. در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ مهاجرت از نیمکرهٔ غربی و مکزیک اهمیت یافته بود: یک‌سوم از یک میلیون نفری که در دههٔ ۱۹۴۰ ثبت شده‌اند و چهل درصد مهاجران دههٔ ۱۹۵۰ از نیمکرهٔ غربی آمده بودند. البته مهاجران غیرقانونی بسیاری هم بودند که در این آمار نیامده‌اند.[۸]

موج چهارم (از ۱۹۶۵ تاکنون): در این دوره، نظام اولویت‌بندی در امر مهاجرت تغییر کرد و به‌جای دادن امکان مهاجرت به افراد برمبنای ملیتشان، با ترجیح اروپای غربی و شمالی، نظام جدید اولویت را به کسانی می‌داد که خویشاوندان آمریکایی داشتند و یا دارای مهارت و تخصص بودند. این تغییرات با پیشرفت در اروپا همراه شد و به‌این‌ترتیب، اروپا جانشین آمریکا برای برخی از مهاجران شد. درطول دههٔ ۱۹۷۰، اولین دهه‌ای که قانون در آن اجرا می‌شد، کمتر از بیست درصد مهاجران، اروپایی و بیشتر آنها از آسیا و آمریکای لاتین بودند. مهاجرت در اوایل قرن بیستم شباهت‌هایی به مهاجرت در اوایل قرن ۲۱ دارد: بیشترین تعداد مهاجران در این سال‌ها یک میلیون نفر بوده است. پانزده درصد جمعیت در سال‌های ۱۹۰۰ و ۲۰۰۰ را خارجی‌ها تشکیل می‌دادند. در هر دو زمان، کشورهایی بیشترین مهاجر را فرستادند که پیش از آن نفرستاده بودند و ورود افرادی با ملیت‌های گوناگون، سؤال‌هایی را دربارهٔ مذهب، زبان، و فرهنگ در جامعهٔ آمریکا به‌وجود آورده بود.[۹] متعاقب ورود این جمعیت در دوره‌های مختلف، قوانینی نیز دربارهٔ مهاجرت و تابعیت‌پذیری در آمریکا به تصویب رسید.

قوانین و سیاست‌های مهاجرتی ایالات متحده

برخی تعاریف و اصطلاحات

مهاجران قانونی: به کسانی گفته می‌شود که اقامت قانونی دائمی به آنها داده

شده، پناهنده‌اند و یا اقامت موقت برای کار و تحصیل دریافت کرده‌اند.

مهاجران غیرقانونی: خارجیان غیرشهروندی هستند که بدون بازرسی وارد آمریکا شده‌اند یا اجازهٔ اقامت موقت دارند، اما بیش از زمان مقرر در روادیدشان مانده‌اند.(۱۰)

مقیمان دائمی:[1] به مهاجرانی گفته می‌شود که سال‌های طولانی در کشوری اقامت قانونی دارند؛ جایگاه آنها از خارجیان بالاتر و از شهروندان پایین‌تر است. مقیمان دائمی‌ای که تابعیت کشور موردنظر را به‌دست نیاورده، اما اجازهٔ قانونی اقامت دائمی را کسب کرده‌اند، حقوقی مانند حقوق اجتماعی و حق کار کردن و آموزش و بهداشت را دارند، ولی از حقوق سیاسی (مانند: رأی دادن یا برعهده گرفتن مقام دولتی) و برابری در حقوق اجتماعی در مقایسه با شهروندان برخوردار نیستند.

حاشیه‌نشینان: کسانی هستند که به‌دلیل نداشتن موقعیت اقامت امن، مقیم دائم به‌حساب نمی‌آیند. کارگران غیرقانونی، پناه‌جویان، پناه‌جویان ردشده و خانواده‌های مهاجران غیرقانونی از این گروهند. حقوق حاشیه‌نشینان از گروه اول کم‌تر است.

کنگرهٔ آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۶ قانونی را تصویب کرد که آموزش و خدمات رفاهی را برای مهاجران غیرقانونی لغو می‌کرد و امکان استفادهٔ مهاجران قانونی از خدمات رفاهی را بسیار کاهش می‌داد؛ این امر باعث افزایش تقاضا برای شهروندی آمریکا شد.(۱۱)

شهروندی (تابعیت): به‌معنای عضویت سیاسی در دولت ـ ملت خاصی

---

۱. مقیمان دائمی را معمولاً با عنوان دارندگان «گرین‌کارت» می‌شناسند.

است که در حقوق بین‌الملل به‌رسمیت شناخته شده است.[۱۲] اعطای تابعیت به مهاجران، منوط به صلاحدید دولت است که در حالت معمولی، آن را هیئتی اجرایی در شکل رئیس دولت، وزارت یا دستگاهی اداری اجرا می‌کند. پیش‌شرط‌های اعطای تابعیت در ایالات متحده آمریکا به این شرحند:

۱. پنج سال اقامت در ایالات متحده؛

۲. دریافت پذیرش قانونی برای اقامت دائم؛

۳. میزانی از کسب مهارت در زبان ملی، که از این شرط برای افراد بالای پنجاه سال صرف‌نظر شده است؛

۴. حسن شهرت؛ به افراد دائم‌الخمر، مردان دارای چند همسر، قماربازان و اعضای سابق و فعلی حزب کمونیست تابعیت اعطا نمی‌شود.[۱۳]

تابعیت در آمریکا در جشنی دسته‌جمعی و با تشریفات به افراد داده می‌شود. این مراسم معمولاً در یکی از مراکز گردهمایی شهر یا در استادیوم برگزار می‌شود[۱۴] و هر فرد باید برای کسب تابعیت، به شرح زیر سوگند یاد کند: «سوگند می‌خورم که کاملاً به همهٔ تعهدات و وفاداری خود به حاکم خارجی، پادشاه، دولت یا حکومتی که تاکنون تابع آن بوده‌ام پایان دهم و متعهد می‌شوم که از این پس، از قانون اساسی و همهٔ قوانین ایالات متحده درمقابل دشمنان داخلی و خارجی دفاع کنم و به آنها وفادار بمانم. خود را ملزم می‌دانم هرجا که قانون بگوید، به جانبداری و دفاع از این کشور اسلحه به‌دست گیرم یا در بخش غیرنظامی نیروهای مسلح خدمت کنم و یا تحت رهبری غیرنظامی برای ملت کار کنم. من این تعهد را آزادانه، بی‌شرط و بدون قصد فریب می‌پذیرم. خداوند به من کمک کند».[۱۵]

آمریکا دربارهٔ تابعیت، تابع اصل خاک است؛ یعنی کودکی که در خاک

ایالات متحده از والدین خارجی متولد می‌شود، شهروند آن محسوب خواهد شد، حتی اگر والدین کودک گردشگر یا مقیم غیرقانونی باشند.[۱۶] از تاریخ تابعیت‌پذیری معلوم می‌شود که تعصبات نژادی تا مدت‌های مدید در تاریخ آمریکا سابقه داشته و اینگونه اعتقادات برای به تابعیت درآمدن محدودیت‌هایی را ایجاد کرده است. تعصبات ضدکاتولیکی درست قبل از جنگ داخلی، هیستری ضدآلمانی در جنگ جهانی اول، نژادپرستی کوکلاکس کلان‌ها[۱] در دهۀ ۱۹۲۰ و دشمنی ژاپن و آمریکا درطول جنگ جهانی دوم، همه بر مسئلۀ تابعیت اثر می‌گذاشتند.[۱۷]

برخی از مهم‌ترین قوانین مربوط به مهاجرت و تابعیت در تاریخ ایالات متحده به‌شرح زیرند:

ـ آمریکا پس از ایجاد قانون اساسی جدید خود بلافاصله در سال ۱۷۹۰ قانونی را دربارۀ تابعیت تصویب کرد. برمبنای این قانون، هر بیگانۀ آزاد سفیدپوستی که به‌مدت دو سال در ایالات متحده زندگی کرده باشد، شایستۀ برخورداری از تابعیت خواهد بود. برای اینکه شخصی شهروند ایالتی محسوب شود، ایالت‌ها می‌توانند شرایط دیگری را نیز اضافه کنند.[۱۸]

ـ قانون ۱۸۰۲ با تجدیدنظر در قانون ۱۷۹۰، شرط اقامت پنج‌ساله‌ای را برای کسب تابعیت قائل شده است و این مدت را برای اینکه مهاجران خود را با وضعیت زندگی در آمریکا تطبیق دهند و نشان دهند واقعاً قصد ماندن دارند و شخصیت اخلاقی خوبی را از خود به نمایش گذارند کافی می‌داند.[۱۹]

ـ بعد از سه اصلاح قانون اساسی کنگره، در ۱۸۷۰ قانون به خارجیان

---

1. Ku Klux Klan

آفریقایی و اشخاصی که اجداد آفریقایی داشتند نیز اجازه داد به تابعیت کامل کشور درآیند.[۲۰]

ـ در سال ۱۸۸۲، کنگره مهاجران چینی را از تابعیت محروم و ورود آنها را به آمریکا ممنوع کرد. به‌علاوه، چینی‌های ساکن در آمریکا لازم بود ظرف یک سال پس از تصویب قانون، اجازهٔ اقامت به‌دست آورند که این امر مستلزم استشهاد دستِ‌کم یک فرد معتبر بود که صلاحیت فرد متقاضی اقامت را تأیید می‌کرد.[۲۱]

ـ در سال ۱۹۱۷، کنگرهٔ آمریکا، آسیا را منطقهٔ ممنوع اعلام کرد و ورود مهاجران آسیایی به آمریکا ممنوع شد. فقط ژاپن و فیلیپین از این قانون مستثنی شدند.[۲۲]

ـ در سال ۱۹۲۴، کنگره در قانون جانسون ـ رید[۱]، که پنج سال پس از این تاریخ وارد فاز اجرایی می‌شد، تعداد مهاجران را کاهش داد و با طبقه‌بندی تازه‌واردها براساس ریشهٔ نژادی و ملی آنها، راه را به‌کلی بر ورود آسیایی‌ها بست؛ سهم کمی از تابعیت را به کشورهای جنوب و شرق اروپا، سهم بیشتری را به مردم اروپای غربی و شمالی و بیشترین سهم را به مردم بریتانیا و ایرلند شمالی داد. به‌روشنی این قانون اعلام می‌داشت که گروه مسلط ترجیح می‌دهد اتباع آیندهٔ کشور بیشتر از جنس خود آنگلوساکسون‌های پروتستان باشند.[۲۳]

ـ در سال ۱۹۶۵، کنگره قانون جدیدی وضع کرد که اجازه می‌داد دارندگان مهارت و تخصص و کسانی که قصد داشتند به خانوادهٔ خود بپیوندند به تابعیت آمریکا درآیند.[۲۴] درواقع، با تلاش‌های جنبش حقوق مدنی که در دههٔ ۱۹۶۰ آغاز شده بود، شرط ریشهٔ نژادی برای اعطای تابعیت، از قانون حذف گردید.[۲۵]

---

1. Johnson-Reed Act

ـ در سال ۱۹۸۶، قانون اصلاح و کنترل مهاجرت حدود سه میلیون مهاجر غیرقانونی را عفو عمومی کرد و مجازات‌هایی را برای کارفرمایانی که مهاجر غیرقانونی استخدام می‌کردند درنظر گرفت.

ـ در سال ۱۹۹۶، سه قانون کنگره (اصلاحات رفاهی، اصلاح قانون مهاجرت، و قانون ضدتروریسم) دسترسی مهاجران را به برنامهٔ تأمین اجتماعی به‌شدت کاهش داد، سخت‌گیری‌ها را در مرزها افزایش داد و فرصت قانونی شدن مهاجران غیرقانونی را از بین برد. دشواری به‌دست آوردن پناهگاه، محدودیت در بسیاری از حقوق و آزادی‌های فردی، کاهش حق شکایت مهاجران به دادگاه و افزایش مواردی که برمبنای آنها می‌شد افراد را از کشور اخراج (دیپورت) کرد، از نتایج این قوانین بود.

ـ در سال ۲۰۰۱، کمی پس از حملات یازدهم سپتامبر، قانون میهن‌پرستی ایالات متحده در کنگره تصویب شد که اختیار بازداشت نامحدود مظنونین به عملیات تروریستی را به دولت فدرال می‌داد. دستِ‌کم ۱۲۰۰ مرد اهل جنوب آسیا و خاورمیانه بر همین مبنا دستگیر و بدون اتهام مشخص بازداشت و از حقوق فردی خود محروم شدند؛ شاید فقط تعداد اندکی از این بازداشتی‌ها متهم به مشارکت در عملیات تروریستی بودند.

ـ در سال ۲۰۰۲، ادارهٔ امنیت سرزمینی ثبت‌نام ویژه‌ای را مقرر کرد که برمبنای آن لازم بود همهٔ مردان غیرمهاجر بالای شانزده سال اهل ۲۴ کشور، شخصاً ثبت‌نام کنند و انگشت‌نگاری شوند. همهٔ این کشورها به‌جز یکی، جمعیت مسلمان زیادی داشتند. در سال اول اجرای این برنامه، سیزده هزار نفر در فهرست اخراج از کشور قرار گرفتند. اگرچه این برنامه متوقف شد، آشکارترین برنامهٔ دولتی برای بازداشت افرادی از گروه‌های قومی خاص پس از

جنگ جهانی دوم بود (که ۱۲۰ هزار ژاپنی در آمریکا بازداشت شده بودند).

ـ در سال ۲۰۰۵، کنگره قانون هویت واقعی[1] را تصویب کرد که استانداردهای پناهندگی سیاسی را ارتقا می‌داد. افزایش عناوینی که براساس آنها اخراج مهاجران از کشور امکان‌پذیر می‌شد و محدودیت صدور گواهینامهٔ رانندگی و اوراق شناسایی دولتی برای برخی از گروه‌های مهاجران، از آثار این قانون بود. بیش از ۱۵۰ لایحهٔ ضدمهاجرت در سی ایالت ارائه شد که البته تعداد کمی از آنها درنهایت به قانون تبدیل شدند. آریزونا، ویرجینیا، و آرکانزاس قوانین ضدمهاجرتی را تصویب کردند که افراد آسیب‌پذیر مانند کارگران روزانه، مهاجران ثبت‌نشده (یا غیرقانونی)، و خانواده‌های کم‌درآمد را هدف قرار می‌داد. آریزونا قانونی را تصویب کرد که براساس آن، کارمندان دولت باید مراجعهٔ مهاجران غیرقانونی را برای برخورداری از خدمات مراکز درمانی عمومی و خدمات اجتماعی به مقامات ایالتی گزارش دهند.

ـ در سال ۲۰۰۶ نیز ایالت جورجیا قوانینی را مقرر کرد تا کارفرمایان و کارمندان خدمات اجتماعی بتوانند مدارک مهاجران را کنترل کنند. در اکتبر همان سال، کنگره با تصویب لایحه‌ای دستور داد تا هفتصد مایل از حصارهای مرزی تا پایان سال ۲۰۰۸ بازسازی شوند.[۲۶]

ـ در سال ۲۰۰۷ تمام تلاش‌هایی که برای قانونی کردن مهاجرت‌های غیرقانونی از سال ۲۰۰۴ در دولت بوش آغاز شده بود به شکست انجامید. بوش از کنگره خواسته بود برنامه‌ای را با نام کارگران مهمان تنظیم کنند که «خواسته‌های کارفرمایان آمریکایی را با نیروی کارگران خارجی تأمین کنند؛

---

1. Real ID

زمانی که هیچ آمریکایی‌ای پیدا نمی‌شود که شغل موردنظر را برعهده بگیرد». بدین‌ترتیب، مهاجران سه سال مجاز به حضور در خاک آمریکا خواهند بود و بعد از آن، لازم است که به خانه برگردند. این طرح با دادن عنوان کارگران موقت به مهاجران غیرقانونی در کشور، امکانی را برای قانونی شدن مهاجرت آنها می‌داد؛ اما بعد از آغاز بحث‌ها، بوش در مبارزات انتخاباتی‌اش برای دور دوم ریاست‌جمهوری در آن سال بر سر این مسئله پافشاری نکرد. سال ۲۰۰۶ نیز با مخالفت‌ها بر سر محدودیت‌های مرزها و راهپیمایی‌های اعتراض‌آمیز در این زمینه روبه‌رو بود، تا اینکه در سال ۲۰۰۷ با توافق قانون‌گذاران هر دو حزب، بوش دوباره ابتکار عمل را در دست گرفت. آنها لایحه‌ای جاه‌طلبانه نوشتند که به اصلاحاتی جامع اشاره داشت و پیشنهاد می‌کرد راهی برای شهروندیِ مهاجران غیرقانونی بعد از پرداخت جریمه و مجازات‌های دیگر باز شود و نیز برنامهٔ کارگران مهمان را تهیه می‌کرد و جهت‌یابی مجدد نظام مهاجرت را برای تأکید بیشتر بر ورود کارگران و تأکید کمتر بر مهاجرت به‌منظور پیوستن به خانواده در دستور کار داشت. این راه‌حل با مخالفت شدید کسانی روبه‌رو شد که آن را به‌عنوان عفو عمومی مهاجران قانون‌شکن تقبیح می‌کردند و در ژوئن ۲۰۰۷، به‌دلیل شکست در جلب‌نظر رأی‌دهندگان برای رسیدن به سنا، ناکام ماند.[۲۷]

ـ در غیاب قانون فدرال، قانون‌گذاران ایالتی مداخله کردند و ۲۰۶ قانون را درخصوص مهاجرت در سال ۲۰۰۸ تصویب کردند. بسیاری از قوانین جدید، مهاجران غیرقانونی را با محدود کردن دسترسی‌شان به گواهینامهٔ رانندگی و منافع عمومی و ایجاد خلل در فرایند قاچاق انسان کنترل می‌کردند و در سطح فدرال نیز ادارهٔ مهاجرت و گمرک برای دستگیری مهاجران غیرقانونی بدون

اطلاع قبلی و ناگهانی به کارخانه‌ها و کارگاه‌ها وارد می‌شد. گفتنی است که رأی‌دهندگان اسپانیایی‌زبان[1]، شامل بسیاری از مهاجرانی که تازه تابعیت گرفته بودند، باعث پیروزی اوباما در چندین ایالت در سال ۲۰۰۸ شدند. بنابراین، گروه‌های اسپانیایی‌زبان، برای متوقف کردن حمله به محل‌های کار و حرکت به‌سوی طرحی که راه‌هایی قانونی پیش پای مهاجران غیرقانونی می‌گذاشت، به اوباما فشار آوردند.[۲۸]

ـ در دولت اوباما، به‌جای ورود ناگهانی به دفاتر کارخانه‌ها و شرکت‌ها برای یافتن مهاجران غیرقانونی، این اماکن را بازرسی می‌کردند. به‌نحوهٔ دستگیری‌ها و محل اسکان مهاجران غیرقانونی بازداشت‌شده نیز تغییراتی داده شد و اوباما همچنان بر تقویت امنیت مرزهای آمریکا با مکزیک تأکید می‌کرد.[۲۹] ادارهٔ مهاجرت و گمرک آمریکا هم که شاخه‌ای از ادارهٔ امنیت سرزمینی است، در برنامهٔ استراتژیک خود برای سال مالی ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ وظیفهٔ محافظت از مرزها، جلوگیری از ورود غیرقانونی، دستگیری مهاجران غیرقانونی و اجرای قوانین مربوط به استخدام مهاجران غیرقانونی را به‌عنوان وظایف اساسی خود ذکر کرده است و اضافه می‌کند که به‌منظور بهبود وضعیت دستگیری‌ها و نگهداری مجرمان برنامه‌هایی را در دستور کار خود دارد.[۳۰]

ـ اوباما پس از در اختیار گرفتن دولت تلاش کرد قانون جامعی را به تصویب برساند که مشکل مهاجران غیرقانونی را حل کند و راهی نیز برای شهروندیِ یازده میلیون مهاجر غیرقانونی بیابد، اما موفقیتی در این زمینه در کنگره به‌دست

---

۱. منظور از اسپانیایی‌زبان‌ها مهاجران مکزیکی و کشورهای دیگر آمریکای لاتینند. این اصطلاح را در این مقاله معادل کلمهٔ Hispanic به‌کار برده‌ایم.

نیاورد و ازطرف‌دیگر، رکود عمیق اقتصادی که موجب بیکاری میلیون‌ها آمریکایی شد، افق سیاسی برای تلاش درجهت افزایش مهاجرت را تیره‌وتار کرد و مخالفان نیز مطمئنند که می‌توانند جلوی چنین طرح‌هایی را بگیرند.(۳۱)

بررسی وضعیت زندگی مهاجران در ایالات متحده

بنیاد رابرت وود جانسون[1] در آمریکا تحقیقاتی را دربارهٔ وضعیت زندگی مهاجران این کشور انجام داده است که نشان می‌دهد زندگی برای مهاجران و پناهندگان می‌تواند بسیار سخت باشد. بسیاری از کسانی که از آنها در این تحقیق پرسش شده است می‌گویند کاری که در آمریکا می‌کنند فقط این است که سر کار بروند و بخوابند و چیزهای کوچکی بین این دو. خانواده‌های مهاجران از سنگینی فشارهای روزانه رنج می‌برند و حتی کارهایی مانند: خرید از فروشگاه، سوار اتوبوس شدن و یافتن پزشک نیز در مواردی برایشان دشوار است. مهاجران احساس می‌کنند فرزندانشان روزبه‌روز از آنها دورتر می‌شوند و به شیوه‌ای متفاوت رشد می‌کنند؛ اما همچنان خوش‌بین و به آیندهٔ فرزندانشان امیدوارند. مهاجران غالباً فکر می‌کنند که زندگی‌شان در آینده بهتر می‌شود و البته برخی از آنها نیز از آمدن به آمریکا پشیمانند.(۳۲)

معمولاً زبان و سطح تحصیلات عناصر تعیین‌کننده در تطابق مهاجران با جامعهٔ جدیدند و به‌سبب تأثیری که در یافتن شغل دارند، در وضعیت اقتصادی مهاجران نیز مؤثر خواهند بود. بنابراین، مسائلی که در این قسمت مطرح می‌شوند مطلق نیستند و در مقایسه با عوامل ذکرشده متغیرند. مهاجران

---

1. Robert Wood Johnson Foundation

ملیت‌های مختلف ویژگی‌های خاص خود را دارند که در بخش بعدی توضیح خواهیم داد. باوجوداین، بخش بزرگی از جامعهٔ مهاجران، به‌ویژه مهاجران تازه‌وارد به این مسائل مبتلا هستند:

زبان: در بررسی مسائل مربوط به زندگی در آمریکا، «زبان» یکی از مهم‌ترین مشکلات مهاجران به‌شمار می‌رود. ندانستن زبان انگلیسی مانعی بر سر تأمین نیازهاست. از خواسته‌های کوچکی مانند: خرید کردن و برقراری ارتباط با معلمان مدرسهٔ فرزندان گرفته تا مراجعه به پزشک و صحبت با پلیس. دانستن زبان شرط مهمی نیز برای یافتن شغل است.[۳۳]

مشکل دیگر تحصیل فرزندان است؛ زیرا بسیاری از مدارس آمریکا معلمان دوزبانه ندارند و این باعث ناموفقیت فرزندان در امر آموزش می‌شود و عقب ماندن آنها از دیگر دانش‌آموزان، علاوه‌بر افت تحصیلی باعث رنجش و آزار روحی‌شان هم می‌شود. همچنین در مدرسه است که فرزندان برای نخستین‌بار با تبعیض و تعصب در برابر فرهنگ و قومیت خود آشنا می‌شوند. تبعیض ممکن است هم ازجانب معلمان و هم دانش‌آموزان اعمال شود. برخی اسپانیایی‌زبان‌ها می‌گویند که به بچه‌های آمریکایی توجه بیشتری از بچه‌های آنها می‌شود. مسلمان‌ها هم شکایت دارند که اذیت و آزار می‌شوند؛ برای مثال، دختر عربی گفته است که از او خواسته‌اند حجابش را بردارد و وقتی خودداری کرده پرسیده‌اند آیا پدرت اسامه بن لادن است؟! مسئلهٔ دیگر دربارهٔ تحصیل در آمریکا فاصله‌ای است که میان والدین و فرزندان ایجاد می‌کند. والدین می‌گویند وقتی فرزندان، خود را با ارزش‌های جامعه تطبیق می‌دهند، در تضاد با ارزش‌های والدین خود قرار می‌گیرند. برخی والدین از آمریکایی شدن کودکانشان در مدرسه سخن گفته‌اند، برخی والدین مسلمان نیز اظهار می‌کنند

که مدارس فرزندان را به‌گونه‌ای بارمی‌آورند که با ارزش‌های اسلامی هم‌خوانی ندارد.(۳۴) درواقع، فرهنگ‌پذیری کودکان و تطبیقشان با محیط بیشتر از والدین است و این سبب ایجاد فاصله و جدایی میان آنها می‌شود.

اشتغال: نداشتن تحصیلات و ندانستن زبان مانع می‌شود که مهاجران مشاغل مناسبی بیابند. علاوه‌براین، برای کارفرمایان داشتن مدرک تحصیلی آمریکایی و تجربهٔ کاری در آمریکا به‌جای کشوری دیگر اهمیت دارد و در مواردی ممکن است فردی با تحصیلات پایین‌تر به این دلیل که در آمریکا تحصیل کرده به‌جای متقاضی مهاجر استخدام شود؛ حتی دارندگان مدارک تحصیلی بالا و مشاغل مهم در کشور خودشان هم از این آسیب مصون نیستند؛ برای مثال، مهندسانی هستند که تاکسی می‌رانند. قانونی بودن مهاجرت و داشتن شمارهٔ تأمین اجتماعی[1] نیز در یافتن شغل مؤثر است. برای پیشرفت در کار و یافتن مشاغل بهتر معمولاً شبکهٔ دوستان و آشنایان می‌توانند کمک کنند.(۳۵) مشکل دیگر، استثمار در محیط کار است که بیشتر دربارهٔ مهاجران غیرقانونی مصداق دارد. مکزیکی‌ها موارد زیادی از آزار، مراقبت‌های اندک و دستمزدهای نامناسب را ذکر کرده‌اند. اغلب مهاجران غیرقانونی ناگزیرند کارهای بسیار سخت انجام دهند و اغلب به‌سبب ناآگاهی از حقوقشان اعتراضی هم نمی‌کنند.(۳۶) دربارهٔ مشکلات اقتصادی مهاجران همین اندازه می‌توان گفت که مطابق آمار سال ۲۰۰۱، شانزده درصد خارجیان و یازده درصد آمریکایی‌ها زیر خط فقر بوده‌اند. میزان فقر برای کسانی که بیست سال ساکن آمریکا بوده‌اند ۹/۹ درصد، برای کسانی که کمتر از ده سال ساکن آنجا بوده‌اند ۲۳/۵ درصد،

1. Social Security Number

برای شهروندان ۹/۱ درصد، و برای غیرتابعان ۲۱/۳ درصد بوده است.[۳۷]

محل زندگی نامناسب نیز یکی دیگر از مشکلات مهاجران است و بیشتر آنها اوایل ورودشان به‌سبب داشتن مشاغل کم‌درآمد مجبورند در مکان‌هایی شلوغ و پرجمعیت و یا در کنار دوستان و اقوام زندگی کنند و جای دیگری هم ندارند بروند. قوانینی هم هست که زندگی افراد زیاد در یک خانه را مجاز نمی‌داند؛ این هم مشکل دیگری است. محیط زندگی در این شرایط در محله‌های ناامن و نامناسبی است که به‌سبب در دسترس بودن مواد مخدر و الکل برای کودکان خطرناک است و خطر دزدی و وجود گروه‌های تبهکار نیز هست. محل زندگی مهاجران روستایی شرایط به‌مراتب بدتری دارد. وجود تعداد زیادی از افراد در خانه و کمبود امکانات بهداشتی ازجمله مشکلات آنهاست.[۳۸]

مهاجران در برخورداری از امکانات پزشکی نیز با مشکلاتی مواجهند که یکی از علل آنها ندانستن زبان یا اختلافات فرهنگی است که برقراری ارتباط میان بیمار و پزشک را دشوار می‌کند. مسئلهٔ دیگر این است که بسیاری از مهاجران بیمه نمی‌شوند و در جاهایی کار می‌کنند که کارفرمایان آنها را بیمه نمی‌کنند. کارگران برای اینکه کارشان را از دست ندهند، اغلب به پزشک مراجعه نمی‌کنند؛ زیرا نمی‌توانند مرخصی بگیرند و بسیاری از مهاجران به درمان‌های خانگی رومی‌آورند؛ البته به اینها باید مورد خاص مهاجران غیرقانونی را هم اضافه کرد که بیشتر از ترس اینکه شناسایی و از کشور اخراج شوند، از مراجعه به مراکز درمانی و کمک گرفتن خودداری می‌کنند.[۳۹]

مشکل دیگر مهاجران رفت‌وآمد است. تعداد کمی قادر به خریدن اتومبیلند و کسانی هم که اتومبیل دارند، خانواده‌های دیگری را در آن سهیم می‌کنند. برای گرفتن گواهینامهٔ رانندگی نیز مشکل زبان و تحصیلات هست و بسیاری از

مهاجران دریافت گواهینامه را سخت یافته‌اند. بنابراین، آنها گاهی برای رفتن به محل کار و مدرسه مسافت طولانی را پیاده می‌روند که شب‌ها امن نیست و می‌گویند که راه دیگری ندارند و یا از دوستان و اقوام برای رفت‌وآمد کمک می‌گیرند. حمل‌ونقل عمومی در بسیاری موارد گزینهٔ مناسبی برایشان نیست؛ زیرا برنامهٔ حرکت وسایط نقلیه با پایان کار آنها در ساعات آخر شب هماهنگی ندارد و یا به مکان‌های دورافتاده و خارج شهر سرویس نمی‌دهد. همین کمی جابه‌جایی و محدود شدن آن به کار و مدرسه باعث می‌شود کودکان از کلاس‌های فوق‌العاده بازبمانند، والدین در کلاس‌های آموزش انگلیسی شرکت نکنند و ارتباطات و فعالیت‌های مهاجران محدود شود.[۴۰]

تبعیض نژادی و مذهبی نیز از مسائل مهم در زندگی مهاجران است. آنها از آزار پلیس و رفتار نژادپرستانهٔ آن خبر می‌دهند و می‌گویند: پلیس امنیتی را ایجاد نمی‌کند، بلکه رفتار او خصمانه است؛ چنانکه در مواردی که از دزدی شکایت کرده‌اند، کمکی به آنها نشده است. مکزیکی‌ها به‌خصوص از برخورد نامناسب پلیس با اسپانیایی‌زبان‌ها شکایت دارند و از دستگیری‌های بی‌مورد و بازجویی بدون ارتکاب جرم گزارش داده‌اند. زن عربی هم از برخورد نژادپرستانه‌ای حکایت می‌کند که حجابش موجب شده در تصادفی که مقصر نبوده تقصیرکار شناخته شود و مراقبت‌های پزشکی مناسب برای انتقال او به بیمارستان ارائه نشود. چینی‌ها و ویتنامی‌ها نیز از برخورد نامناسب پلیس با جوانانشان و دستگیری بی‌علت آنها و تنها به ظن تعلق این جوان‌ها به گروه‌های تبهکاری صحبت کرده‌اند. مهاجران عرب و مسلمان به‌ویژه از افزایش تبعیض‌ها بعد از ۱۱ سپتامبر سخن می‌گویند؛ از برخوردهای توهین‌آمیز و تروریست خطاب شدن تا برخوردهای تبعیض‌آمیز برای برخورداری از خدمات اجتماعی.

به بیان مسلمانان، قوانین نانوشته‌ای در ذهن مأموران وجود دارد که سبب برخورد تبعیض‌آمیزشان با اعراب و مسلمانان می‌شود.[۴۱]

مهاجران اروپایی

از اروپایی‌ها معمولاً با عنوان سفیدها یا آمریکاییان سفید نام برده می‌شود. بزرگ‌ترین گروه مهاجران اولیه اروپاییانی بودند که از شمال و غرب اروپا آمده بودند که آنها را انگلو امریکن هم می‌نامند. انگلیسی‌ها بزرگ‌ترین گروه در آمریکا هستند و نمی‌شود اهمیت زبان انگلیسی، قوانین حقوقی انگلیس، ایده‌های مذهبی، طرز تفکر، ایدئال‌ها و اصول نظری آن را در ساخت آمریکا نادیده گرفت. در سرشماری ۱۷۹۰، انگلیسی‌ها نیمی از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دادند. دومین گروه بزرگ آفریقایی بودند و بیست درصد جمعیت را شامل می‌شد و گروه سوم شامل افرادی از آلمان، فرانسه، اسکاتلند، ایرلند، سوئیس، اسپانیا، هلند، و کشورهای دیگر بودند.[۴۲]

طبق آمار سال ۲۰۰۹، آلمانی‌ها با ۱۶/۵ درصد، ایرلندی‌ها با ۱۱/۹ درصد، انگلیسی‌ها با نُه درصد، و ایتالیایی‌ها با ۶/۴ درصد، چهار گروه بزرگ و به‌طورکلی، ۴۳/۸ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند.[۴۳] آنها بزرگ‌ترین گروه جمعیتی مهاجران بودند که پایین‌ترین میزان فقر و دومین رتبه را در اخذ مدارک تحصیلی بالا به خود اختصاص داده بودند و درآمد متوسطی داشتند.[۴۴]

مهاجران اروپای غربی و شمالی درواقع هستهٔ اولیهٔ ملت آمریکا را تشکیل دادند، اما مهاجران اروپای شرقی داستان متفاوتی داشتند. ۷/۵ میلیون نفر از آنها در دومین موج بزرگ مهاجرت بین سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ به ایالات متحده مهاجرت کردند. اغلب آنها دهقان‌هایی بی‌زمین بودند که در برنامه‌های بازتوزیع

زمین‌ها، زمین خود را از دست داده بودند یا تحت فشارهای مذهبی قرار داشتند. بعضی نیز در بخش‌های صنعتی آلمان کارگر کارخانه بودند و به امید امنیت بیشتر و دستمزد بالاتر به آمریکا آمده بودند. آنها جزو فقیرترین مهاجران به‌شمار می‌آمدند. برخی به‌سبب فقرشان در همان شهرهای بندری می‌ماندند و برخی نیز به روستاها رفتند. در آغاز، با این مهاجران فقیر و کاتولیک که انگلیسی هم نمی‌دانستند برخورد خوبی نمی‌شد. آنها در شغل‌های صنعتی خطرناک و در معادن کار می‌کردند و دراین‌صورت، شانسی برای پول درآوردن داشتند. کلیساها نهادهای اجتماعی بودند که اجتماع مهاجران را شکل می‌دادند. آنها کلیساهای کاتولیک خود را در شهرهایی که به‌تدریج در آنها جا می‌افتادند می‌ساختند. کلیسا فرهنگشان را زنده نگه می‌داشت؛ چون آنجا به زبان خودشان سخن می‌گفتند و در مراسم، غذاهای محلی خود را می‌خوردند. این مهاجران همزمان هم درحال یکسان شدن با ساکنان آمریکا بودند و هم تغییراتی را ایجاد می‌کردند.[۴۵]

در دوره‌ای که رژیم کمونیستی بر اروپای شرقی حاکم بود، مهاجرت از این منطقه به آمریکا بسیار محدود شد. گروه کشورهای اروپای شرقی (کمونیستی سابق) شامل این کشورها بودند: لهستان، اسلوونی، کرواسی، بوسنی و هرزگوین، صربستان، جمهوری مقدونیه، آلبانی، مجارستان، رومانی، بلغارستان، مولداوی، اوکراین، بلاروس، لیتوانی، لتونی، استونی، و روسیه. بعد از فروپاشی دیوار برلین در اواخر دهۀ ۱۹۸۰ و اوایل دهۀ ۱۹۹۰ اروپای شرقی‌ها آزاد بودند که مهاجرت کنند. از آن به بعد، تعدادشان در آمریکا افزایش یافت. مهاجرت به‌سبب مشکلات اقتصادی‌ای بود که خانواده‌ها را برای یافتن فرصت‌های بهتر در خارج از کشور تحت فشار قرار می‌داد و یا به‌علت جنگ در بوسنی و هرزگوین و اسلواکی بود. شمار مهاجران اروپای شرقی که برای

اقامت دائمی اجازهٔ قانونی به‌دست می‌آوردند، از هیجده هزار و ۲۶۰ نفر در ۱۹۸۷ به ۱۲۱ هزار و ۸۳ نفر در ۲۰۰۱ افزایش یافت. علاوه‌براین، از سال ۱۹۹۰ چندین کشور اروپای شرقی در میان ده کشوری بودند که بیشترین مهاجر را به آمریکا می‌فرستاد: روسیه، لهستان، اوکراین، و بوسنی و هرزگوین.[۴۶]

مهاجران اروپای شرقی در شاخص‌هایی مانند: تحصیلات، زبان و وضعیت اقتصادی با یکدیگر یکسان نیستند. بیش از بیست درصد مهاجران کشورهای روسیه، رومانی، لیتوانی، و بلغارستان تحصیلات دانشگاهی دارند و کمترین میزان تحصیلات مربوط به مهاجران بوسنی و هرزگوین و مقدونیه است. در تسلط به زبان انگلیسی نیز بین این کشورها تفاوت هست؛ مهاجران کشورهای اوکراین، مولداوی، بوسنی و آلبانی تسلط بیشتری به این زبان دارند. ازلحاظ اقتصادی مهاجران لتونی، استونی، و لیتوانی نیز وضعیت اقتصادی بهتری دارند؛ زیرا از کشورهای توسعه‌یافته‌ای می‌آیند و مهاجران مولداوی، بلاروس، روسیه، و اوکراین با مشکلات اقتصادی دست‌به‌گریبانند. مهاجران کشورهای جداشده از یوگسلاوی سابق نیز در فقرند. به‌طورکلی، کشورهایی که درگیر جنگ بوده‌اند، مهاجرانشان وضعیت اقتصادی به‌مراتب بدتری دارند. دراین‌میان، فقط وضع اسلوونی بهتر است.[۴۷]

مطابق آمار سال ۲۰۱۰، در میان کشورهای قارهٔ اروپا، بریتانیا بیشترین مهاجر را به آمریکا فرستاده است و پس از آن روسیه، یوگسلاوی و آلمان قرار دارند. کمترین مهاجر را نیز فنلاند و نروژ به آمریکا فرستاده‌اند.[۴۸]

مهاجران آفریقایی

تاریخ مهاجرت آفریقایی‌ها به آمریکا پرفرازونشیب بوده است. نخستین

آفریقایی‌ها از ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۷ به‌صورت برده به سواحل آمریکا آورده شدند و نقش مهمی را در اقتصاد و الگوهای فرهنگ اجتماعی آمریکا ایفا کردند. مهم‌ترین امواج مهاجرت آفریقایی‌ها در دوران اخیر به سال‌های بعد از لایحهٔ ۱۹۶۵ برمی‌گردد که در این زمان، مهاجرت از آفریقا افزایش یافت. علاوه‌بر قانون آزادی مهاجرت، رکود اقتصادی اروپا درطول دههٔ هفتاد و هشتاد که منجربه سخت‌گیری در سیاست‌های مهاجرتی شده بود، سبب شد بسیاری از آفریقایی‌ها به‌جای اروپا به آمریکا مهاجرت کنند. به‌علاوه، اوج‌گیری فشار اقتصادی در کشورهای آفریقایی بعد از دههٔ نود، به‌سبب برنامهٔ تعدیل ساختاری که صندوق بین‌المللی پول درخواست کرده بود، به بیکاری پیش‌بینی‌نشده‌ای منجر شد. کاهش جدی ارزش پول در دههٔ نود وضعیت اقتصادی آفریقایی‌ها را بدتر هم کرد. بنابراین، آفریقایی‌ها با امید بهبود وضع اقتصادی‌شان بیرون از وطن و برای رسیدن به زندگی بهتر به آمریکا آمدند.[۴۹]

در سال ۱۹۸۶، کنگره لایحهٔ اصلاح و کنترل مهاجرت را تصویب کرد که براساس آن، به ۳۱ هزار آفریقایی که از ۱۹۸۲ در آمریکا زندگی می‌کردند، مجوز قانونی اهدا می‌شد. لاتاری ویزا که با قانون ۱۹۹۰ معرفی شد و به فارغ‌التحصیلان دورهٔ متوسطه ویزای مهاجرت می‌داد، به‌سرعت به روش اصلی آفریقایی‌ها برای مهاجرت تبدیل شد. به‌موجب قانون، پناهگاه‌هایی موقتی برای حضور خارجیانی که به‌سبب درگیری‌های نظامی یا بلایای طبیعی مهاجرت کرده بودند، ایجاد شد. در سال‌های اخیر، مردم کشورهای سودان، سیرالئون، لیبی، سومالی، و بروندی به‌علت درگیری‌های نظامی و جنگ داخلی، ازطرف دادستان کل آمریکا شایستهٔ برخورداری از برنامهٔ اقامت موقت شناخته شده‌اند.[۵۰] گرچه آمریکا به صدها هزار آفریقایی که تحت شکنجه و آزار بودند پناه داده است، پناهندگی ویژگی

غالب مهاجران آفریقایی نیست. فقط ده درصد مهاجران آفریقایی در سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ پناهندگان بوده‌اند. این آمار در سال ۲۰۰۳ شانزده درصد است که با هفده درصد پناهندهٔ اروپایی قابل مقایسه است.(۵۱)

امروزه سالیانه پنجاه هزار آفریقایی وارد آمریکا می‌شوند. از حدود ۳۵ میلیون آفریقایی ـ آمریکایی که در آمریکا زندگی می‌کنند، یک میلیون نفر در آفریقا به دنیا آمده‌اند. این مهاجران در محل‌های متفاوتی در سراسر کشور مستقرند. بزرگ‌ترین جمعیت مهاجران در میناپولیس[1]/ سنت پل[2] گزارش شده که بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، ۶۲۹ درصد رشد داشته است. جمعیت کل مهاجران آفریقایی در این دوره ۱۷۰ درصد افزایش داشته است. اهالی نیجریه، اتیوپی، و غنا بزرگ‌ترین اجتماعات را (در میان آفریقاییان) در ایالات متحده دارند.

مهاجران آفریقایی امروز تمایل به پیشرفت دارند. اغلب آنها ازطریق لاتاری‌های متنوع برای ویزا به آمریکا می‌آیند و نفعشان در این است که تحصیلات بالایی داشته باشند. ویزاهای مختلف تحصیلات بالایی می‌خواهند و یک‌سوم ویزاهای مهاجرتی که در سال ۲۰۰۳ به آفریقایی‌ها داده شده، از این نوع بوده است که می‌توان آن را با کمتر از هفت درصدی که به دیگر کشورها اختصاص می‌یابد مقایسه کرد. نزدیک به ۹۸ درصد از آفریقایی‌های متولد خارج از آمریکا از تحصیلات دورهٔ متوسطه برخوردارند و بخش زیادی از سه میلیارد دلاری را که سالیانه به آفریقا فرستاده می‌شود فراهم می‌کنند. بسیاری از آنها در شهرهای کوچک مشاغلی را نیز برای خود فراهم کرده‌اند. آنها دریافته‌اند که ضعفشان در زبان انگلیسی و یا نداشتن مدرک خارجی ممکن

1. Mineapolis   2. Saint Paul

است باعث شود نتوانند مشاغل آمریکایی به‌دست بیاورند؛ بنابراین، مشاغل شخصی برای خود ایجاد کردند؛ نظیر: آرایشگاه‌ها، مغازه‌های کوچک و نایت‌کلاب‌ها.[۵۲] مطابق آمار سال ۲۰۱۰، در بین کشورهای قارهٔ آفریقا، اتیوپی و مصر بیشترین و آفریقای جنوبی کمترین مهاجر را به آمریکا فرستاده‌اند.[۵۳]

مهاجران آسیایی

آسیایی‌ها یا آسیایی ـ آمریکایی‌ها به کسانی گفته می‌شود که از شرق دور یا جنوب شرقی آسیا و شبه‌قارهٔ هند آمده باشند که شامل: کامبوج، چین، هند، اندونزی، ژاپن، کره، مالزی، پاکستان، جزایر فیلیپین، تایلند، و ویتنام است. در ادارهٔ آمار آمریکا هم این افراد را نژاد آسیایی می‌نامند و افرادی که از سیبری، آسیای مرکزی و غرب آسیا آمده‌اند، در طبقهٔ «سفید» قرار می‌گیرند.[۵۴]

با این تعریف، نخستین آسیایی‌هایی که به آمریکا آمدند چینی‌ها و فیلیپینی‌ها بودند. فیلیپینی‌ها در سال ۱۷۵۰ به لویزیانا رسیدند؛ اما بزرگ‌ترین موج مهاجرتی آسیایی تا سال ۱۸۴۸ به آمریکا نرسید. این سال‌ها مقارن با کشف طلا در آمریکا و ورود چینی‌ها به امید پیشرفت‌های اقتصادی بود. چینی‌ها علاوه‌براین در معادنی در کالیفرنیا هم مشغول به کار شدند و در آنجا در جمع‌آوری مالیات از خارجیان، که فقط از چینی‌ها و نه دیگر خارجیان گرفته می‌شد، برای نخستین‌بار با تبعیض نژادی روبه‌رو شدند. آنها از سال ۱۸۶۵ در راه‌آهن نیز مشغول به کار شدند. با اینکه در آن سال‌ها سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مشاغل را برعهده داشتند، شصت درصد حقوقی را که به مهاجران اروپایی داده می‌شد، دریافت می‌کردند و هدف اقدامات و برخوردهای تبغیض‌آمیز زیادی بودند تا اینکه درنهایت در سال ۱۸۸۲ ورودشان را هم

ممنوع کردند. به‌سبب همین تبعیضات و ممنوعیت‌ها ازقبیل: ممنوعیت ازدواج با سفیدها، تحصیل، و مالکیت خانه و زمین بود که چینی‌ها ناگزیر در محله‌هایی جداگانه اجتماعات خود را شکل دادند و بدین‌ترتیب، شهرک‌های چینی[1] شکل گرفتند.(۵۵) ژاپنی‌ها نیز در دههٔ ۱۸۶۰ در آمریکا به کار در مزارع مشغول شدند. از میان آسیایی‌ها، فیلیپینی‌ها به‌علت آنکه مسیحیان کاتولیک بودند، آسان‌تر در جامعهٔ جدید ادغام شدند.(۵۶)

امروزه یک‌چهارم آمریکایی‌های جدید، آسیایی هستند. آسیایی ـ آمریکایی‌ها سریع‌تر از بقیهٔ گروه‌ها رشد می‌کنند. آنها که در سال ۱۹۶۰ کمتر از یک میلیون نفر بودند، به چهارده میلیون نفر در سال‌های اخیر رسیدند. درواقع، رشد اساسی جمعیت آسیایی‌ها آنها را در موقعیتی قرار داده که رأیشان در انتخابات ایالتی کالیفرنیا، نیویورک، و واشنگتن تعیین‌کننده است.(۵۷) تحصیلات آنها از دیگر خارجیان بیشتر است. تقریباً نیمی از آنها تحصیلات دانشگاهی دارند و ۶۳ درصدشان انگلیسی را به‌خوبی صحبت می‌کنند. حدود نیمی از آنها در مشاغلی ازقبیل: مدیریت و مشاغل حرفه‌ای و تخصصی کار می‌کنند و درآمدشان از نژاد سفید بیشتر است.(۵۸)

گفتنی است که آسیایی‌ها بیشتر از سیاهان و اسپانیایی‌زبان‌ها مایلند تا ازلحاظ اقتصادی با سفیدها یکی شوند؛ به‌خصوص که میانگین بالای سطح تحصیلاتشان، مشاغل سطح بالا و درآمدهای بالا را نیز برایشان به‌همراه آورده است. این عوامل سبب می‌شود برخلاف گذشته، کمتر تمایل داشته باشند در مناطق محصور قومیتی زندگی کنند و به مدارس مجزا بروند،(۵۹) اما همچنان

---

1. Chinatowns

موانع فرهنگی در این راه وجود دارد. در جامعهٔ آمریکا، آسیایی‌ها هر چند سال که در آمریکا زندگی کرده باشند، باز هم به‌سبب تفاوت نژادشان همیشه خارجی محسوب می‌شوند. علاوه‌براین، به‌تدریج مدلی استعاری (اقلیت نمونه) در اذهان مردم از آسیایی‌ها شکل گرفته که آنها را افرادی سخت‌کوش، باهوش، تحصیل‌کرده و موفق نشان می‌دهد و به‌نظر برخی صاحب‌نظران همچنان آنها را در تمایز با جامعه قرار می‌دهد و مانع هم‌گرایی کاملشان می‌شود.[۶۰]

آسیای غربی و خاورمیانه: نخستین عرب‌هایی که به آمریکا آمدند، ساکنان امپراتوری عثمانی آن زمان و عرب‌های مسیحی‌ای بودند که به‌سبب در اقلیت بودن در سرزمین مسلمانان از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۷ به آمریکا مهاجرت کردند و موج بعدی مهاجرتشان از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۱ بود. نخستین مهاجران عرب خاورمیانه از کشورهایی نظیر: سوریه، لبنان، و عراق آمده بودند. آنهایی که به آمریکا آمدند، در نامه‌هایی دیگران را هم به مهاجرت و بهره‌مندی از فرصت‌های اقتصادی قارهٔ جدید تشویق کردند. مهاجرت‌ها به‌علت موانع قانونی تا ۱۹۶۵ متوقف شد. پس از آن، امواج بعدی مهاجرت‌ها شامل مسلمانانی بود که از عراق، لبنان، سوریه، اراضی فلسطین، و عربستان سعودی آمده بودند.[۶۱] جالب توجه است که تا سال ۱۹۷۰ فقط پانزده درصد مهاجران عرب و خاورمیانه‌ای مسلمان بودند و این میزان در سال ۲۰۰۰ به ۷۳ درصد رسید.[۶۲]

عرب‌ها و خاورمیانه‌ای‌ها بیشترین رشد جمعیت را داشته‌اند. ۴۹ درصدشان تحصیلات دانشگاهی دارند؛ تابعیت بالایی را هم دارند. ۵۵ درصد مهاجرانشان توانسته‌اند شهروندی آمریکا را کسب کنند. اگرچه برخی از آنها تحصیلات بالا و وضع اقتصادی مناسبی دارند، بخش بزرگی از جمعیتشان از وضع مالی مناسبی برخوردار نیستند؛ از هر پنج نفر یکی در فقر زندگی می‌کند و ۲۳ درصد

آنها دستِ‌کم از یکی از برنامه‌های رفاهی دولتی بهره‌مند شده‌اند. بااین‌حال، در مقایسه با آمار کلی مهاجران، که فقط ده درصدشان کسب و کار شخصی راه انداخته‌اند، نوزده درصد مهاجران خاورمیانه‌ای شخصی تجارت می‌کنند. کالیفرنیا میزبان بیشترین جمعیت خاورمیانه‌ای در آمریکاست.(۶۳)

در پایان، باید گفت که مطابق آمار سال ۲۰۱۰، در میان کشورهای قارهٔ آسیا، چین رتبهٔ نخست را در فرستادن مهاجر به آمریکا دارد. پس از آن، هند، فیلیپین، و ویتنام در رتبه‌های بعدی قرار دادند. سوریه و ترکیه نیز کمترین مهاجران را به آمریکا فرستاده‌اند.(۶۴)

مهاجران آمریکای لاتین

مطابق آمار سال ۲۰۱۰، از مجموع کشورهای آمریکای مرکزی، السالوادور بیشترین و برزیل کمترین تعداد مهاجر را به ایالات متحده فرستاده‌اند. کلمبیا نیز بیشترین و سورینام کمترین آمار مهاجر را در آمریکای جنوبی داشته‌اند. بااین‌حال، مکزیک به‌تنهایی آماری بیشتر از کل کشورهای آمریکای مرکزی داشته است.(۶۵) درواقع، چه ازلحاظ تعداد و چه ازلحاظ تأثیرات اقتصادی و اجتماعی، مهم‌ترین مهاجران آمریکای لاتین مکزیکی‌ها هستند؛ آنها ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارند (برخی از این ویژگی‌ها میان مکزیکی‌ها و دیگر مهاجران آمریکای لاتین مشترک است):

ـ **هم‌جواری:** برخلاف سایر مهاجران که معمولاً هزاران کیلومتر را می‌پیمایند تا به ایالات متحده وارد شوند، مکزیکی‌ها به‌علت داشتنِ مرز طولانی با آمریکا، در سطح گسترده و به‌سهولت وارد این کشور می‌شوند. درحال‌حاضر، آمریکا با مهاجرت مردمی عظیمی در جنوب مرزهایش مواجه است که یک‌سوم

جمعیت کل کشور را تشکیل می‌دهند. آنها به‌سادگی با عبور از خطوط مرزی در سطح زمین یا عبور از رودخانه‌های کم‌عمق، مرز دو هزار مایلی را پشت سر می‌گذارند و به خاک آمریکا وارد می‌شوند. این وضعیت در ایالات متحده و حتی جهان منحصربه‌فرد است؛ زیرا هیچ کشور ـ توسعه‌یافتهٔ ـ دیگری در دنیا وجود ندارد که مرزی دو هزار مایلی با کشور جهان سومی داشته باشد.

ـ **تعداد:** هزینه‌ها، چالش‌ها و خطرهای مهاجرت مکزیکی‌ها به ایالات متحده بسیار کمتر از مهاجران دیگر نقاط جهان است. آنها به‌آسانی می‌توانند بین آمریکا و مکزیک رفت‌وآمد کنند و با خانواده و دوستانشان تماس بگیرند. این عوامل موجب شد مهاجرت از مکزیک به آمریکا پس از سال ۱۹۶۵ افزایش چشمگیری پیدا کند؛ به‌طوری‌که در دهه‌های ۱۹۷۰ حدود ۶۴۰ هزار، ۱۹۸۰ حدود یک میلیون و ۶۵۶ هزار، و ۱۹۹۰ حدود دو میلیون و ۲۴۹ هزار مکزیکی به ایالات متحده مهاجرت کردند؛ یعنی در این سه دهه، به‌ترتیب چهارده، ۲۳، و ۲۵ درصد از کل مهاجرت‌ها به ایالات متحده به آنها اختصاص داشته است. مکزیکی‌ها در دهۀ ۱۹۹۰ بیش از نیمی از مهاجران آمریکای لاتین را تشکیل می‌دادند.

ـ نکتۀ بسیار مهم دیگر اینکه هیچ گروه مهاجر دیگری غیر از مکزیکی‌ها در تاریخ آمریکا وجود ندارد که ادعای مالکیت بر این سرزمین کرده باشد؛ درحالی‌که مکزیکی‌ها و آمریکایی‌های مکزیکی‌تبار می‌توانند چنین ادعایی را مطرح کنند. تقریباً همۀ تگزاس، نیومکزیکو، آریزونا، کالیفرنیا، نوادا، و یوتا تا زمان جنگ استقلال تگزاس و جنگ مکزیک و آمریکا در سال‌های ۱۸۴۶ ـ ۱۸۴۸، بخشی از خاک مکزیک محسوب می‌شدند. مکزیک تنها کشوری است که ایالات متحده با حمله به آن نیمی از آن سرزمین را ضمیمۀ خاک خود کرد. مکزیکی‌ها این حوادث را هرگز فراموش نمی‌کنند؛ آنها احساس می‌کنند حق

ویژه‌ای در این سرزمین دارند. برخلاف دیگر مهاجران، مکزیکی‌ها از کشور همسایه‌ای می‌آیند که شکست نظامی سختی را از ایالات متحده متحمل شده است و اغلب در مناطقی اقامت می‌گزینند که قبلاً بخشی از سرزمین مادری‌شان بوده است. آمریکایی‌های مکزیکی‌تبار احساس می‌کنند در قلمرو خود هستند؛ درصورتی‌که دیگر مهاجران چنین حسی ندارند.[۶۶]

ـ **زبان و ادغام‌ناپذیری در جامعهٔ آمریکایی:** آنها به زبانی غیرانگلیسی یعنی اسپانیولی صحبت می‌کنند. حجم وسیع وسایل ارتباط‌جمعی اسپانیایی‌زبان‌ها نیز آنها را به حفظ زبان و فرهنگشان تشویق می‌کنند. Mexican Owned Univision یکی از بزرگ‌ترین شبکه‌های تلویزیونی اسپانیایی‌زبان در آمریکاست که شنوندگان اخبار شبانگاهی‌اش در نیویورک، لس آنجلس و شیکاگو با بینندگان شبکه‌های CBS، NBC، CBC، و FOX برابری می‌کنند. تعداد روزنامه‌های اسپانیایی‌زبان در آمریکا مطابق آمار سال ۲۰۰۳، ۳۴۴ روزنامه است. تداوم حضور مهاجران مکزیکی و بیشتر جمعیت آنها در جنوب غربی، انگیزهٔ آنها را برای همسان‌سازی فرهنگی کاهش می‌دهد. درواقع، آنها تمایلی به ادغام در جامعهٔ آمریکا ندارند و به‌عنوان گروهی قومی یکپارچگی خود را حفظ کرده‌اند.

ـ **تحصیلات:** سطح تحصیلات اسپانیایی‌زبان‌ها در مقایسه با مهاجران دیگر پایین‌تر است. در سال ۲۰۰۳، ۸۹ درصد از سفیدپوستان و هشتاد درصد از سیاه‌پوستان از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدند که در مقایسه با آنها فقط ۵۷ درصد از اسپانیایی‌زبان‌ها از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدند.[۶۷]

ـ **اشتغال:** بیشتر این مهاجران (۲۴ درصد) کشاورزند. شمار دیگری هم کارگر ساختمانی‌اند. اکثر جمعیت کارگران غیرقانونی را مکزیکی‌ها تشکیل

می‌دهند. البته برخی صاحب‌نظران ازجمله راکش کوچار[1] براین‌نظرند که کارگران غیرقانونی مکزیکی ازلحاظ عددی و اقتصادی برای بازار کار ایالات متحده بسیار ارزشمندند. مهاجران مکزیکی ۳/۵ میلیون نفر و بیست درصد نیروی کار آمریکای لاتین هستند که در آمریکا حضور دارند. از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴ هرساله حدود سیصد هزار کارگر غیرقانونی از مکزیک آمده‌اند که این امر نشان می‌دهد کارگران آمریکای لاتینی و درکل، نیروی کار آمریکا افزایش یافته‌اند. درواقع، در این مقطع زمانی، یک‌چهارم نیروی کار آمریکا مکزیکی بوده‌اند.(۶۸)

اما نگرانی‌های زیادی نیز دربارهٔ مهاجران آمریکای لاتین و به‌ویژه مکزیکی‌ها در سال‌های اخیر در آمریکا به‌وجود آمده است؛ زیرا با درنظر گرفتن مهاجران قانونی و غیرقانونی، اسپانیایی‌زبان‌ها بزرگ‌ترین گروه اقلیت را در ایالات متحده تشکیل می‌دهند و ازآنجایی‌که ورود آنها به آمریکا ادامه دارد، این مسئله می‌تواند نگرانی اصلی آمریکای سفید باشد. برخی از این نگرانی‌ها سیاسی است؛ برای مثال، همان‌طور که در مبحث قوانین اشاره کردیم، لوایحی در کنگره مطرح شد درمورد اینکه آیا اسپانیایی‌زبان‌هایی که اکنون غیرقانونی در آمریکا هستند باید مورد عفو عمومی قرار بگیرند و به آنها اجازه داده شود در آمریکا بمانند. بسیاری از اعضای کنگره با این امر مخالفت کردند؛ زیرا اکنون آنها بالقوه نیروی سیاسی قدرتمندی هستند و اگر سه تا پنج میلیون دیگر به رأی‌دهندگانشان اضافه شود، قوی‌تر می‌شوند.(۶۹) نگرانی دیگر دربارهٔ تغییر بافت جمعیتی است. در سال‌های ۱۹۷۰ ـــ ۲۰۰۰، مهاجران آمریکای لاتین درحدود نیمی از کل مهاجران به ایالات متحده را شامل می‌شدند. جمعیت

---

1. Rakesh Kochhar

اسپانیایی‌زبان‌ها که در سال ۲۰۰۰، دوازده درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌داد (و دوسوم آنها دارای اصلیت مکزیکی بودند)، تا سال ۲۰۰۲ ده درصد دیگر افزایش یافت و تعداد آنها از سیاه‌پوستان بیشتر شد. طبق برآوردها تا سال ۲۰۴۰ جمعیت اسپانیایی‌زبان‌ها تا ۲۵ درصد کل جمعیت آمریکا افزایش خواهد یافت. این میزان صرفاً از مهاجرت آنها ناشی نمی‌شود، بلکه زادوولد را نیز دربرمی‌گیرد و درواقع، نگرانی از تغییر اکثریت در چشم‌انداز اجتماعی و سیاسی است. با توجه به اینکه مهاجرت در سطح بالا و زیاد، جذب و یکی شدن مهاجران با جامعهٔ میزبان را به تأخیر می‌اندازد و حتی از آن جلوگیری می‌کند،(۷۰) تداوم این وضعیت درنهایت می‌تواند آمریکا را به کشوری دوزبانه، دوفرهنگی و دوجمعیتی تبدیل کند.(۷۱)

تأثیر پدیدهٔ مهاجرت بر جامعهٔ آمریکا

ازنظر ادغام تعداد زیادی از مهاجران به‌صورت شهروند در یک دولت ـ ملت دموکراتیک، ایالات متحده تاحدودی موفق‌ترین الگوی جهانی درنظر گرفته می‌شود. ایدئولوژی رایج در این کشور در زمان زیادی از قرن بیستم عقیدهٔ ملت مهاجران[1] بوده است که به‌وسیلهٔ آن مردمی با ریشه‌های قومی و فرهنگی متفاوت می‌توانستند همگون و آمریکایی شوند. این ایدئولوژی به‌معنای تجدید شکل در قالب «دیگ درهم جوش» یا ظرف ذوب بزرگ بوده تا به‌واسطهٔ آن ملتی نو پدید آید که مبنای اتحادشان نه برپایهٔ اصل‌ونسب مشترک، بلکه برپایهٔ سرنوشت مشترک برای ایجاد ملتی جدید برمبنای آزادی، برابری و فرصت

---

1. Nation of Immigrants

باشد. به‌این‌ترتیب، افراد با هر سابقه‌ای می‌توانستند در رؤیای آمریکایی[1]، یعنی سرزمینی که در آن باید زندگی برای هرکس مطابق با توانایی و دستاورد خود بهتر و کامل‌تر و غنی‌تر باشد، سهیم شوند.(۷۲) این به‌معنی همگون‌سازی مهاجران و درعوض، دادنِ شانس آزادی و برابری و فرصت به آنها بود.(۷۳) در دهۀ ۱۹۶۰ اصطلاح ملت مهاجران به‌صورت جامعۀ چندفرهنگی بازتعریف شد که در آن افراد بدون دست کشیدن از پیشینۀ فرهنگی خود می‌توانستند به جامعۀ جدید تعلق پیدا کنند. علت این امر جنبش‌های اعتراضی نسل‌های بعدی مهاجران بود. آنان ریشه‌های فرهنگی خود را بازیافته و خواهان برابری شدند. همچنین برخی، تبعیضات نژادی و محدودیت‌هایی را که در قوانین مهاجرت براساس نژاد درنظر گرفته شده بودند، تناقض در ایدۀ ملت‌سازی ازطریق مهاجرت می‌دانستند.(۷۴)

اما ساموئل هانتینگتون، نظریه‌پرداز معروف آمریکایی، براین‌نظر است که تلاش برای ایجاد الگوی چندفرهنگی تهدیدی علیه هویت آمریکایی به‌شمار می‌رود. وی در کتاب «ما کیستیم»[2] (۲۰۰۴) از تهدیداتی علیه هویت آمریکا خبر می‌دهد که به‌هیچ‌وجه کم‌اهمیت نیستند. «جنبش تخریبگران آمریکا» عنوانی است که هانتینگتون به سیاست‌های فرهنگی دولتمردان آمریکا برای تقویت و حمایت از هویت‌های نیمه‌ملی می‌دهد. وی اساساً جامعۀ اولیۀ آمریکا را دارای ویژگی انگلو ـ پروتستانی می‌داند؛ بدین‌معنا که ساکنان اولیۀ ایالات متحده

---

1. American Dream

۲. این کتاب را مؤسسۀ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران با عنوان «چالش‌های هویت ملی در آمریکا»، با ترجمۀ محمودرضا گلشن‌پژوه، حسن سعید کلاهی خیابان، و عباس کاردان، در سال ۱۳۸۴ منتشر کرده است.

هرچند از فرهنگ‌ها و نژادهای مختلفی بودند، فرهنگ اصلی و حاکم بر آنها، فرهنگ انگلو ـ پروتستانی بود. عوامل اصلی تشکیل‌دهندهٔ فرهنگ مذکور نیز عبارتند از: زبان انگلیسی، دین مسیح، برداشت انگلیسی از قانون و هیئت حاکمه و ارزش‌های پروتستانی. در نگاه هانتینگتون، به‌دلیل‌وجود این فرهنگ و ویژگی‌های فوق بود که میلیون‌ها نفر برای ادامهٔ زندگی به آمریکا مهاجرت نمودند. فرهنگ انگلو ـ پروتستانی آنقدر قدرتمند بود که درطول سه قرن اخیر، همهٔ خارجیان و تازه‌واردها به ایالات متحده را حول محور خود گرد آورد و باعث تمایز آمریکایی‌ها از سایر ملل و اقوام گردید. اما دغدغهٔ اصلی هانتینگتون در این کتاب، عوامل بالقوه و بالفعلی‌اند که فرهنگ اصلی حاکم بر ایالات متحده، یعنی فرهنگ انگلو ـ پروتستانی را تهدید می‌کنند.(۷۵)

هانتینگتون عوامل متعددی را در ظهور جنبش تخریبگران هویت ملی آمریکایی دخیل می‌داند. در مرحلهٔ نخست، قدرت‌گیری جنبش فوق در ایالات متحده همگام و معاصر با رشد هویت‌های نیمه‌ملی در سراسر جهان بود. این امر نیز به‌نوبهٔ‌خود با تحولات سریع اقتصاد جهانی و ارتباطات پیوند داشت. دومین عامل پایان جنگ سرد بود. قدرت‌های جهانی توانسته بودند تحت حاکمیت نظام جهانی حاکم بر دورهٔ جنگ سرد، هویت‌های ملی را تقویت و فرهنگ‌های نیمه‌ملی را تضعیف کنند، اما با پایان یافتن جنگ سرد و حذف ابرقدرت کمونیستی، تقریباً بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عامل در تقویت وحدت ملی و هویت ملی در آمریکا از دست رفت. وی سومین دلیل را مبارزات انتخاباتی در آمریکا می‌داند؛ زیرا کاندیداها به‌ویژه در انتخابات ریاست‌جمهوری، برای کسب آرای مهاجران و گروه‌های قومی معمولاً به‌نفع گروه‌های نیمه‌ملی و با هدف تضعیف هویت ملی شعارهایی سرمی‌دهند. چهارمین عامل، فعالیت

شدید، گسترده و آزادانهٔ رهبران و فعالان گروه‌های نیمه‌ملی و قومی در آمریکاست. عامل پنجم، اقدامات دولتمردان آمریکایی است که جهت سهولت در اجرای قوانین، آنها را به‌نحوی تفسیر می‌کنند که در مواقعی به تضعیف هویت ملی منجر می‌شود. یکی دیگر از دلایل ظهور و تقویت جنبش تهدیدکنندگان هویت ملی، رواج باورهای سیاسی لیبرال در میان دانشگاهیان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران است که همواره نگاهی توأم با همدردی به قربانیان محرومیت و تبعیض دارند. این گروه‌ها در برخی موارد با ابراز همدردی و احساسات بیش‌ازحد، موجبات تخریب هویت ملی و تقویت گروه‌های قومی و نژادی را فراهم می‌آورند.[۷۶]

از نظر هانتینگتون، گرایش به دوزبانی، چندفرهنگ‌گرایی، مهاجران، تابعیت‌های دوگانه، اسپانیایی‌زبان‌ها، بی‌دشمنی و ضعف نخبگان تهدیدات اصلی فرهنگ و هویت ملی آمریکا به‌شمار می‌آیند. در اینجا، چهار مورد اول که با بحث حاضر مرتبطند شرح داده می‌شوند:

۱. گرایش به دوزبانی: معمولاً وقتی از زبان دوم غیر از انگلیسی بحث می‌شود، منظور همان اسپانیولی است. دستِ‌کم تا اواخر قرن بیستم، آموزش زبان انگلیسی به مهاجران از مهم‌ترین اولویت‌های دولت‌ها و نیز مراکز غیردولتی (نظیر کلیساها و سازمان‌های رفاه اجتماعی آمریکا) بود. به‌تدریج افزایش زبان‌های اقلیت و کاهش موقعیت زبان انگلیسی موجب شد تا دولت‌ها و سایر نهادها برای تقویت هویت‌های نیمه‌ملی تلاش کنند. تغییر قانون حقوق مدنی، قانون حق رأی و قانون آموزش دوزبانه در دههٔ ۱۹۷۰، از مهم‌ترین این تلاش‌ها بودند. در سال ۱۹۷۵، کنگره قانون حق رأی مصوب سال ۱۹۶۵ را اصلاح کرد تا بتواند دولت‌های محلی و ایالتی را از تحمیل هر نوع قیدوشرط و

عملی که حق شهروندان ایالات متحده را در رأی دادن به‌سبب عضویت در گروه اقلیت زبانی، نفی و یا نقض کند، بازدارد. این قانون، دولت‌های محلی را موظف کرد تا ورقه‌های رأی را به دو زبان تهیه کنند. در سال ۱۹۸۰ در پاسخ به یکی از دعاوی حقوقی فدرال، مسئول حوزهٔ سان‌فرانسیسکو پذیرفت که ورقه‌های رأی، دفترچه‌های رأی‌دهنده‌ها و ناظران آرا را به‌گونه‌ای آماده کند که رأی‌دهندگان برای ثبت آراءشان به زبان اسپانیولی، چینی و نیز انگلیسی مشکلی نداشته باشند. در ادامه، سازمان‌های فدرال و دادگاه‌ها مسئلهٔ منشأ نژادی مطرح‌شده در قانون حقوق مدنی را تفسیر کردند و به زبان نیز تعمیم دادند. آنها برای جلوگیری از تبعیض، نهادهایی را که از متقاضیان در برنامه‌های خود می‌خواستند به زبان انگلیسی صحبت کنند، از این کار بازداشتند. همچنین به این نهادها اختیار داده شد برای سخنوران غیرانگلیسی‌زبان، تسهیلات و خدماتی را فراهم کنند تا با انگلیسی‌زبان‌ها مساوی شوند. آموزش دوزبانه را نیز سناتوری از تگزاس طراحی کرد تا به فرزندان آمریکایی‌های مکزیکی‌تباری که در زبان انگلیسی ضعف داشتند و درعین‌حال ازنظر آموزشی محروم بودند، کمک شود. به‌تدریج کار بدانجا کشید که در مدارس، کمابیش دیگر به‌نظر نمی‌رسید آموزش دوزبانه ابزاری باشد برای اطمینان از اینکه دانش‌آموزان مطالب را به انگلیسی می‌آموزند و یا اینکه روشی انتقالی و موقتی تا زمان یادگیری زبان انگلیسی باشد. آموزش دوزبانه تاحدزیادی به نماد غرور فرهنگی در دانش‌آموزان تبدیل شد؛ اما با تمام این توضیحات، هانتینگتون می‌گوید: اکثر مردم ایالات متحده هنوز به زبان انگلیسی علاقه‌مندند و در تأیید این نظر خود به نتیجهٔ همه‌پرسی‌های انجام‌شده دراین‌خصوص در چندین ایالت آمریکا اشاره و استناد می‌کند. باوجوداین، وی دوزبانگی را همچنان یکی از تهدیدات اصلی

هویت آمریکایی می‌داند.

۲. چندفرهنگ‌گرایی: با ورود به دهۀ ۱۹۶۰ جنبش‌هایی شروع به فعالیت کردند که آمریکا برایشان جامعۀ ملی برخوردار از فرهنگ، مذهب و آرمان‌های مشترک نبود، بلکه مجتمعی از نژادها و فرهنگ‌های نیمه‌ملی مختلفی بود که در آن افراد نه با ملیت مشترک، بلکه با گروه نژادی یا قومی‌ای که در آن عضویت داشتند هویت می‌یافتند. در ذات چندفرهنگ‌گرایی آمریکایی، مفاهیم و ارزش‌هایی ضداروپایی نهفته‌اند. این مقوله، جنبشی علیه سیطرۀ تک‌فرهنگی به مرکزیت اروپاست که عموماً از به حاشیه رانده شدن ارزش‌های فرهنگی سایر اقوام ناشی می‌شود و نیز مخالفتی است با مفاهیم اروپامحور اصول دموکراتیک، فرهنگ، و هویت آمریکا. چندفرهنگ‌گرایی اساساً ایدئولوژی‌ای ضدغربی است. طرف‌داران چندفرهنگ‌گرایی، اصولی را سرلوحۀ اقدامات خود کرده‌اند: آمریکا از گروه‌های نژادی و قومی مختلف متعددی شکل گرفته است که هرکدام فرهنگ خاص خود را دارند؛ تسلط نخبگان سفیدپوست انگلیسی‌تبار بر جامعۀ آمریکا، به سایر فرهنگ‌ها ستم کرده و فرهنگ‌های متعلق به سایر گروه‌های نژادی و قومی را وادار یا متقاعد کرده است فرهنگ انگلو ـ پروتستانی این نخبگان را بپذیرند؛ عدالت، برابری و حفظ حقوق اقلیت‌ها ایجاب می‌کند این فرهنگ‌های نادیده‌گرفته‌شده احیا شوند و در این مسیر، دولت و سایر نهادهای خصوصی باید به آنها کمک کنند. در نگاه طرف‌داران چندفرهنگ‌گرایی، آمریکا جامعه‌ای با فرهنگ ملی غالب نیست و نباید باشد. به‌کار بردن استعارۀ «دیگ درحال جوش» نمایانگر آمریکای حقیقی نیست. درحقیقت، آمریکا بیشتر شبیه موزائیک است.

طرف‌داران چندفرهنگ‌گرایی بر نظام آموزشی هم تأثیر گذاشتند: بین سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۴۰ دامنۀ محتوای کتاب‌های درسی از میهن‌پرستانه تا

ملی‌گرایانه بود؛ اما در دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰ از مجموع ۶۷۰ داستان و مقاله در کتاب‌های درسی فقط و فقط در پنج مورد مضامین میهن‌پرستانه وجود داشت. در دههٔ ۱۹۹۰، در ارزیابی و تحلیل دقیق این کتاب‌ها مشاهده شد که مطالب درخور توجهی از نشانه‌ها و آوازهای ملی وجود ندارد، اما تأکید بر گروه‌های نژادی و قومی در آن به‌وضوح قابل مشاهده است.[۷۷]

۳. مهاجران: در گذشته، عوامل بسیاری باعث شدند تا همانندگرایی مهاجران در جامعهٔ آمریکا به‌آسانی صورت گیرد. بیشتر مهاجران از جوامع اروپایی و دارای فرهنگ‌های مشابه و قابل تطبیق با فرهنگ آمریکایی بودند. مهاجرت‌ها با انتخاب‌های شخصی صورت می‌گرفت و مهاجران باید با هزینه‌ها، خطرها و ابهامات این مسئله کنار می‌آمدند. به‌طورکلی، آنها می‌خواستند آمریکایی باشند. در دهه‌های گذشته، آمریکایی‌ها دارای هویت آمریکایی کاملاً مشخص و مشترک بودند و در مسیر افزایش و ارتقاء سطح آمریکایی‌سازی مهاجران، دولت علاوه‌بر استفاده از سیاست‌های مشخص، از فعالیت مؤسسات نیز بهره می‌برد، اما به‌تدریج و به‌ویژه پس از سال ۱۹۶۵ تمام عوامل فوق یا به‌کلی از میان رفتند و یا کمرنگ‌تر شدند. برهمین‌اساس، همانندگرایی مهاجران کنونی کمتر از همانندگرایی مهاجران اولیه در ایالات متحده و با آنها متفاوت است. درکل، مهاجران کشورهای هند، کره، ژاپن، و فیلیپین ازلحاظ فرهنگی سریع‌تر جذب جامعهٔ آمریکا شده‌اند. مهاجران آمریکای لاتین به‌خصوص مکزیکی‌ها معیارهای آمریکایی را دیرتر پذیرفته‌اند. به‌نظر هانتینگتون، این مسئله از وجود تفاوت‌های اساسی میان فرهنگ آمریکایی و مکزیکی ناشی می‌شود. مسلمانان به‌ویژه مسلمانان عرب نیز در مقایسه با سایر گروه‌های مهاجر بعد از سال ۱۹۶۵، در فرایند همانندگرایی روند بسیار کندی را

طی نموده‌اند که ممکن است از مشکلات موجود میان آنها با یهودیان و مسیحیان ناشی شده باشد. شمار زیادی از مسلمانان، به‌خصوص مسلمانان مهاجر، هیچ‌گونه رابطهٔ نزدیکی با ایالات متحده ندارند و به آن وفادار نیستند. در سال ۱۹۶۳، برای نخستین‌بار این سؤال مطرح شد که چرا افراد جذب جامعهٔ مدرن آمریکایی می‌شوند. در سال ۱۹۹۰، جواب این سؤال مشخص بود: همانندگرایی؛ یعنی آمریکایی‌سازی. اما در سال ۲۰۰۳ پاسخ این پرسش، پیچیده، متناقض و مبهم بود. بسیاری از نخبگان آمریکا که دربارهٔ سرنوشت فرهنگ خود مطمئن نبودند، به‌جای آن، دکترین تنوع و گوناگونی و اعتبار برای همهٔ فرهنگ‌ها در ایالات متحده را اعلام کردند. براین‌اساس، مهاجران وارد جامعه‌ای نمی‌شوند که باید فرهنگ یکپارچهٔ آمریکایی و متفاوت آن را بپذیرند.

۴. تابعیت‌های دوگانه: در اواخر قرن بیستم، تعداد آمریکایی‌هایی که تابعیت آمریکایی داشتند و شهروند کشور دیگری نیز بودند، به دو علت عمده افزایش یافت: نخست اینکه تعداد کشورهایی که تابعیت‌های چندگانه را می‌پذیرند، رو به افزایش است. در سال ۱۹۹۶ هفت کشور و در سال ۲۰۰۰ چهارده کشور از هفده کشور آمریکای لاتین، اجازهٔ برخورداری از تابعیت دوگانه را صادر کردند. در همین سال هم ۹۳ کشور کمابیش رسمی یا غیررسمی به شهروندان اجازه دادند تا دو نوع ملیت را برای خود برگزینند. دوم اینکه تعداد زیادی از مهاجرانی که به آمریکا آمدند، از کشورهایی بودند که در آنها ملیت دوگانه رواج داشت. بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۸ هفده کشور از بیست کشور مهم، که مهاجران خود را به ایالات متحده آمریکا فرستادند، به شهروندان خود اجازه دادند دو ملیت داشته باشند. درطول سال‌های مذکور بیش از ۲/۶ میلیون نفر مهاجر قانونی از مردم بیست کشور وارد آمریکا شدند که

ازاین‌میان، حدود ۲/۲ میلیون نفر (۸۶ درصد) از کشورهایی آمده بودند که دو نوع تابعیت در آن کشورها برقرار بود. علاوه‌براین، هر سال نیم میلیون نفر در آمریکا متولد می‌شوند که دارای دو نوع ملیتند؛ زیرا لااقل یکی از اولیای کودک متولد و بومی ایالات متحده است. هانتینگتون براین‌باور است که این مهاجران با سوگند دروغ تابعیت آمریکا را کسب کرده‌اند؛ زیرا بدین‌وسیله می‌توانند تابعیت و ملیت قبلی خود را حفظ کنند. آنها چنین کاری را می‌توانند انجام دهند؛ چون ایالات متحده آمریکا درعمل، اصل انحصارگری را که در سوگند وفاداری قبول تابعیت در این کشور نهفته شده، محدود و تضعیف نموده است. به‌نظر هانتینگتون، تابعیت دوگانه معنی خاصی برای ایالات متحده آمریکا دارد. در گذشته، سوگند تابعیت بیانگر این عقیده بود که آمریکا کشوری متفاوت است؛ کشوری ویژه، کشوری برای آزادی فرصت و آینده. مردم با پذیرش این مشخصات ویژه و ترک وابستگی خود به کشور دیگر، و ترک عقاید و دیدگاه‌های آن کشور، تابعیت آمریکا را می‌پذیرفتند و آمریکایی می‌شدند، اما درحال‌حاضر افراد به خانواده و نزدیکان خود در کشور اصلی‌شان، وابستگی عاطفی عمیقی دارند. تابعیت دوگانه نتایج عملی بیشتری را نیز به‌همراه دارد و باعث می‌شود افراد دارای دو نوع ملیت، تعهدات خود را درمقابل کشور اصلی و محل تولدشان افزایش دهند و دراین‌میان، ده‌ها میلیارد دلار ازسوی این افراد برای اقوام، مکان‌های خاص و انجام پروژه‌های توسعه در کشور محل تولدشان فرستاده می‌شود. نکتهٔ جالب توجه اینکه معمولاً شهروندان دارای دو تابعیت می‌توانند هم در انتخابات آمریکا و هم در انتخابات کشور مبدأ شرکت کنند.

۵. اسپانیایی‌زبان‌ها: مهاجرت مکزیکی‌ها درحال شکل دادن به برتری جمعیتی در مناطقی از جنوب آمریکاست که در قرن نوزدهم به‌زور از مکزیک

گرفته شده‌اند. مهاجرت از مکزیک در کنار مهاجرت از دیگر کشورهای آمریکای لاتین درحال اسپانیایی‌سازی سراسر آمریکاست. زبان و فعالیت‌های اجتماعی ـ اقتصادی نیز متناسب با جامعهٔ انگلیسی ـ اسپانیایی درحال تغییرند. هم‌جواری، تعداد زیاد، غیرقانونی بودن، تمرکز منطقه‌ای، تداوم و حضور تاریخی در کنار یکدیگر سبب تفاوت مهاجرت مکزیکی‌ها از دیگر مهاجران شده و مشکلات عدیده‌ای را برای جذب مردم مکزیک در جامعهٔ آمریکا ایجاد کرده است.[۷۸]

دربارهٔ نگرانی‌های مربوط به مهاجران مکزیکی پیش از این سخن گفته‌ایم. در پایان، خوب است نگاهی هم به نظر مردم آمریکا دربارهٔ مهاجران داشته باشیم. براساس نظرسنجی‌های مؤسسهٔ گالوپ، در سال ۲۰۱۱ کسانی که طرف‌دار سطوح کمتر مهاجرتند، فقط اندکی بیشتر از طرف‌داران حفظ همین سطح از مهاجرتند و درعین‌حال، درصد کمتری هم از افزایش مهاجرت حمایت می‌کنند. این نتیجه شبیه نتیجهٔ سال پیش گالوپ است و نسبتاً از سال ۲۰۰۲ نتیجهٔ معمول سنجش‌ها همین‌طور بوده است.

در دورهٔ زمانی طولانی‌تر دیدگاه‌ها متفاوت‌تر بوده است. در اتفاقاتی خاص، مثلاً در سال‌های ۱۹۹۹، ۲۰۰۰، ۲۰۰۶، و ۲۰۰۸ طرف‌داران حفظ همین سطح از مهاجرت و کاهش مهاجرت تقریباً برابر بوده‌اند. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر نیز اکثر مردم خواستار کاهش مهاجرت بوده‌اند و در نیمهٔ دههٔ ۱۹۹۰ نیز که ایالت کالیفرنیا از خدمات دولتی برای مهاجران غیرقانونی سر باز زد، نتیجهٔ نظرسنجی‌ها حاکی از طرف‌داری از کاهش مهاجرت‌ها بود.

دموکرات‌ها و مستقل‌ها دربارهٔ کاهش یا حفظ سطح مهاجرت، نظرهای مختلفی داشته‌اند، اما جمهوری‌خواهان به کاهش آن مصمم‌ترند. گرچه آمریکایی‌ها بیشتر تمایل دارند مهاجرت کاهش پیدا کند، ۵۹ درصدشان هنوز

براین‌نظرند که مهاجرت امروز هم برای آمریکا خوب است. درطول ده سال نظرسنجی گالوپ، اکثر آمریکایی‌ها پیوسته براین‌نظر بوده‌اند که مهاجرت خوب است؛ بالاترین میزان آرا در این مدت ۶۷ درصد در سال ۲۰۰۶ بوده است.(۷۹)

جدول ۱. ده کشوری که بیشترین جمعیت را در میان مهاجران به ایالات متحده آمریکا دارند.(۸۰)

کشور	هر سال	۲۰۰۰	۲۰۰۴	۲۰۱۰	۲۰۱۰ (درصد)
مکزیک	۱۷۵۹۰۰	۷۸۴۱۰۰۰	۸۵۴۴۶۰۰	۹۶۰۰۰۰۰	۲۳/۷
چین	۵۰۹۰۰	۱۳۹۱۰۰۰	۱۵۹۴۶۰۰	۱۹۰۰۰۰۰	۴/۷
فیلیپین	۴۷۸۰۰	۱۲۲۲۰۰۰	۱۴۱۳۲۰۰	۱۷۰۰۰۰۰	۴/۲
هند	۵۹۳۰۰	۱۰۰۷۰۰۰	۱۲۴۴۲۰۰	۱۶۱۰۰۰۰	۴/۰
ویتنام	۳۳۵۰۰	۸۶۳۰۰۰	۹۹۷۸۰۰	۱۲۰۰۰۰۰	۳/۰
کوبا	۱۴۸۰۰	۹۵۲۰۰۰	۱۰۱۱.۲۰۰	۱۱۰۰۰۰۰	۲/۷
السالوادور	۳۳۵۰۰	۷۶۵۰۰۰	۸۹۹۰۰۰	۱۱۰۰۰۰۰	۲/۷
جمهوری دومینیک	۲۴۹۰۰	۶۹۲۰۰۰	۷۹۱۶۰۰	۹۴۱۰۰۰	۲/۳
کانادا	۲۴۲۰۰	۶۷۸۰۰۰	۷۷۴۸۰۰	۹۲۰۰۰۰	۲/۳
کره (شمالی و جنوبی)	۱۷۹۰۰	۷۰۱۰۰۰	۷۷۲۶۰۰	۸۸۰۰۰۰	۲/۲
مجموع این ده کشور	۴۹۸۹۰۰	۱۶۱۱۲۰۰۰	۱۸۷۴۷۶۰۰	۲۱۷۴۱۰۰۰	۵۳/۷
کل متولدین خارج	۹۴۰۰۰۰	۳۱۱۰۰۰۰۰	۳۴۸۶۰۰۰۰	۴۰۵۰۰۰۰۰	۱۰۰

جدول ۲. تعداد مهاجرانی که از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰

اقامت قانونی دائمی در آمریکا به دست آورده‌اند.(۸۱)

سال	کل افراد	اروپا	آسیا	آفریقا	مکزیک	آمریکای جنوبی	آمریکای مرکزی
۲۰۰ تا ۲۰۰	۱۰۲۹۹۴۳۰	۱۳۴۸۹۰۴	۳۴۷۰۸۳۵	۷۵۹۷۴۲	۱۷۰۴۱۶۶	۸۵۶۵۹۳	۵۹۱۱۳۰
۲۰۱	۱۰۴۲۶۵۲	۹۵۳۷۹	۴۱۰۲۰۹	۹۸۲۴۶	۱۳۸۷۱۷	۸۵۷۸۹	۴۳۵۹۷

جدول ۳. تعداد مهاجرانی که در سال ۲۰۱۰ تابعیت آمریکا را کسب کرده‌اند.(۸۲)

کل افراد	اروپا	آسیا	آفریقا	آمریکای شمالی	آمریکای جنوبی	اقیانوسیه
۶۱۹۹۱۳	۷۷۹۵۱	۲۵۱۵۹۸	۶۴۰۲۳	۱۶۳۸۸۸	۵۸۴۸۱	۳۶۴۶

پی‌نوشت‌ها

1. "What Is Human Migration?," <http://www.nationalgeographic.com/xpeditions/lessons/09/g68/migrationguidestudent.pdf>

۲. حسین آل‌کجباف، *بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی (۱): (کلیات، تابعیت، اقامتگاه، وضعیت بیگانگان و پناهندگان)*، (تهران: جنگل، ۱۳۹۰)، ۲۰۸.

۳. لوتر اس لودتکه، *ساخته شدن آمریکا: جامعه و فرهنگ ایالات متحده*، ترجمهٔ شهرام ترابی (تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹)، ۹۶.

۴. همان، ۹۷ ـ ۹۸.

5. Philip Martin and Elizabeth Midgley, "***Immigration*: Shaping and Reshaping** America", *Population Bulletin,* 58, No. 2 (June 2003), 12-3, <http://www.prb.org/Source/58.2ImmigrShapingAmerica.pdf>
6. Ibid., 13.
7. Ibid.
8. Ibid., 13-4.
9. Ibid., 14.
10. Rudolph Alexander, "Historical Impact of Race and Ethnicity upon Immigration in the United States: Theoretical Perspectives and the Application to Contemporary Latinos," <http://www.forumonpublicpolicy.com/summer08papers/archivesummer08/alexander.rudolph.pdf>

۱۱. استیون کاستلز و آلیستر دیویدسون، *شهروندی و مهاجرت: جهانی شدن و سیاست تعلق*، ترجمهٔ فرامرز تقی‌لو (تهران: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲)، ۱۸۹ ـ ۱۹۳.

۱۲. همان، ۲۰۹.

۱۳. همان، ۱۷۱ ـ ۱۷۳.

۱۴. همان، ۱۷۹.

15. "Naturalization Oath of Allegiance to the United States of America," *US Citizenship and Immigration Services,* <http://www.uscis.gov/portal/site/uscis/menuitem.5af9bb95919f35e66f614176543f6d1a/?vgnextoid=facd6db8d7e37210VgnVCM100000082ca60aRCRD&vgnextchannel=dd7ffe9dd4aa3210VgnVCM100

000b92ca60aRCRD>

۱۶. کاستلز و دیویدسون، همان، ۱۸۳.

۱۷. لودتکه، همان، ۱۰۰ ـ ۱۰۱.

18. Alexander, Ibid.

۱۹. لودتکه، همان، ۹۷.

۲۰. همان، ۱۰۰.

21. Alexander, Ibid.
22. "History of U.S. Immigration Law and Policy," <http://www.gcir.org/system/files/219-222_history_of_US.pdf>

۲۳. لودتکه، همان، ۱۰۲.

۲۴. همان، ۱۰۳.

25. "History of U.S. Immigration Law and Policy," Ibid.
26. Ibid.
27. "Immigration and Emigration", *The New York Times*, (7 June, 2011), <http://topics.nytimes.com/top/reference/timestopics/subjects/i/immigration-and-emigration/index.html>
28. Ibid.
29. Ibid.
30. "U.S. Immigration and Customs Enforcement Strategic Plan FY 2010-2014," <http://www.ice.gov/doclib/news/library/reports/strategic-plan/strategic-plan-2010.pdf>
31. Jessica Yellin, "Obama Not Pushing to Pass Immigration Reform This Year," <http://articles.cnn.com/2009-04-09/politics/obama.immigration_1_immigration-refprm-illegal-immigration-border-security-and-work?_s=PM:POLITICS>
32. Katherine E. Garrett, "Living In America: Challenges Facing New Immigrants and Refuge", *Robert Wood Johnson Foundation,* (Aug. 2006) 5, <http://www.policyarchive.org/handle/10207/bitstreams/21623.pdf>
33. Ibid.
34. Ibid., 7-9.
35. Ibid., 9-10.
36. Ibid., 17.
37. Mihaela Robila, "Eastern European Immigrants in the United States:

A socio-demographic profile," *The Social Science Journal,* No. 44,(2007) 115,
<http://pages.csam.montclair.edu/~robila/Remote/M/Robila_SocialScienceJournal2.pdf>

38. Garrett, Ibid., 10-11.
39. Ibid., 12-4.
40. Ibid., 14-5.
41. Ibid., 17-8.

۴۲. لودتکه، همان، ۹۸.

43. "2009 American Community Survey 1-Year Estimates," *US Census Bureau,* <http://factfinder.census.gov/servlet/ADPTable?_bm=y&-geo_id=01000US&-qr_name=ACS_2009_1YR_G00_DP2&-ds_name=ACS_2009_1YR_G00_&-_lang=en&-redoLog=true&-format=>
44. Carmen DeNavas and others, "Income, Poverty and Health insurance Coverage in the United States: 2004," *current population reports,* <http://www.census.gov/prod/2005pubs/p60-229.pdf>
45. Kris Woll, "Through the City, To these Fields: Eastern European Immigration," *American Centuries,* <http://www.americancenturies.mass.edu/classroom/curriculum_12th/unit3/lesson3/bkgdessay.html>
46. Robila, Ibid., 114.
47. Ibid., 118-23.
48. "2010 Yearbook of Immigration Statistics," *Office of Immigration Statistics,* (Aug. 2011), 10, <http://www.dhs.gov/xlibrary/assets/statistics/yearbook/2010/ois_yb_2010.pdf>
49. Salih Omar Eissa, "Diversity and Transformation: African Americans and African Immigration to the United States," *Immigration policy center,* <http://www.immigrationpolicy.org/sites/default/files/docs/Diversity%20and%20Transformation%20March%202005.pdf>
50. Ibid., 4.
51. Ibid., 1.
52. Ibid., 1-2.
53. 2010 Yearbook of Immigration Statistics, Ibid., 11.
54. "Overview of Race and Hispanic Origin: 2010," *US Census Bureau,* (Mar. 2011),

<http://www.census.gov/prod/cen2010/briefs/c2010br-02.pdf>

55. "The First Asian Americans," *Asian-Nation: The Landscape of Asian America,* (26 Oct. 2011), <http://www.asian-nation.org/first.shtml>
56. David Johnson, "Asian-American History," <http://www.infoplease.com/spot/immigration1.html>
57. Jane Junn and Natalie Masuoka, "Asian American Identity: Shared Racial Status and Political Context," *Perspectives on Politics,* 6, No. 4, (Dec. 2008), 729, <http://www.apsanet.org/media/pdfs/POPDec08Junn.pdf>
58. "The American Community-Asians: 2004," *US Census Bureau,* (Feb. 2007), 14-6, <http://www.census.gov/prod/2007pubs/acs-05.pdf>
59. Junn and Masuoka, Ibid., 730.
60. Ibid., 735.
61. Pierre Tristam, "Ellis Island, Arabs and Middle East Immigrants," <http://middleeast.about.com/od/middleeast101/a/me081206c.htm>
62. Steven A. Camarota, "Immigration from the Middle East: A Profile of the Foreign born Population from Pakistan to Morocco," *Center for Immigration Studies,* (Aug. 2002), <http://www.cis.org/articles/2002/back902.html>
63. Ibid.
64. "2010 Yearbook of Immigration Statistics," Ibid., 10.
65. Ibid., 10-1.

۶۶. داوود راکی، «نگرانی‌های هانتینگتون؛ بررسی چالش‌های هویت ملی در آمریکا از نگاه هانتینگتون،» *زمانه*، ۵، ش. ۴۴، (اردیبهشت ۱۳۸۵)، ۴۱.

۶۷. ام‌البنین توحیدی، «ملتی برآمده از ملت‌های متعدد،» *مجلهٔ علوم سیاسی*، ش. ۳۱، (پاییز ۱۳۸۴)، ۲۶۷ ـ ۲۶۸.

68. Alexander, Ibid.
69. Ibid.

۷۰. راکی، همان.

۷۱. توحیدی، همان، ۲۷۰.

۷۲. کاستلز و دیویدسون، ۲۸۰ ـ ۲۸۱.

۷۳. همان، ۲۹۰.

۷۴. همان، ۲۸۲ ـ ۲۸۵.

۷۵. راکی، همان، ۳۶.

۷۶. همان، ص. ۳۷.

۷۷. همان، ۳۷ ـ ۳۸.

۷۸. همان، ۳۹ ـ ۴۲.

79. Jeffrey M. Jones, "American's Views on Immigration Holding Steady," (22 June 2011), <http://www.gallup.com/poll/148154/americans-views-immigration-holding-steady.aspx>
80. "Population: Native and Foreign-born Populations," *US Census Bureau,* <http://www.census.gov/compendia/statab/cats/population/native_and_foreign-born_populations.html>
81. "2010 Yearbook of Immigration Statistics," 10-2.
82. Ibid., 53.

بررسی تبعیض نژادی در آمریکا

نسا زاهدی[1]

چکیده

نژادپرستی نوع خاصی از تعصب است که برمبنای استدلال‌های نادرست و عمومیت دادن برخی خصوصیات به گروهی از انسان‌ها، به‌گونه‌ای انعطاف‌ناپذیر شکل می‌گیرد. تعصب از کلمهٔ لاتین «Perijudism» که به‌معنای پیش‌داوری کردن پیش از روشن شدن حقایق است، ریشه می‌گیرد. هرگاه فردی اجازه دهد عقاید متعصبانه‌اش مانع رشد و حرکت دیگری شود، تبعیض نژادی رخ داده است و آنان که همهٔ افراد یک نژاد را از برخی مشاغل خاص، مسکن، حقوق سیاسی، فرصت‌های تحصیلی یا تعاملات اجتماعی محروم می‌کنند، عاملان تبعیض نژادی‌اند. تبعیض و تفکیک نژادی در آمریکا همچنان مسئله و مشکلی دیرینه به‌شمار می‌رود. نژادهای آفریقایی ـ آمریکایی و دیگر رنگین‌پوستان، در «آمریکایی دیگر» زندگی می‌کنند. البته تبعیض نژادی در دستگاه‌های اجرایی و قضایی آمریکا بسیار عمیق و دیرینه است و پس از حملات ۱۱ سپتامبر، تبعیض دستگاه‌های اجرایی به‌ویژه علیه مسلمانان آمریکا تشدید شده است. هدف اصلی مقالهٔ حاضر بررسی ریشه‌های تبعیض نژادی در آمریکا از گذشته تاکنون و اشکال اعمال آن است.

واژگان کلیدی: تبعیض نژادی، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، تبعیض در آمریکا

---

۱. دانشجوی دکتری خاورمیانه و شمال آفریقا دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

عقاید مربوط به امتیاز و برتری نژادی در نیمهٔ اول قرن بیستم سایهٔ تاریکی بر تاریخ جهان افکند و سهم بزرگی در توسعهٔ امپریالیسم داشت. از این عقاید برای رسیدن به مقاصد سیاسی در مداخلهٔ ملت‌ها هم بهره‌برداری شد که شوم‌ترین و بدنام‌ترین آن در آلمان نازی صورت گرفت و میلیون‌ها استان به‌سبب همین عقاید نژادی که فاقد هر مبنای علمی بود قربانی شدند.(۱) بنابراین، طبیعی بود که پس از جنگ جهانی دوم یونسکو عقاید نژادی را عامل عمدهٔ تشنج جهانی تشخیص دهد و برای گردآوری و نشر نتایج بررسی‌های علمی دربارهٔ ماهیت نژاد و اهمیت اختلافات بین گروه‌های بشری مناسب‌ترین مرجع گردد.(۲)

این اعلامیهٔ جهانی از روز پیدایش، اثر شگرفی در سراسر جهان داشته و حتی مفاد آن در بسیاری از قوانین اساسی و آراء محاکم داخلی و قوانین دیگری که پس از آن زمان وضع شدند تأثیر گذاشته است.(۳) در همین زمینه، اعلامیه‌ای دربارهٔ رفع تبعیضات نژادی صادر گردید که در سال ۱۹۶۳ در مجمع عمومی به اتفاقِ آرا پذیرفته شد و برای رسمیت بیشتر، مجمع عمومی در ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵ کنوانسیونی را دربارهٔ رفع همهٔ اَشکال تبعیض نژادی تصویب کرد و برای امضا دراختیار نمایندگان گذاشت.(۴)

در ذیل ابتدا به‌اختصار منشأ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و چرایی صدور آن و سپس محور کنوانسیون بین‌المللی محو تبعیض نژادی را بررسی می‌کنیم:

منشأ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر

حقوق بشر بدان مفهومی که امروزه در ذهن مردم مجسم می‌شود، حقوقی است که هرکس، چه مرد و چه زن، به صرف اینکه انسان است باید از آن برخوردار

باشد. اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر اشعار می‌دارد که کلیهٔ افراد بشر، آزاد، برابر، با شخصیت و حقوق ذاتی خلق شده‌اند وحق بشر را نمی‌توان از او سلب نمود.[۵] با توجه به حق خودمختاری ملل، اعلامیهٔ ملل متحد درمورد اعطای استقلال به کشورها و ملل مستعمره، رفع تبعیضات و زیر پا گذاشتن حقوق اساسی بشر تصریح داشته است که در آوردن ملل به زیر یوغ استعمار و سلطه و حکومت خارجیان به‌مثابهٔ محروم ساختن آنها از حقوق اساسی بشر و مغایر با منشور ملل متحد و مانع پیشرفت صلح و همکاری در جهان است.[۶]

مجمع عمومی به اتفاق آرا، اعلامیهٔ ملل متحد را درمورد رفع همهٔ انواع تبعیضات نژادی تصویب نمود. این اعلامیه بر لزوم از میان بردن سریع تبعیضات نژادی در سراسر جهان به هر صورتی که باشد تأکید کرد و خواهان اقداماتی در سطح ملی و بین‌المللی برای این منظور شد.[۷] ازجمله تعهدات متعددی که در این معاهده گنجانده شده، محکوم ساختن همهٔ تبلیغات و سازمان‌هایی است که برپایهٔ افکار و نظریات برتری یک نژاد، قوم و رنگ پوست به سایر نژادها و اقوام‌ها فعالیت می‌کنند و می‌کوشند تنفر و تبعیض نژادی را موجه نشان دهند و اشاعه کنند.[۸]

با آنکه منشور ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، تبعیض را در زمینه‌های مختلف منع می‌کنند و اعلامیهٔ از بین بردن همهٔ اشکال تبعیض نژادی در ۱۹۶۲ و کنوانسیون ۱۹۶۵، تبعیض بین افراد بشر را اهانت به حیثیت و اصول منشور می‌داند و آن را تجاوز به حقوق مندرج در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر و مانعی در راه روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین‌المللی تلقی می‌کند، هنوز در برخی کشورها تبعیض نژادی با نهایت شدت و حدّت وجود دارد که در این حوزه، تبعیض نژادی در آمریکا را مطالعه خواهیم کرد.[۹]

بررسی تبعیض نژادی در آمریکا (از گذشته تا حال)

جدایی نژادی در آمریکا با نظام برده‌داری در سال‌های سدهٔ هفده شروع شده و آشکارا و پنهانی تا عصر حاضر ادامه یافته است. بررسی افکار عمومی آمریکاییان نشان داده است که هفتاد درصد آنها، جنگ را مطلقاً اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. این عقیده ناشی از واقعیتی است که روانکاوان در تأیید آن باهم توافق دارند: تعرض و رویارویی، پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر است، اما همیشه به‌صورت جنگ نیست و گاهی به‌صورت نوعی مبارزهٔ غیربدنی خواهد بود؛ یعنی گاهی محرومیت منتهی به حالت تهاجمی می‌شود.

در آمریکا به‌لحاظ تاریخی، برده‌داری در شکل مدون خود در ایالات جنوبی وجود داشت و با توجه به نوع فعالیت‌های اقتصادی و معیشتی (کشاورزی) توجیه‌پذیر می‌نمود، اما ایالات شمالی به‌سبب ساختار صنعتی بودنشان کارگران آزاد را به برده‌ها ترجیح می‌دادند و علت مخالفت آنها با برده‌داری و تلاش درجهت الغای برده‌داری از همین اصل نشئت می‌گرفت. در شمال آمریکا نفع سفیدپوستان در آزاد ساختن بردگان بود؛ زیرا خود را از کشمکش‌های بردگی آسوده می‌ساختند و چون تعداد سیاهان آن اندازه نبود که بتوانند حقوق خود را بخواهند، از آنان بیمی نداشتند؛ حال آنکه در جنوب وضع به این منوال نبود. تقریباً همهٔ اختلافات مردم شمالی و جنوبی در آمریکا ازنظر خصوصیات و اخلاق، معلول بردگی بود. هنگامی که «مسئلهٔ نژاد سیاه» با تعارضات اقتصادی نژاد سفید گره خورد، پدیده‌ای به نام «تعارضات نژادی» در جامعهٔ آمریکا شکل گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد. اگرچه سیاهان در این تعارضات موضوع اصلی بودند، هدف اصلی را تشکیل نمی‌دادند؛ به‌عبارت‌دیگر، به‌استثنای تعداد اندکی از روشنفکران و کشیشان نیوانگلندی که نظام برده‌داری را مغایر اخلاق

اجتماعی و عدالت الهی تعبیر می‌کردند، دیگر مخالفان برده‌داری به‌دنبال اهداف و منافع اقتصادی بودند.

تفاوت زندگی اقتصادی شمال و جنوب آمریکا در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم، جامعهٔ آمریکا را به دو گروه متخاصم تبدیل کرد. شمال به‌دلیل موقعیت خاص جغرافیایی خود هرگز نتوانست مزارع بزرگ و وسیع جنوب را به‌وجود آورد؛ درحالی‌که ثروت در جنوب، حاصل میلیون‌ها هکتار زمین کشاورزی بود که صدها هزار بردهٔ سیاه‌پوست در بدترین شرایط انسانی در آنجا به کشت توتون و پنبه مشغول بودند. شمالی‌های صنعتگر و تاجر، سیاه‌پوستان را افرادی دست‌وپاگیر و زائد تلقی می‌کردند. ازآنجاکه حرکت سریع تمدن غرب، برتری جامعهٔ صنعتی بر جامعهٔ کشاورزی را در سال‌های نخستین قرن نوزده به اثبات رسانده بود، اختلاف میان شمال صنعتی با جنوب کشاورزی سرانجام با جنگی خونین چهارساله حل‌وفصل شد.(۱۰)

پس از این دوران، جامعهٔ آمریکا وارد نبرد بی‌وقفهٔ نژادی شد. در یک سوی این نبرد، سفیدپوستان جنوب بودند که در جریان جنگ داخلی، تمام ثروت و امتیازات اشرافی خود را از دست داده بودند و می‌بایست با بردگان سابق خود همانند انسان‌های برابر رفتار می‌کردند و در سوی دیگر، سیاه‌پوستان می‌خواستند حقوق تضییع‌شدهٔ خود و اجدادشان را در کوتاه‌ترین زمان ممکن مطالبه نمایند. بدیهی است چنین فضای آشفته‌ای، رابطهٔ میان نژاد سفید و سیاه را بیش‌ازپیش تخریب کرد. برخی از بردگان سابق راه سرزمین‌های وسیع غرب را که هنوز به تصرف کامل درنیامده بود درپیش گرفتند و زندگی جدیدی را برای خود و فرزندانشان به‌وجود آوردند، اما میلیون‌ها سیاه فقیر که هنوز به اربابان سابق خود وابسته بودند در جنوب باقی ماندند و با مشکلات عدیده

ازجمله: فقر، بیکاری، و نژادپرستی مواجه شدند. دولت فدرال برای حل معضل برده‌داری، اصلاحیهٔ سیزدهم قانون اساسی آمریکا را در سال ۱۸۶۵ به تصویب رساند. براساس این اصلاحیه «بردگی و کار اجباری جز به‌عنوان مجازات جرمی که شخص، طبق مقررات به آن محکوم شده باشد، در ایالات متحده یا هر مکان دیگری در حوزهٔ قضایی آنها ممنوع شد». این قانون سه سال بعد با اعطای حق شهروندی به همهٔ اتباع ایالات متحده آمریکا فارغ از نژاد و رنگ پوست براساس اصلاحیهٔ چهاردهم قانون اساسی تکمیل گردید.

وقوع جنگ جهانی دوم و شرکت گستردهٔ سیاه‌پوستان در دفاع از آزادی درمقابل فاشیسم، موقعیت این گروه نژادی را در تحولات داخلی آمریکا تغییر داد. اولین گام برای ارتقای موقعیت اجتماعی آنان، با ادغام واحدهای نظامی سیاه‌پوستان در دیگر واحدهای ارتش آمریکا در سال ۱۹۴۵ صورت گرفت. سپس دیوان عالی فدرال ایالات متحده در سال ۱۹۵۴ که جمهوری‌خواهان در کاخ سفید حضور داشتند، با صدور حکم تاریخی براون در برابر هیئت آموزش[1]، جدایی نژادی در مدارس را غیرقانونی اعلام کرد. این حکم، سیاهان را از تبعیض ناروای تاریخی نجات داد.[11]

اما مقاومت در برابر ادغام نژادی در ایالت‌هایی که در گذشته برده‌دار بودند، همچنان به شکل جدی ادامه داشت. اعتراض‌های کشیش جوانی به نام مارتین لوتر کینگ مخالفت‌ها را به «جنبش حقوق مدنی» تبدیل کرد. در سال ۱۹۶۰، با تلاش و کوشش مارتین لوتر کینگ «قانون حقوق مدنی» با هدف رفع تبعیض نژادی به تصویب رسید.

---

1. Brown V. Board of Education

متعاقباً تغییرات بنیادین در قوانین نژادی در دوران حکومت دموکرات‌ها در دههٔ ۱۹۶۰حاصل شد. کندی و جانشینش جانسون، گام‌های بلندی را برای فائق آمدن بر معضل تاریخی نژادی در ایالات متحده آمریکا برداشتند. اگرچه جمهوری‌خواهان در زمان حضور خود در کاخ سفید برخی اقدامات کم‌سابقه نظیر: انتخاب نخستین زن عضو دیوان‌عالی فدرال و یا نخستین وزیر خارجهٔ سیاه‌پوست را در کارنامهٔ خود به ثبت رسانده‌اند، هنوز لایه‌های اصلی این حزب به‌خصوص در ایالت‌های جنوبی بر طبل جدایی نژادی می‌کوبند. در سوی دیگر این تعارض نژادی، لیبرال‌ها به‌ویژه جناح چپ آن به‌شدت از حقوق رنگین‌پوستان حمایت می‌کنند. به اعتقاد برخی از لیبرال‌ها، رفع نابرابری نژادی در آمریکا نمی‌تواند حقوق پایمال‌شدهٔ تاریخی سیاه‌پوستان را تأمین کند؛ ازاین‌رو، حامیان حقوق رنگین‌پوستان، نظریهٔ Affirmative Action و یا «تبعیض مثبت» را مطرح کرده‌اند. براساس این نظریه، آفریکن ـ آمریکن‌ها (اصطلاحی برای نام بردن سیاه‌پوستان) باید از مزایای بیشتری در مقایسه با سفیدپوستان در زمینهٔ آموزش و تحصیل برخوردار باشند. درحال‌حاضر، برخی از دانشگاه‌های آمریکا ازجمله دانشگاه میشیگان، برای دانشجویان تازه‌وارد سیاه‌پوست امتیازات بیشتری قائلند. در سال ۲۰۰۳ چالش عمیقی میان لیبرال‌های طرف‌دار تبعیض مثبت و دولت محافظه‌کار جورج بوش درخصوص نظام سهمیه‌بندی دانشگاه‌ها ازجمله در دانشگاه شیکاگو بروز کرد؛ اما ازآنجاکه تبعیض مثبت براساس حکم تاریخی دیوان‌عالی فدرال ۲۵ سال پیش به تصویب رسیده بود، تلاش محافظه‌کاران برای لغو امتیازات دانشجویان سیاه‌پوست به نتیجه نرسید.[۱۲]

بدین‌ترتیب، تبعیض و تفکیک نژادی در آمریکا همچنان مسئله و مشکلی

دیرینه به‌شمار می‌رود. نژادهای آفریقایی ـ آمریکایی و دیگر رنگین‌پوستان، در «آمریکایی دیگر» زندگی می‌کنند. اقلیت‌های نژادی در سطوح پایین جامعهٔ آمریکا جای دارند. آمارهایی که مرکز آمار ایالات متحده در نوامبر ۲۰۰۶، ۲۰۰۸، و ۲۰۱۰ منتشر کرد، بیانگر این مسئله است که متوسط درآمد سالیانهٔ سفیدپوستان پنجاه هزار و ۶۲۲ دلار، «هیسپانیک»ها (نژادهای آمریکای لاتین و اسپانیولی) ۳۶ هزار و ۲۷۸ دلار، و سیاه‌پوستان سی هزار و ۹۴۰ دلار بوده است. براساس این آمار، میزان سیاه‌پوستان بیکار آمریکا نیز تقریباً دو برابر سفیدپوستان است. براساس گزارش وزارت کار ایالات متحده در ۸ دسامبر ۲۰۱۰، میزان بیکاران این کشور در بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان به‌ترتیب ۸/۶ و ۳/۹ است. گزارش مرکز تحقیقات سیاسی ـ اقتصادی آمریکا در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹ نشان می‌دهد سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانهٔ دولت و عدم حمایت رسانه‌ها در این زمینه باعث شده است پیشرفت جوانان اقلیت‌های نژادی در ایالات متحده بسیار محدود و دشوار باشد؛ به‌طوری‌که سفیدپوستان به‌مراتب راحت‌تر از سیاهان به سطوح مدیریتی راه پیدا می‌کنند.[۱۳]

در نظرسنجی‌ای که شبکهٔ CNN در دسامبر ۲۰۱۰ انجام داد، ۸۸ درصد از سیاه‌پوستان و ۶۸ درصد از سفیدپوستان براین‌باورند که مشکل نژادپرستی در آمریکا بسیار جدی است. درحقیقت، تبعیض نژادی در جامعهٔ آمریکا انواع مختلفی دارد که هرکدام هدف گروه‌های مختلف نژادپرست قرار گرفته است. بسیاری از سیاهان براین‌نظرند که سفیدپوستان همچنان حقوق اساسی آنان را در موضوعاتی نظیر: آموزش و یا انتخابات نادیده می‌انگارند. بسیاری از دانش‌آموزان لاتین‌تباری که در آمریکا زندگی می‌کنند، با توجه به تشدید قوانین مهاجرتی در این کشور، مجبور به ترک مدارس خود شده و از ادامهٔ تحصیل

بازمانده‌اند. بسیاری از دانش‌آموزان لاتین‌تبار در ایالت آلاباما نیز از این قاعده مستثنی نماندند و پس از آنکه دادگاه ایالتی قوانین جدید سختگیرانهٔ مهاجرتی را تصویب کرد، مجبور به ترک مدارس خود در این ایالت شدند. براساس قوانین جدید مقرر شده است که دانش‌آموزان جدید به هنگام ثبت‌نام، مدارک مربوط به تولد خود را به مدارس ارائه دهند؛ حال آنکه این قوانین درمورد تمامی دانش‌آموزان اجرا نمی‌شود و ظاهراً بسیاری از دانش‌آموزانی که در آمریکا به دنیا آمده‌اند، مشمول این قانون نمی‌شوند و کسی از آنان مدارک گواهی تولد نمی‌خواهد.(۱۴)

قوانین جدید ایالت آلاباما باعث شده بسیاری از خانواده‌های لاتین‌تبار مجبور به ترک این ایالت شوند. سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولتمردان آمریکایی فقط شامل دانش‌آموزان نمی‌شود، بلکه دانشجویان وابسته به گروه‌های نژادی اقلیت را نیز دربرمی‌گیرد. براساس مدارک موجود، دانشجویان سفیدپوست آمریکا به شکلی نابرابر کمک‌های مالی و بورس‌های تحصیلی بیشتری در مقایسه با دیگر دانشجویان اقلیت و مهاجران دریافت می‌کنند. علاوه‌براین، درصد بیکاری لاتین‌تبارهای آمریکا از سفیدپوستان این کشور بیشتر است و کارفرمایان میان آنها تبعیض نژادی قائل می‌شوند. آمارهای وزارت کار آمریکا نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۰ میانگین درصد بیکاری کارگران آمریکایی لاتین‌تبار نُه درصد، اما بیکاری کارگران سفیدپوست آمریکایی نزدیک به هشت درصد است.(۱۵)

اینکه به اقتصاد آمریکا لقب سرمایه‌داری وحشی داده شده، ناشی از همین واقعیت است که در دل اقتصاد یازده تریلیون دلاری که یک‌سوم اقتصاد دنیاست، حدود چهل درصد از مردم در پایین‌ترین سطح ممکن زندگی می‌کنند. به‌نظر می‌رسد با اینکه آمریکا در دنیا خواهان تحقق حقوق بشر و دموکراسی

است، در داخل کشور، حقوق بخش عظیمی از شهروندان خود را فقط به‌دلیل تبعیض نژادی به فراموشی سپرده است. اینجاست که معنای واقعی بیانیهٔ برخی از صاحب‌نظران علوم سیاسی در آمریکا نمود پیدا می‌کند که دموکراسی آمریکا را دموکراسی ثروتمندان نامیدند که در آن، جایی برای انتخاب واقعی فقرا وجود ندارد.

واقعیت این است که آمریکا ثروتمندترین کشور دنیاست. میزان رشد تولید ناخالص ملی آمریکا از میانگین تمام کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی (OECD) و گروه هفت بالاتر است. هرچند بررسی منابع و چگونگی کسب این ثروت، خارج از موضوع نوشتار حاضر است، سؤال این است که آیا واقعاً اصل برابری در فرصت‌ها ـ به‌عنوان محور اساسی دموکراسی ـ در جامعهٔ آمریکا وجود دارد، آیا ثروت‌ها و امکانات، عادلانه میان مردم و طبقات مختلف این کشور توزیع می‌شوند، و آیا نظام لیبرال دموکرات آمریکا توانسته است حداکثر بهره‌وری، رفاه و شادی را برای حداکثر مردم تأمین کند. مهم‌ترین شاخصه‌هایی که دراین‌خصوص برای ارزیابی سطح برابری مورد استفاده قرار می‌گیرند، عبارتند از: اختلاف طبقاتی، سطح درآمدها، رفاه عمومی، تبعیض نژادی، آموزش و پرورش، اشتغال و بیکاری، بهداشت و امنیت داخلی، که برای بررسی موارد فوق ضروری است نگاهی به میزان فقر و اشکال تبعیض در آمریکا بیفکنیم.[۱۶]

بررسی فقر و تبعیض در جامعهٔ آمریکا

تصور رایج این است که در آمریکا، حاکمیت با طبقهٔ متوسط است و هر فرد فقیر می‌تواند با اندک تلاشی، خود را به سطح متوسط اقتصادی جامعه برساند.

بنابراین، به‌صورت طبیعی در چنین جامعه‌ای نباید فقر گسترده وجود داشته باشد، بلکه مردم باید از رفاه اقتصادی مناسبی بهره‌مند باشند و فرصت‌های پیشرفت برای همگان به‌صورت برابر امکان‌پذیر است، اما آمارهای موجود حاکی از این واقعیت است که در این کشور، حقوق اساسی انسان‌ها پایمال می‌شود و درصد فقر به‌شدت افزایش یافته است. نابرابری درآمدها در سال ۲۰۰۰ (از زمان ریاست‌جمهوری بوش) بیشترین مقدار را داشته و پنج درصد از ثروتمندترین خانوارها، درآمدشان شش برابر بیست درصد از فقیرترین خانوارها بوده است و با احتساب نابرابری‌های درآمدی، این نابرابری در بیست سال گذشته، در حال افزایش بوده است. در سال ۲۰۰۱، حدود ۲/۳۵ درصد کودکان سیاه‌پوست زیر شش سال، در فقر زندگی می‌کردند. در سال ۲۰۰۲، حدود ۶/۳۴ میلیون نفر، یعنی ۱۲/۱ درصد از کل جمعیت آمریکا زیر خط فقر بوده‌اند (و این میزان در میان سیاه‌پوستان ۲۴ درصد بوده است). براساس درآمد متوسط، میزان فقر، به حدود هفده درصد (در سال ۱۹۹۷) و به بیش از ۴۵ میلیون نفر می‌رسد. گور ویدال[1]، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان آمریکایی در این زمینه می‌نویسد «در آمریکا، یک درصد از جمعیت، شصت درصد از ثروت کشور را در دست دارد و هشتاد درصد مردم، وضعیت اقتصادی خوبی ندارند». روزنامهٔ معروف اقتصادی آمریکا «فوربس»[2] نیز اعلام نموده است که فقط چهارصد خانوادهٔ ثروتمند آمریکایی از تمامی منافع آمریکا بهره می‌برند و درحدود هزار میلیارد دلار ثروت این کشور را به دست آورده‌اند. درواقع، ثروت این چهارصد خانواده، برابر با دارایی صد میلیون آمریکایی است که در

1. Gore Vidal 2. Forbes

پایین‌ترین ردهٔ جدول قرار دارند. آمار و اسناد رسمی دولت فدرال آمریکا به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک اقلیت، سهم زیادی از ثروت و منابع این نیم‌قاره و مملکت وسیع را در دست دارند. این درحالی است که طبقات پایین و متوسط آسیب‌دیدهٔ جامعهٔ آمریکا که قسمت بزرگی از نیروی کار آن کشور را تشکیل می‌دهند، از تأمین احتیاجات ابتدایی خود ناتوانند. گزارش اخیر کنگرهٔ آمریکا دراین‌خصوص نشان داد که تقلیل مالیات در سه سال آخر دولت بوش، کاملاً به‌نفع ثروتمندان و پولداران بوده است و آن عده از شهروندان آمریکا و شرکت‌های بازرگانی و تجاری که درآمد هنگفتی دارند، از پرداخت مالیات بیشتر معاف بوده‌اند.[۱۷]

طبق گزارش تحقیقات داخلی مؤسسهٔ ملی بهداشت آمریکا (NIH)[1] در سال ۲۰۱۱ دانشمندان سیاه‌پوست به‌مراتب از دانشمندان سفیدپوست کمک‌هزینهٔ تحقیقاتی کمتری دریافت داشته‌اند. بنابر تحقیقات بازرسان این سازمان بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ فقط شانزده درصد طرح‌های ارائه‌شدهٔ متخصصان آفریقایی‌تبار تأمین شده است، درحالی‌که این رقم برای سفیدپوستان به سی درصد می‌رسد. بدین‌ترتیب، سیاه‌پوستان حداقل ده درصد شانس کمتری برای دریافت بودجهٔ تحقیقاتی فدرال دارند.[۱۸] بنابراین، شواهد آماری نیز حاکی از فاصلهٔ چشمگیر سیاست‌های اعلانی دولتمردان آمریکایی در راستای ایجاد برابری و رفع هرگونه تبعیض با سیاست‌های اعمالی دارد که سراسر مبتنی‌بر تبعیض و نابرابری‌های گوناگون است. این درحالی است که براساس قوانین آمریکا نژاد شهروندان در کنار مواردی نظیر: دین و ملیت و جنسیت نباید بر

1. National Institutes of Health

دسترسی آنان به فرصت‌های اقتصادی اجتماعی اثری داشته باشد.

ازسوی‌دیگر، اگرچه سیاهان جوان حداقل دوازده درصد جمعیت ایالات متحده را تشکیل می‌دهند، پنجاه درصد زندانیان این کشور را نیز شامل می‌شوند. علی‌رغم تلاش‌های مختلف درجهت مبارزه با بی‌عدالتی، هنوز هم این رفتارهای تبعیض‌آمیز در خاک آمریکا قابل مشاهده است و بسیاری از انواع تبعیض و بی‌عدالتی نظیر: نابرابری در ارائهٔ فرصت‌های شغلی و یا وضعیت اقتصادی فقرآمیز خانواده‌های رنگین‌پوست وجود دارد.

امروز مردم دنیا خواهان برابری، عدالت و آزادی‌اند، درحالی‌که آمریکا به مظهر تعصب و نژادپرستی تبدیل شده است. جدیدترین نظرسنجی انجام‌شده در ایالات متحده نشان می‌دهد که دست‌ِکم نیمی از مسلمانان در این کشور از تبعیض نژادی و مذهبی رنج می‌برند.[۱۹] براساس نتایج نظرسنجی‌ای که مرکز مؤسسهٔ گالوپ در ابوظبی در امارات متحده عربی منتشر کرده است، ۴۸ درصد از مسلمانان ساکن آمریکا می‌گویند که خود در یک سال گذشته تبعیض نژادی و مذهبی را تجربه کرده‌اند. این نظرسنجی که در سال ۲۰۱۰ و در آستانهٔ سالگرد حملات ۱۱ سپتامبر صورت گرفت، نشان داد که مسلمانان آمریکایی بیشتر از دیگر گروه‌های مذهبی با تروریسم و حملات علیه غیرنظامیان مخالفند.[۲۰]

این گزارش می‌افزاید: مسلمانان آمریکایی به ارتش آمریکا و اف‌بی‌آی نیز نگرش منفی دارند و براین‌نظرند که جنگ به‌اصطلاح علیه تروریسم به‌صورت گسترده بر مبارزه با مسلمانان تأکید دارد.[۲۱] اتخاذ استراتژی‌هایی که موجب شوند وعده‌های دموکراسی آمریکایی برای همهٔ شهروندان شهری و روستایی، سفید و سیاه، اسپانیایی‌تبار، هندی ـ آمریکایی، و هر اقلیت دیگری تحقق یابند الزامی است. نمی‌توان انتظار داشت فقط رنگین‌پوستان برای مبارزه با نژادپرستی تلاش کنند.

واقعیت این است که دموکراسی هیچ‌وقت با برابری اقتصادی، اجتماعی و نژادی همراه نبوده است و هر زمان که با ورشکستگی مالی و اقتصادی مواجه شده، عنوان «رفاه عمومی» را به‌سبب جلوگیری از نارضایتی‌ها و شورش‌های مردم مطرح کرده است. همان‌گونه که در بحران عظیم اقتصادی دهۀ ۱۹۳۰ که نظام آمریکا به ورشکستگی کشیده شد و نزدیک به هفتاد درصد شهروندان بیکار و فقیر شدند، فرانکلین روزولت برای اولین‌بار «رفاه عمومی» را در دستور کار دولت آمریکا قرار داد و با سرمایه‌گذاری فوق‌العادۀ تسلیحات جنگی که در جنگ جهانی دوم صورت گرفت، موقتاً اقتصاد این کشور را از بحران عمیقی که در آن فرو رفته بود نجات داد.[۲۲]

نتیجه‌گیری

در قرون گذشته، درگیری میان نژادها همواره وجود داشته که گاه شامل محرومیت‌های اجتماعی بوده و زمانی هم منجربه نسل‌کشی‌های تحت حمایت حکومت‌ها شده است. نژادپرستی احساس ترس یا نفرتی نابجا از دیگر انسان‌ها فقط به‌علت نژاد آنهاست. هرچند حتی زمانی که رنگ پوست مطرح نباشد هم عوامل دیگری چون: زبان، مذهب، ملیت، تحصیلات، جنسیت یا سن‌وسال منجربه بروز تعصبات می‌گردد. با اینکه به‌نظر بسیاری از سفیدپوستان ساکن ایالات متحده مسئلۀ تبعیض نژادی سال‌هاست که از سرزمینشان رخت بربسته است، گزارش‌ها و حقایقی که مراکز تحقیقاتی و پژوهشگران افشا کرده‌اند، مشخص می‌کند که این تبعیض‌ها همچنان در سطحی دیگر وجود دارند. وجود نابرابری‌های اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، و شغلی در میان سفیدپوستان و رنگین‌پوستان، موضوعی نیست که بتوان آن را در زندگی روزمره مردم ایالات

متحده کتمان کرد.

طبق گزارش آلفرد فلیشمن، خبرنگار روزنامهٔ سنت لوئیس، تبعیض نژادی یکی از بلایای جامعهٔ آمریکایی امروز است و وقتی مانند زمان حال، در سکوت و بی‌توجهی، در حال رشد است، خطر آن بسیار بیشتر خواهد بود. البته برای مبارزه با این موارد تلاش‌هایی صورت گرفته که هرچند اثر چندانی نداشته، موجب اعمال تغییراتی در قوانین گردیده است. گفتنی است نژادها و اقلیت‌هایی که تحت ستم و تبعیض واقع شده‌اند، به‌کلی خاموش نمی‌شوند؛ بااین‌حال، تا تحقق خواسته و حصول منافعشان راهی طولانی در پیش دارند.[۲۳] نگاهی به تحولات اخیر رخ‌داده در نظام سرمایه‌داری غرب در قالب جنبش وال استریت، علاوه‌براینکه حاکی از بحران‌های ادواری سرمایه‌داری و پوست‌اندازی‌های مکرر آن درجهت اصلاح و تعدیل ساختارهای نابرابر آن است، از اعتراضات عمومی علیه نابرابری‌ها، شکاف‌ها و تبعیضات موجود حکایت می‌کند که ضرورتمندی رفع هر شکلی از تبعیضات نژادی و نابرابری‌های اقتصادی اجتماعی را در میان طبقات مختلف جامعه نشان می‌دهد.

پی‌نوشت‌ها

۱. منوچهر هزارخانی، *سه سخنرانی از: منوچهر هزارخانی، باقر پرهام، ناصرزرافشان،* (قزوین: مجتمع آموزش عالی، فعالیت‌های فرهنگی و هنری دانشجویان، ۱۳۶۵)، ۱۸ ـ ۳۷.

۲. *نژادپرستی و فرهنگ: چهار سخنرانی علیون دیوپ، ژاک رابه مانانژارا، فرانتز فانون امه سه‌زر،* [گردآوری] و ترجمه: منوچهر هزارخانی، (تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۲)، ۸۵ ـ ۹۰.

۳. *آفریقای جنوبی: انقلاب سیاهان علیه آپارتاید، (ویژهٔ هفتادوپنجمین سال تأسیس کنگرهٔ ملی آفریقا)،* (تهران: نشر همبستگی، ۱۳۶۶)، ۲۵ ـ ۲۹.

۴. سوویتلانا الکساندر روونا، شمشیر دو دم نفرت: *دربارهٔ نژادپرستی در ایالات متحده آمریکا* (مسکو: بنگاه نشریاتی نووستی، ۱۹۸۷)، ۱۱۸ ـ ۱۴۰.

۵. آرشیو اسناد حقوقی وزارت خارجه، نشریات سازمان ملل (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۹۶۵)، ۴۶ ـ ۵۰.

۶. لیلا واحدی آملی، «مفهوم اصل عدم تبعیض براساس جنسیت در اسناد حقوق بشر»، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۴)، ۳۲ ـ ۳۸.

۷. مالکوم ایکس، *سیاه می‌خروشد* (تبریز: احیاء، ۱۳۶۳)، ۹۹ ـ ۱۱۰.

۸. کلود لوی اشتروس، *دیدگاه مردم‌شناسی* (تهران: دنیا، ۱۳۷۷)، ۳۰ ـ ۳۸.

۹. بنجامین گریفیث (تهران: شرکت سهامی خوارزمی، ۱۳۵۴)، ۴۵ ـ ۶۸.

10. <http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%85%D8%A7%D8%B1%D8>

۱۱. همان، ۱۲.

۱۲. همان، ۱۳ و ۱۴.

13. <www.presstvI:/192109.html.com>

14. <www.aftab news.com/view/۵۵۷۶۳>

15. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?Articl

eId=271310>

۱۶. ویلیام هیوود، همان، ۲۵ ـ ۳۰.

17. <http://tebyan-zn.ir/society.html>
18. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=1310>
    <http://www.BBC.CO.UK/PERSIAN/WORLD/2011/08>
19. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=270787>
20. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=270504>
21. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=271310>

۲۲. منصور راستین، *آمریکا از بردگی تا آزادی* (تهران: ابن سینا، ۱۳۶۶)، ۵۴ ـ ۶۷.

23. <http://www.noormags.com/view/Magazine/ViewPages.aspx?ArticleId=2713>



جرم، جنایت، و تروریسم در ایالات متحده آمریکا

مهدی هدایتی شهیدانی[1]

چکیده

پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جامعهٔ آمریکا در ارائهٔ تعریفی واحد از مفاهیمی همچون: تروریسم، جرم، جنایت، بزه، و تعدی دچار سردرگمی شده است. این سرگردانی معنایی غالباً آثار مخربی را بر ارزش‌های لیبرالیستی مورد ادعای دولتمردان آمریکایی برجای نهاده است. در این خوانش، ضمن بررسی مفهومی و سیر تاریخی تروویسم و گروه‌های تروریستی در ایالات متحده، و بررسی کمّی و کیفی برخی جرائم در این کشور، آثار سوء چنین برداشت‌هایی بر زندگی خصوصی و اجتماعی مردم آن بررسی خواهد شد.

واژگان کلیدی: جرائم، تروریسم، آزادی، قانون پاتریوت (میهن‌پرستی)، وزارت امنیت داخلی

---

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه کازان روسیه

مقدمه

با شکل‌گیری اجتماعات و تمدن بشری، انسان‌ها در روابط خود با موضوعات مختلفی روبه‌رو می‌شوند که در بسیاری از موارد به‌سبب وجود تفاوت‌های دیدگاهی و احساسات ناشی از کمبودهایی که دارند، این روابط تیره خواهد شد و درنهایت به بزه و تعدی به حقوق دیگران خواهد انجامید. این مقوله درمورد تمامی جوامع صادق است و هیچ‌یک از ملل ـ چه آنهایی که دارای تمدن باسابقهٔ باستانی‌اند؛ همچون کشورهای خاوری و چه آن دسته از ملت‌های جهان غرب که بنیان‌های اجتماعی‌شان بر آموزه‌های پانصد سال اخیرشان استوار است ـ از آن مصون نبوده‌اند. اصولاً حیات هر جامعه مرهون پیوندها و روابط موجود در آن است. امروزه بسیاری از پیوندهای حقوقی و ضرورت‌های فرهنگی و اجتماعی بر بخش وسیعی از این روابط سایه انداخته‌اند.

با این تفاسیر، جرم و جنایت همواره در زمرهٔ پرکاربردترین واژگان بشری بوده است و خواهد بود. بررسی بروز الگوهای رفتاری متفاوت و ناهنجار انسانی در جوامع گوناگون، سؤالات متعددی را برای پژوهشگران ایجاد کرده است. البته آنچه یافتن پاسخی درخور برای این سؤالات را با چالش مواجه می‌سازد، ظهور این رفتارها در جوامع رو به رشد صنعتی و سرمایه‌ای است؛ اما به‌طورکلی، همهٔ محققان و رویه‌های حقوقی این نوع رفتار اجتماعی افراد را بزه یا جرم می‌دانند؛ برای مثال، بزهکاری پدیدهٔ بسیار پیچیدهٔ اجتماعی است که در محیط‌های اجتماعی مختلف به اشکال متفاوتی دیده می‌شود. بزه و رفتار بزهکارانه را در هر جامعه‌ای قوانین حقوقی و هنجارهای اجتماعی آن تعریف می‌کنند. اگرچه در بیشتر جوامع، بزه رفتاری تعریف می‌شود که از طرف مقام قضایی به کیفر قانونی می‌رسد، صرفاً در تبیین آن، مفهوم حقوقی مسئله کافی

نیست. بزهکاری به‌معنای تعدادی متغیر از اعمال ارتکابی علیه احکام قانونی که می‌تواند ماهیت‌های مختلفی داشته باشد، وجه مشترک تمام جوامع انسانی است. صرف‌نظر از موضوع اختلاف ماهیت، این اعمال را تقریباً همیشه قانون تعریف و پیش‌بینی می‌کند. قرن‌هاست اعمالی مانند: قتل، دزدی، نزاع، تخریب، کلاهبرداری، تجاوز، غارت، فعالیت‌های تروریستی، وحشیگری و آتش‌افروزی در تعریفِ رفتار بزهکارانه قرار گرفته‌اند و تقریباً همهٔ جوامع برای این نوع رفتار تعریف مشخصی دارند؛ یکی از این جوامع آمریکاست.

ایالات متحده آمریکا همواره مدعی پاسداری از ارزش‌های لیبرال دموکراسی بوده و در این راه هزینه‌های بی‌شماری را متحمل شده است: از جنگ در شبه‌جزیرهٔ کره و ویتنام گرفته تا هجوم بی‌محابا به عراق و افغانستان. در این خوانش سعی خواهد شد تا به این سؤالات پاسخ داده شود که آیا در جامعه‌ای همچون آمریکا، میزان بروز رفتارهای مخاطره‌آمیز و ناهنجار شهروندان با اصول و ارزش‌های لیبرال دموکراسی آمریکایی همخوانی دارد یا نه. به‌طورکلی، باید دید کدام عوامل (خواه فردی، خواه حکومتی) بر افزایش و یا کاهش بزهکاری تأثیرگذار بوده‌اند. به‌ناچار باید ضمن بررسی سبک و روش زندگی آمریکایی، تأثیر اخلاق و مذهب در تداوم این زندگی، و فعالیت‌های سازمان‌یافتهٔ گروه‌های تبهکار، اثربخشی سیاست‌های نظام فدرال را بر چرایی و چگونگی بروز جرم و جنایت در این کشور نیز ارزیابی کنیم. ناگفته نماند که در ادبیات سیاسی ـ امنیتی چند دههٔ اخیر و با ورود واژگان پرکاربردی همچون تروریسم، رسیدگی به این موضوع ابعاد وسیع‌تری یافته است.

درواقع، آنچه دغدغهٔ اصلی این تقریر خواهد بود، چرایی هم‌آوایی و هم‌معنایی بسیار نزدیک پدیدهٔ شوم و بین‌المللی تروریسم با جرائم خُرد و

معمولی اجتماعی است. علی‌رغم اینکه در بخش‌هایی از این خوانش به موضوع فعالیت گروه‌های تروریستی داخلی در درون جامعهٔ آمریکا اشاره خواهد شد، در این قسمت این دو پرسش مطرح می‌شود که آیا بنیادگرایان خارجی مسئول بخش اعظم جنایاتی هستند که در دههٔ اخیر در ایالات متحده آمریکا رخ داده‌اند و یا اینکه صورت مسئله ماهیتی متفاوت با این دارد. بالطبع، دراین‌میان، استفاده از آمار و ارقام منابع داخلی نظام فدرال و ارائهٔ تحلیلی جامعه‌شناختی از آن ما را یاری خواهد داد و از کنار هم قرار دادن این بررسی‌ها در کنار قوانین بازدارندهٔ داخلی آمریکا و به‌ویژه قانون میهن‌پرستی[1] به نتایج مهمی خواهیم رسید.

اقدامات تروریستی، جرائم اجتماعی: تناقض در تعریف مفاهیم

ایالات متحده و مسئلهٔ تروریسم

واژهٔ تروریسم از آن دسته مفاهیم چندوجهی و ذهنی است که در تاریخ بیش از دویست سال ایالات متحده سابقه‌ای طولانی دارد. البته این واژه همواره جانشین واژگانی چون: رادیکالیسم، نفرت و حتی جرم و جرائم متعصبانه شده است و در بیشتر مواقع نیز خود نظام حکومتی این تغییر را ایجاد کرده است. به گفتهٔ برخی، این جابه‌جایی تعمدی بوده است؛ زیرا این باور وجود دارد که جامعهٔ آمریکا فاقد گروه تروریستی داخلی است.(۱) گرایش نداشتن مردم به مسائل کلان سیاسی و تسلط رسانه‌ای نظام حکومتی از مهم‌ترین دلایل استحکام این مقوله در بطن

---

۱. Patriot: براساس قانون میهن‌پرستی آمریکا، دولت این کشور حق استراق سمع از مردم را به‌دست آورده است. این قانون پس از تصویب در اکتبر ۲۰۰۱ با امضای جورج بوش پسر، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا تأیید و به‌اجرا گذاشته شد.

جامعهٔ آمریکایی است. اینکه آنها تفاوتی میان مسلمانان، کشورهای اسلامی، اعراب، کشورهای عربی با القاعده، وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تهدیدات تروریستی قائل نیستند، شاهد روشنی بر این ادعاست.

تروریسم به‌معنای اخص آن، یعنی ایجاد فضای دهشت‌آور در راستای پیشبرد اهدافی ویژه. البته امروزه برخلاف تعریف جرائم اجتماعی، تروریسم بیش از هر چیز برای تحقق اهداف سیاسی یا اعتقادی به‌کار می‌رود. این واژه در جهان غرب در سال‌های ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۴ در انقلاب فرانسه روی‌کار آمد.(۲) به‌طورکلی، تروریسم در زندگی بشر سابقه‌ای به قدمت تاریخ دارد که ذکر تمامی موارد آن در این خوانش نمی‌گنجد؛ اما آنچه در اینجا می‌آید، روند پیدایش این واژه در ایالات متحده است که مسیر دیگری را پیموده است.

فعالیت‌های تروریستی درطول تاریخ ایالات متحدهٔ آمریکا همواره تابعی از رخدادهای مهم ملی بوده است که در یک سوی آن همواره اقدامات حکومتی و تصمیمات حزبی بر مسائل اجتماعی سایه افکنده بود؛ برای مثال، ورای منازعات دههٔ پایانی قرن هیجدهم، که طی آن حکومت مرکزی با معترضان ایالت پنسیلوانیا (۱۷۹۴) درگیر شد و آنان را وادار کرد که در برابر قانون مالیات بر درآمد تولید مشروبات الکلی تسلیم شوند، در دههٔ میانی قرن نوزدهم و پس از جنگ‌های داخلی، با کشته شدن رئیس‌جمهور آبراهام لینکلن به دست جان ویلکس بوت[1]، یکی از اهالی ویرجینیا که از شکست جنوبی‌ها در جنگ‌های داخلی آزرده‌خاطر شده بود، و نیز پس از ترور رئیس‌جمهور ویلیام مک‌کینلی[2] به دست لئون چولگوش[3]، یکی از آنارشیست‌های سال ۱۹۰۱، واژهٔ تروریسم اندک اندک برای

---

1. John Wilkes Booth
2. William McKinley
3. Leon Czolgosz

اطلاق به جنبش‌های انقلابی، تجدیدنظرطلب و کارگری به‌کار رفت.[۳]

در ادبیات جدیدتر عالمان سیاسی آمریکا، واژهٔ تروریسم به نوعی از نافرمانی مدنی خشن اشاره داشت که خشونت خود را از الگوهای رفتاری و آموزه‌های آنارشیست‌های اواخر قرن نوزدهم به ارث برده بود. مهاجرت آنارشیست‌ها از اروپا به آمریکا و بروز رفتارهای خشونت‌آمیز ضدحکومتی که با ترور مک‌کینلی منجربه اخراج آنان از آمریکا شد، نمونه‌ای از این دست است.

برخی براین‌باورند که آغاز تروریسم در آمریکا از مذهب بوده است؛ ازجمله: اعمال تروریستی مسیحیان افراطی نژادپرست علیه سیاه‌پوستان در تاریخ نه‌چندان کهن آن کشور و نیز اقدامات گروه‌های نژادپرست افراطی «کوکلاکس کلان»[1] علیه سیاه‌پوستان که تا دههٔ ۱۹۶۰ نیز ادامه داشت.[۴] اما ازآنجاکه بیشتر سفیدپوستان جامعهٔ آمریکا از صدمات این اقدامات مصون بودند، خود آمریکاییان این گروه‌ها را جزو گروه‌های تروریستی به‌شمار نمی‌آورند.

از دههٔ ۱۹۶۰ به بعد و با اوج‌گیری اعتراضات سراسری به حضور نظامیان ارتش آمریکا در جنگ ویتنام، شکل جدیدی از فعالیت‌های تروریستی در این کشور آغاز شد. گروه‌های تروریستی معترض به تداوم حضور در ویتنام که اغلب تمایلات چپ داشتند، ازیک‌سو و گروه‌های افراطی راست‌گرا که از دههٔ ۱۹۸۰ فعالیت خود را شروع کرده بودند ازسوی‌دیگر، ماهیت جریانات تروریستی داخلی این کشور را رقم می‌زدند. هدف اصلی گروه دوم ابتدا دفاع از وضع موجود، و در دوران وقوع حادثهٔ ۱۱ سپتامبر، بازگشت به وضع پیشین یعنی اقتدار پایدار انگلوساکسون بود.[۵]

---

1. Ku Klux Klan

با این تفاسیر، برخی با ارائهٔ تعاریفی چند و نیز برشمردن انواع گروه‌های تروریستی در تاریخ آمریکا، قائل به وجودِ تفاوت معنایی میان دو واژهٔ اعمال تروریستی و جرائم عادی بودند و به هم‌معنی دانستن آنها انتقاد داشتند مثلاً برنت اسمیت در تحقیقی که در این زمینه انجام داده است، با تفکیک گروه‌های تروریستی داخلی آمریکا به دو دستهٔ چپی و راستی، چنین اذعان می‌دارد که گروه‌های دست چپی به‌واسطهٔ دستاویز قرار دادن آموزه‌های کمونیستی در فضای جنگ سرد همواره بیشتر از گروه‌های دست راستی که خواهان بازگشت اقتدار انگلوساکسون بودند، در مذان اتهام قرار داشتند. اینگونه تفاوت‌های فکری موجب گردید تا به‌جای آنکه بسیاری از اقدامات این گروه‌ها در زمرهٔ جرائم عادی ثبت شوند، آژانس‌های مجری قوانین امنیتی ازجمله اف‌بی‌آی آنها را فعالیت‌های تروریستی بنامند؛ درحالی‌که اگر سازمان‌های امنیتی ایالتی آن جرائم را بررسی می‌کردند، تعریفی جز جرم عادی برای آنها درنظر نمی‌گرفتند.(۶)

در جامعهٔ آمریکا همواره در دو برههٔ زمانی قبل و پس از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر، مسئلهٔ جدی مورد توجه، همانا نبودِ تفاوت میان رفتارهای تروریستی و جرائم معمولی بوده است. درواقع، حتی اکثر مجرمان داخلی این کشور نیز با واژهٔ تروریست و اعمال تروریستی بیگانه‌اند؛ حال آنکه آنها خواه گذرا و خواه مدام با این تعاریف در ارتباطند. این تفاوت نه‌تنها شامل عاملان اعمال تروریستی می‌شود، بلکه نگاه به «گزارش‌های جرم‌شناسی یکسان»[1] اف‌بی‌آی نیز حاکی از این است که چنین طبقه‌بندی‌ای وجود ندارد. درواقع، بسیاری از اعمالی که باید در این گزارش‌ها اقدامات تروریستی درنظر گرفته شوند، در سطح جرائم

1. Uniform Crime (Report)

معمولی قرار گرفته‌اند و بسیاری دیگر از جرائم معمولی که با اطمینـان مصـداق رفتار تروریستی‌اند، از این قاعده مستثنی شده‌انـد؛ بـرای مثـال، در تحقیقـی بـه بمب‌گذاری‌های داخلی اشاره می‌شود که در فاصـلهٔ سـال‌هـای ۱۹۸۵ تـا ۱۹۹۴ دارای رشد سه‌برابری بوده‌اند و نظر بر این بوده است که تروریسـم در ایـالات متحده بیشتر موضوعی جنایی است تا سیاسی.(۷)

دلایل فراوانی را می‌توان برای این نوع دوگانگی در آمار و ارقام برشمرد که در این بخش به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: در وهلهٔ اول با نگاهی جزایـی بـه موضوع درمی‌یابیم که وجود رفتارهای اعتراضی و مخالف با واقعیـات موجـود، امری مسلم است. با درنظر داشتن این تعریف می‌توان از پاسخ نهادهای امنیتـی آمریکا به رخدادی داخلی تعابیری سیاسی را برداشـت نمـود؛ درنتیجـه، هنگـام استفاده از واژهٔ تروریسم در فضای جامعه، اضطراب کلی و عمومی نیز افـزایش می‌یابد. این به‌سبب آن است که خود مفهوم تروریست دارای اثرگذاری سیاسی است تا حقـوقی؛ خـواه تـأثیر آن از جـرم محلـی بیشـتر باشـد، خـواه نباشـد. ازسوی‌دیگر، دولت‌های قبلی و معاصر آمریکا تلاش نکرده‌اند تـا میـان جـرائم متعصبانه و نفرت‌انگیز و جرائم تروریستی تفاوت مـاهوی و مفهـومی در شـیوهٔ اجرا قائل شوند، بلکه سعی‌شان بر این بوده است تا برای مفهـوم‌سـازی جـرائم تروریستی از مفاهیم مرتبط حقوقی یادشده بهـره گیرنـد؛ بـرای مثـال، بـه ایـن تعریف اف‌بی‌آی از جرم نفرت[1] دقت کنید: «**عمل نقض قانون علیه فرد، اموال یا جامعه است که با انگیزهٔ قبلی در کل یا بخشـی از آن، توسـط مجـرمین متعصب علیه نژاد، مذهب، معلولیت و یا با جهت‌گیری جنسی یا منشأ ملی و**

1. Hate Crime

قومیتی صورت پذیرد».[۸] اگر این عبارت را با تعریفی که این سازمان از واژهٔ تروریسم ارائه داده است مقایسه کنیم، تفاوت ماهوی بین آنها نمی‌بینیم. تعریف اف‌بی‌آی از تروریسم چنین است: «**استفادهٔ غیرقانونی از زور یا خشونت علیه اشخاص یا اموال، یا تهدید یا مجبور نمودن دولت، شهروندان معمولی و بخش‌های همسان با آن همچون برخی از نهادهای اجتماعی در راستای پیشبرد اهداف سیاسی یا اجتماعی».**[۹] دراین‌میان، دو ابهام برای نهادهای قانونی آمریکایی وجود دارد: یکی اینکه کدام عمل را باید رفتار تروریستی تلقی نمود و دیگری، نبودِ فهرست کاملی از گروه‌ها و وقایع تروریستی در درون خاک آمریکا. وجود این ابهام در برهه‌ای از تاریخ کنونی آمریکا به‌همراه تقدس‌نمایی جنگ با تروریسم در دورهٔ ریاست‌جمهوری بوش پسر موجب تحریک گروه‌های افراطی مذهبی ـ نژادی در این کشور شد. این جهت‌گیری‌ها در درون نظام حکومتی ازیک‌سو منجربه برتری گروه‌های نژادی ـ مذهبی دست راستی و سایر گروه‌های افراطی همچون نئونازی‌ها در جذب نیروهای جدید از میان جوانان شد و ازسوی‌دیگر، آمار هتک حرمت مسلمانان و برخی دیگر از اقوام مذهبی را افزایش داد.[۱۰] براساس گزارش سالیانهٔ اف‌بی‌آی در سال ۲۰۰۵ که با جمع‌آوری گزارش‌های ثبت‌شدهٔ ۱۲۴۱۷ آژانس پلیس سراسر این کشور تهیه شده بود، جرم‌های نفرت نژادی و مذهبی در رأس این تقسیم‌بندی قرار داشتند.[۱۱] این موج نفرت جدید در میان گروه‌های افراطی داخلی آمریکا را می‌توان به دستهٔ «نفرت از مسلمانان» و «نفرت از سایر گروه‌های مذهبی» تقسیم کرد.

تقریباً تا قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به‌لحاظ کلامی در میان نهادهای امنیتی ایالات متحده تفاوتی میان جرائم معمولی و جرائم تروریستی وجود نداشت.

عمل تروریستی موضوعی کیفری بود و افراد مظنون در دادگاه‌های معمولی محاکمه می‌شدند. درواقع، طبق گزارشی، تا قبل از ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده جُرمی به نام «تروریسم» وجود خارجی نداشت.(۱۲) وجود همین نوع از ابهامات است که منجر گردیده تا نهادهای امنیتی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر قدرت زیادی در کسب اطلاعات سرّی از شهروندان آمریکایی پیدا کنند که در بخش بعد به اختصار توضیح داده خواهد شد.

به خطر افتادن آزادی‌های مدنی

در معرفی قوانین داخلی آمریکا که آزادی‌های شهروندان را محدود کرده‌اند، باید از قانون پاتریوت نام برد که بوش آن را در سال ۲۰۰۱ تأیید و حمایت کرد. قبل از این قانون نیز قوانین دیگری در جریان جنگ جهانی دوم و پس از آن بر آزادی شهروندان این کشور تحمیل شده بودند. ازآن‌جمله می‌توان به قانون اسمیت[1] و قانون امنیت داخلی[2] (قانون مک‌کارن)[3] اشاره کرد. هر دوی این قوانین برای کنترل دیدگاه‌های تجدیدنظرطلب فاشیسم و کمونیسم طراحی شده بودند و در آن هنگام آنها را القاکنندگان سرنگونی دولت آمریکا می‌دانستند. قانون مک‌کارن به‌ویژه بیان می‌داشت که جهت التزام کمونیست‌ها به قوانین ایالات متحده، همهٔ آنان باید در وزارت دادگستری ثبت‌نام کنند تا به‌موقع تحت تعقیب قرار گیرند و یا اینکه از کشور اخراج شوند.(۱۳) با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر تصور بر این بود که با تشکیل وزارت امنیت داخلی، ایمنی ارزش‌های لیبرالیستی و فردگرایی موردنظر پدران انقلاب آمریکا به حداکثر

1. Smith Act
2. Internal Security Act
3. McCarran Act

خواهد رسید؛ آنچنان که دوتوکویل نیز نهادهای اجتماعی را عامل توسعه و بستر تداوم آزادی‌های اجتماعی می‌دانست.(۱۴) بوش هم معتقد بود که این سازمان جدید، زندگی آمریکایی‌ها را امن‌تر خواهد کرد؛ زیرا ازنظر او، ملت آمریکا وزارتخانه‌ای داشتند که نخستین مأموریتش حفاظت از سرزمینشان بود و می‌بایست تلاش‌ها را برای حفاظت از مردم آمریکا در برابر بیوتروریسم و دیگر سلاح‌های کشتار جمعی هماهنگ می‌ساخت.(۱۵) اما بوش زمانی این جریان را مطرح کرده بود که هم از قانون پاتریوت و هم از ایجاد وزارت امنیت داخلی در زمینهٔ آزادی‌های گروهی و منافع شهروندان آمریکایی به‌شدت انتقاد می‌شد.

قانون پاتریوت فقط ۴۵ روز بعد از واقعهٔ ۱۱ سپتامبر با رأی اکثریت هر دو مجلس ایالات متحده تصویب شد (۳۵۶ به ۶۶ در مجلس نمایندگان و ۹۸ به دو در مجلس سنا). در ۲۳ اکتبر، جیمز سنسنبرنر[1]، نمایندهٔ مجلس نمایندگان، ضمن مطرح نمودن قانون، آن را به نُه کمیتهٔ اصلی مجلس فرستاد. جالب آنکه این قانون در این کمیته‌ها ابتدا وتو و سپس تصویب شد. روز بعد، آن را به صحن مجلس فرستادند که آنجا نیز بی‌درنگ به تصویب رسید و سرانجام، برای امضای بوش، رئیس‌جمهوری وقت، نزد او برده شد.(۱۶) این قانون فقط در کمتر از ۷۲ ساعت بعد از طرحش در مجلس نمایندگان به امضا رسیده بود. مسلماً قوانین بسیاری قبل از طرح قانون پاتریوت در انتظار بودند، اما ظاهراً برنامهٔ کاری هر دو مجلس نمایندگان تغییر کرده و این قانون در کمترین زمان ممکن تصویب شده بود. عنوان قانون[2] هم از کنار هم قرار گرفتن حروف اول کلمات ذیل درجهت اتحاد و تقویت ظاهری جامعهٔ آمریکا تشکیل شده بود.

---

1. James Sensenbrenner
2. Patriot: Providing Appropriate Tools Required to Intercept and Obstruct Terrorism

اهداف این قانون به شرح زیر بود:

- افزایش امنیت داخلی علیه تروریسم؛
- افزایش انواع روش‌های نظارت بر شهروندان و غیرشهروندان؛
- توقیف بیگانگان و شهروندانی که در روند فعالیت‌های تروریستی مشارکت دارند؛
- تطبیق قوانین جنایی و آیین‌نامه‌های دادرسی؛
- توقف حمایت‌های مالی از تروریست؛
- فراهم کردن اعمال حاکمیت فوری و ابزارسازی برای آن.(۱۷)

این قانون قدرت فزاینده‌ای را نیز به حاکمیت دولت مرکزی آمریکا بخشید تا بتواند از افراد مظنون به همکاری در فعالیت‌های تروریستی و تضعیف‌کنندگان امنیت ملی در سطح گسترده‌ای بازجویی کند. در همین جاست که این قانون بسان زنگ خطری برای آزادی‌های مدنی در ایالات متحده به صدا درآمد. این فرایند، منافع سیاسی حزب دموکرات را نیز به‌خطر انداخته و مورد انتقاد آن بود. استدلال حزب مذکور نیز اغلب بر این نکته استوار بود که دامنهٔ عملکرد این نوع قوانین و شکل‌گیری آنها آنقدر وسیع است که بر کل جامعهٔ آمریکا تسلط یافته است. در پاسخ به این انتقادات، جمهوری‌خواهان به این بخش از قانون پاتریوت استناد می‌کردند که تروریسم داخلی را عملیاتی خطرناک برای زندگی بشر می‌دانست که قوانین جزایی ایالات متحده و ارزش‌های سایر ملل را نقض می‌کرد.(۱۸)

این خود یکی از مسائل فرعی در تعریف تروریسم داخلی است که در این قانون آمده و نشان‌دهندهٔ تأثیرپذیری سیاست‌های حکومتی از ارعاب[1] و

---

1. Intimidation

اضطرار[1] است. یکی دیگر از نتایجی که می‌توان از تعریف بالا گرفت این است که هرگونه تفسیر مخالف با سیاست خارجی آمریکا که مشارکت در عملیات تروریستی را نشان دهد، چه‌بسا مورد سوءظن این قانون قرار گیرد[۱۹] (حتی اگر این تفاسیر برای منافع آمریکا مستقیماً خطرساز نباشند). ذکر چند مثال کوتاه، می‌تواند در فهم این مطلب به ما یاری رساند:

ـ اولین مثال، گویای این مصداق است که این قانون شامل افراد مظنون (نه مجرم) نیز می‌شود. کسانی که از عملیات شهادت‌طلبانهٔ فلسطینیان که منافع اسرائیل را نشانه گرفته بود، حمایت می‌کردند نیز در زمرهٔ این مظنونین واقع می‌شدند.

ـ به‌علاوه، این قانون به اف‌بی‌آی اجازه می‌داد تا در کتابخانه‌ها و حتی کتاب‌های داستانی اطلاعات امنیتی را کسب کند. این امر، کارمندان این مکان‌ها را مجبور می‌ساخت تا اطلاعات برخی از پژوهش‌های انجام‌شده در امور امنیتی را فاش سازند.[۲۰]

با چنین ترکیباتی، کتابدارها و سایر کارمندان خود را در موضع جاسوسی برای اف‌بی‌آی می‌دیدند که در نوع خود نوعی نقض بنیادین از اولین اصلاحیهٔ قانون اساسی بود. درحقیقت، گسترش جست‌وجوی گسترده در اطلاعاتِ پیام‌ها، تلفن‌ها، کتابخانه‌ها، کارمندان، کارت‌های اعتباری و سایر منابع، با عملیات اف‌بی‌آی و قانون پاتریوت مشروع شد.

ـ ازسوی‌دیگر، وزارت دادگستری مجوزی را صادر کرده بود که به‌واسطهٔ آن امکان دسترسی به سوابق آموزشی دانشجویان داخلی، خارجی و حتی آنانی که با آموزش از راه دور در آمریکا تحصیل می‌کردند، فراهم می‌شد. این امکان

1. Coercion

بدان‌سبب تصویب شده بود تا از ارتباط تمامی افراد مظنون با (به‌اصطلاح) تروریسم پرده بردارد و ضمن توقیف آنان، مانع از ادامهٔ تحصیلشان شود.[۲۱]

ـ تجسس‌های گسترده و توانایی استراق سمع به آژانس‌های فدرال ـ و نه شهروندان ایالات متحده ـ[۲۲] این اجازه را داده بود که پناهندگان بی‌شماری را که در محدودهٔ این نوع از فعالیت‌ها بودند، به موضوعی برای توقیف نامحدود بدل کنند.

ـ درنهایت، ورود به ایالات متحده با چنین قوانینی که برخی افراد را جزو انجمن‌ها و جریان‌های تروریستی به‌حساب می‌آورد، بسیار مشکل شد و بالطبع، هنگامی که پژوهشگری بخواهد از میزان کارایی اجرای این تغییرات در جامعهٔ آمریکا اطلاعات طبقه‌بندی‌شده به‌دست آورد، به موانع بسیاری برخواهد خورد.

ـ بنابراین، می‌توان درک نمود که چطور تحت تأثیر این تغییرات، به فعالیت‌ها و آزادی‌های مدنی و حقوق مهاجرین تجاوز و یا بی‌احترامی می‌شود.

یکی از اساتید دانشگاه تگزاس برخی از این موارد را بدین شرح فهرست کرده است:[۲۳]

- توقیف بیش از ۱۲۰۰ مهاجر عرب‌نژاد؛
- امتناع از صدور برگهٔ مجوز (روادید) برای این افراد؛
- اخراج حدود ششصد نفر با ارزیابی دادستان کل (به‌واسطهٔ اینکه آن افراد با سازمان‌های تروریستی در ارتباطند)؛
- برقراری ملاقات‌های سرّی آژانس‌های فدرال با بسیاری از دانشگاه‌ها برای دسترسی به اطلاعات دانشجویان خارجی (این درحالی است که قوانین سابق آمریکا افشای اطلاعات دانشجویان را منوط به رضایت شخصی آنان می‌دانستند)؛

- التزام شش هزار دانشگاه برای همکاری با دولت برای اجرای عملیات جاسوسی علیه دانشجویان خارجی و کمک به ایجاد بانک اطلاعاتی ملی در این زمینه و برخورد با نهادهای متخلف؛
- مصاحبه با برخی شهروندان آمریکایی که از سیاست‌های ضدتروریستی دولت بوش و جنگ در عراق انتقاد داشتند. تعداد زیادی از این مصاحبه‌ها سرّی بودند و برداشت مردم را از عملکرد اف‌بی‌آی نشان می‌دادند.

افزایش موج انتقادات اجتماعی به عملکرد دولت بوش درمورد امنیت داخلی موجب شد تا کمیسیون ۱۱ سپتامبر گزارش سال ۲۰۰۴ خود را متأثر از حجم بالای این انتقادات تنظیم نماید. این کمیسیون در گزارش خود آورده است:

با توجه به اینکه هزینه‌های بالای اینگونه قوانین (قانون پاتریوت) برعهدهٔ قوهٔ مجریه است، لذا این قوه باید در راه تحقق دو موضوع تلاش نماید:[(۲۴)] نخست، به همگان بفهماند که اساساً التزام به قدرت، امنیت به‌همراه دارد و دوم، سعی کند به‌منظور حمایت از آزادی‌های مدنی، بر نهادهای مجری نظارت مؤثر داشته باشد.

با دقت در بندهای بالا درمی‌یابیم که این کمیسیون، درمورد کاهش جاسوسی‌ها پیشنهادی نداده، بلکه خواستار ایجاد هیئتی مستقل برای نظارت بر شیوه‌های جاسوسی حکومت شده است. علاوه‌براین، کاهش دامنهٔ قوانین پاتریوت، ازجمله تجسس در امور کتابخانه‌ها و سوابق آموزشی افراد را نیز پیشنهاد نکرده است. به‌عبارت‌دیگر، این قانون آنگونه که تعیین شده بود، باید تا دسامبر ۲۰۰۵ به پایان می‌رسید. این فرایند اثبات نمی‌کند که گزارش کمیسیون یا سایر انتقادات از دولت به‌منظور فسخ قانون پاتریوت و یا از بین بردن وزارت امنیت داخلی بوده است، بلکه آنها قصد اجرای قوانینی را با درجهٔ بالایی از

ضریب امنیتی داشته‌اند که در این زمینه کسانی را که در وظیفهٔ خود کوتاهی کرده‌اند، معرفی نموده‌اند. نکتهٔ به‌دست‌آمده این است که درحقیقت، در قوانین جدید هیچ نظارتی بر روی تفتیش‌ها وجود ندارد و حتی شهروندان نیز می‌توانند به‌تنهایی متهمان و محکومان را تعقیب نمایند.

شاید تهدید آزادی‌های مدنی در درون جامعهٔ آمریکا از دو منبع متفاوت برآمده باشد: اولی به جایگاه اجتماعی مهاجران و بازدیدکنندگان از آمریکا بازمی‌گردد: آشکار است که در هنگام ارائهٔ جزئیات درخصوص ۱۱ سپتامبر، کسانی که موضوع توقیف، اخراج و آزار و اذیت قرار گرفتند، بیشتر مهاجران و بازدیدکنندگان بودند. درواقع، درمورد تهدیداتی که متوجه آمریکا بود، افکار عمومی بیشتر به خارجیانی گرایش داشت که وارد این کشور می‌شدند، و دوم آنکه تا دو سال بعد از حادثهٔ ۱۱ سپتامبر وضعیت اتحاد ملی در ایالات متحده ثبات داشت. این وضعیت، هرگونه فعالیت را برای افرادی که از سیاست‌های دولت در عراق و جنگ علیه تروریسم انتقاد می‌کردند، سخت می‌نمود؛ برای مثال، هنگامی که گروه موسیقی دیکسی چیکس[1]، برنامه‌های انتقادی خود را علیه سیاست‌های بوش اجرا کرد، نتوانست مخاطبان زیادی بیابد؛ زیرا در جامعهٔ آن روز ایالات متحده هم‌گرایی محیطی وجود نداشت.

درپی این شرایط، بسیاری از موضوعات ارزش‌محور در جامعهٔ آمریکا همچون رعایت حریم خصوصی افراد، با چالشی جدید مواجه شدند. تا قبل از این، دسترسی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی به اطلاعات شخصی افراد اهمیت بسیاری داشت؛ اما آنچه پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مهم‌تر شد، نگاه حقوقی به

1. Dixie Chicks

این مقوله بود؛ زیرا قانون پاتریوت بسیاری از قوانین قبلی آمریکا در حوزه‌های حقوق شهروندی و حریم خصوصی را دچار مشکل نمود. با استناد به مفاد این قانون و بررسی گسترش حوزهٔ عملکرد و اختیارات نیروهای انتظامی و امنیتی متوجه می‌شویم که نظارت‌های قضایی نیز در این کشور محدود شده‌اند و دستورالعمل‌های اجرایی مقامات آمریکایی علاوه‌بر حقوق شهروندی و حریم خصوصی، دادرسی‌های عادلانه را نیز تحت تأثیر قرار داده‌اند. دولتمردان آمریکایی در القای فضای ارعاب به هموطنان خود از هیچ کوششی دریغ نکردند؛ برای مثال، باراک اوباما، رئیس‌جمهوری آمریکا، در مراسم دهمین سالروز حملات ۱۱ سپتامبر درحالی سخنرانی خود را ایراد کرد که پشت دیواری شیشه‌ای و ضدگلوله حاضر شده بود.[۲۵]

در ایالات متحده و بسیاری از کشورهای دیگر از دیوارهای شیشه‌ای مخصوص بانک‌ها و باجه‌های پستی برای جلوگیری از دسترسی سارقان و بزهکاران به کارمندان و اسناد و اموال اداره‌ها استفاده می‌کنند. استفادهٔ رئیس‌جمهور اوباما از این نوع دیوارهای حفاظتی، درواقع تأکیدی است بر این موضوع که پیوند نزدیکی میان تروریسم و چهارچوب‌های امنیتی‌ای که قبلاً برای جلوگیری از وقوع جرائم بزهکارانه به‌کار می‌رفت وجود دارد. نصب دیواره‌های ضدگلوله به این جهت است که بارها و بارها به‌سمت کارکنان بانک‌ها و پستخانه‌ها تیراندازی شده و پول آنها به سرقت رفته است؛ حتی برخی مواقع نامه‌ها و بسته‌های پستی نیز از پستچی‌ها دزدیده شده است. همهٔ این موارد وضعیت امنیتی ایالات متحده و وقوع انواع جرائم در آن را نشان می‌دهد. به گفته‌ای، تقریباً از یک ساعت اخبار محلی، نیم ساعت آن به ارتکاب جنایت و قتل و... اختصاص دارد.[۲۶]

در بخش بعدی روایتی مستند از آمار و انواع جرائم معمول در جامعهٔ ایالات متحده بیان می‌شود و تأثیر فضای امنیتی پس از ۱۱ سپتامبر بر رواج جرم و جنایت در این جامعه ارزیابی خواهد شد.

جرم و جنایت در آمریکا

جرائم ازجمله ناهنجاری‌های اجتماعی‌اند که منجربه تهدید سلامت روانی جامعه می‌شوند. در نگاه اول می‌توان جرم را به هر فعالیت غیرقانونی تعبیر کرد؛ اما آنچه در اینجا اهمیت دارد، جنبه‌های اجتماعی و خشونت‌آمیز آن است.

هریک از نمونه‌های جرائم علل اجتماعی مختص‌به‌خود را دارند؛ درنتیجه، لازم است بررسی شوند و راهکارهایی برای آنها ارائه شود؛ برای مثال، همان‌گونه که جرائم خودکشی یا قتل بسیار سنگین‌تر از سرقتند، علل وقوع و راه‌حل آنها نیز بسیار با معضل اجتماعی دزدی و راهکار آن متفاوتند.

بررسی آمار جرم و جنایت در ایالات متحده نشان داده است علی‌رغم اینکه این پدیده در دو دههٔ اخیر سیر نزولی داشته است، هنوز بالاترین درصد را در جهان دارد. البته براساس داده‌های پایگاه گالوپ، دوسوم مردم آمریکا (شصت درصد) براین‌نظرند که جرائم در کشورشان افزایش می‌یابد و آن را جزو مسائل حداکثری یا خیلی جدی می‌دانند.[۲۷] در نظرسنجی دیگری، از هر ده آمریکایی، چهار نفر می‌ترسند که در شب و در فاصلهٔ یک‌مایلی خانهٔ خود قدم بزنند.[۲۸] ازجمله عواملی که باعث می‌شوند ایالات متحده رتبهٔ اول را در جرم و جنایت داشته باشد، آزادی حمل سلاح، تجارت پرسود اسلحه‌سازی، سینما و تلویزیون فرهنگ‌ساز، و وجود تبعیض و ناعدالتی اجتماعی است.

به‌گفتهٔ کرن مک‌کارتی، سخنگوی ادارهٔ آمار وزارت دادگستری آمریکا،

سالیانه حدود بیست میلیون جرم در این کشور اتفاق می‌افتد که از این رقم چهار میلیون و سیصد هزار مورد آن مربوط به تجاوز جنسی، سرقت مسلحانه و ضرب‌وشتم است. سرقت از منزل و خودرو نیز پانزده میلیون و ششصد هزار مورد گزارش شده است. آمار مربوط به جیب‌بُری در این کشور درطول سال ۱۳۳ هزار مورد بوده است و در جامعهٔ سیصد میلیونی آمریکا سالیانه از هر صد نفر، هفت نفر قربانی جنایت و سرقت می‌شوند.

پایگاه اطلاع‌رسانی پلیس فدرال آمریکا در سال ۲۰۰۹ حدود شانزده هزار قتل را گزارش داده است. بسیاری از این قربانیان سیاه‌پوست بوده‌اند و با توجه به درصد جمعیت آنها، این رقم نشان می‌دهد که جمعیت قربانیان سیاه‌پوست هفت برابر سفیدپوستان است. در برخی از شهرهای آمریکا مانند دیترویت[1] در ایالت میشیگان، جنایت به‌حدی افزایش یافته است که برخی از پایگاه‌های اطلاع‌رسانی، این شهر را به منطقهٔ جنگی تشبیه کرده‌اند. سرقت خودرو در این شهر ۸۳ درصد، سرقت مسلحانه پنجاه درصد، سرقت منزل بیست درصد و تخریب ساختمان‌ها بیش از چهل درصد افزایش یافته‌اند. در ایالت ایلینوی[2] افزایش جرائم به‌حدی رسیده که گارد ملی آمریکا به کمک پلیس آن آمده است. در نیویورک میزان قتل و آدم‌کشی در مقایسه با سال ۲۰۱۰، ۲۲ درصد افزایش یافته است.(۲۹)

براساس این آمارها، سالیانه صدها هزار نفر در آمریکا قربانی تجاوز جنسی می‌شوند که اکثر این موارد گزارش نمی‌شوند. براساس اسناد منتشرشدهٔ ادارهٔ «مواد مخدر و جرائم سازمان ملل»، آمریکا بالاترین درصد تجاوز جنسی در

---

1. Detroit
2. Illinois

جهان را دارد؛ آمار این مرکز نشان می‌دهد که در سال ۲۰۰۹ نزدیک به نود هزار تجاوز جنسی ثابت‌شده در آمریکا گزارش شده؛ اما آمار مراکز داخلی آمریکا چندین برابر رقم فوق است.

به گزارش «شبکهٔ ملی کمک به قربانیان تجاوز»، در آمریکا هر دو دقیقه یک مورد تجاوز جنسی صورت می‌گیرد. تعداد قربانیانی که به پلیس گزارش می‌شود، ۲۵۰ هزار مورد در سال است. بین شصت تا هشتاد درصد موارد نیز به پلیس گزارش نشده‌اند. این شبکه که برای کمک به قربانیان تجاوز تأسیس شده است، می‌نویسد: نود درصد افرادی که مرتکب تجاوز جنسی می‌شوند، حتی یک روز را هم در زندان نمی‌گذرانند؛ در هشتاد درصد موارد به افراد زیر سی سال تجاوز می‌شود؛ تاکنون هیجده میلیون زن آمریکایی قربانی تجاوز جنسی شده‌اند. پانزده درصد این موارد کودکان زیر دوازده سال، هفت درصد دختران کلاس پنجم تا هشتم، و دوازده درصد دختران بین کلاس‌های نهم تا دوازدهم بوده‌اند.[۳۰]

برخی علت آمار بالای جرائم در آمریکا را وجود قانون حمل آزادانهٔ سلاح می‌دانند. دستیابی به سلاح گرم علاوه‌برآنکه ساده است، وجاهت قانونی نیز دارد. بسیاری براین‌نظرند که آمار بالای جنایات و رشد تقریبی آنها به‌سبب آن است که افراد به‌دلیل حمل آزاد سلاح همواره خود را درمعرض قتل، دزدی مسلحانه، تجاوز، و... می‌بینند. شاید این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که به قول گفته‌ای قدرت فسادآور است؛ چه در ابعاد فردی و چه در بعد حکومتی. حمل قانونی و آزادانهٔ سلاح ناخودآگاه این امکان را به فرد می‌دهد که در برابر مسائلی که در پیشِ رویش قرار می‌گیرند، تفاسیر متنوعی داشته باشد. دراین‌میان، فرد با گزینش غیرعقلانی‌ترین تصمیم، عملی را انجام می‌دهد که طی آن، با کشتن فرد دیگر و یا سرقت از مکانی، آن را با «آزادی حمل سلاح»

توجیه می‌کند. افزایش توانایی افراد در به خطر انداختن امنیت فردی و اجتماعی سایر اعضای جامعه، از دیگر ویژگی‌های این قانون است. حتماً پیش‌بینی‌ها بدین سمت خواهد رفت که چنانچه در سایر کشورهای دنیا حمل سلاح از وجاهت رسمی و قانونی برخوردار بود و اکثر مردم این امکان را داشتند که سلاح حمل و یا در منزل نگهداری کنند، میزان وقوع جرائم در آن جوامع نیز رو به افزایش می‌نهاد. در توجیه این آزادی قانونی سعی شده است از عامل ناامنی نام برده شود؛ حال آنکه در اینجا ما شاهد فرایند گردشی هستیم که طی آن، افراد با خرید سلاح برای تأمین امنیت خویش اقدام می‌کنند: به هر میزان که خرید اسلحه افزایش یابد، آمار جرائم نیز افزوده می‌شود و هر میزان که جرم و جنایت بیشتر شود، درصد ناامنی نیز بالا می‌رود و بدین‌ترتیب، بازهم اسلحه خریداری خواهد شد... . البته این درحالی است که براساس نتایج نظرسنجی گالوپ، ۴۴ درصد آمریکایی‌ها خواستار سخت‌گیری بیشتر قانون حمل سلاح بر دارندگان و فروشندگان آن شدند و ۴۲ درصد بر ابقاء قانون کنونی تأکید داشتند. ازسوی‌دیگر، دوازده درصد آنها به‌نوعی خواستار کاهش فشار این قانون بر صاحبان اسلحه بودند.[۳۱]

به این جمله دقت کنید: «در ایالات متحده هر دوازده ثانیه یک تپانچه یا رولور فروخته می‌شود و هر نیم‌ساعت یک نفر به قتل می‌رسد».[۳۲] از دو دهۀ گذشته در فضای اجتماعی آمریکا چنین اخباری به‌وفور شنیده می‌شود؛ حال باید دید چه رابطه‌ای میان تولید فراوان اسلحه و وقوع جرم و جنایت وجود دارد. به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی جهان‌نیوز به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی راو ستوری[۱]،

1. Raw Story

از سال ۲۰۰۹ تاکنون نزدیک به شانزده هزار سلاح تولیدشده در کارخانجات اسلحه‌سازی ثبت‌شدهٔ آمریکایی مفقود شده‌اند و اثری از آنها نیست.

بنابر این گزارش، تعداد کثیری از این تسلیحات مفقودشده شمارهٔ سریال قابل پیگیری ندارند و بنابراین، گروه‌های خلاف‌کار به‌راحتی از آنها استفاده می‌کنند. این پایگاه در گزارشی، تسلیحات مفقودشده را بسیار خطرناک دانسته و اعلام کرده است که بسیاری از کارگران این کارخانجات که به تسلیحات شماره‌نخورده دسترسی دارند و می‌توانند آنها را قاچاق کنند، معتادانی هستند که تحت هیچ کنترلی قرار ندارند.[۳۳] این گزارش نشان می‌دهد که قوانین فدرال آمریکا درخصوص کارخانجات اسلحه‌سازی به‌حدی بی‌اثرند که این کارخانه‌ها می‌توانند شب‌ها درب‌های خود را باز بگذارند و به قاچاقچیان آزادانه اجازهٔ سرقت سلاح دهند. این مسئله در ارتباط مستقیم با تجارت سودآور و سرسام‌آور سلاح در ایالات متحده است، به‌گونه‌ای‌که شرکت‌های غول‌پیکر اسلحه‌سازی در سرکوب تلاش‌های اجتماعی برای لغو قانون آزادی حمل سلاح بسیار تلاش می‌کنند؛ درواقع، این اقدام آنان در راستای حداکثرسازی منافع خودشان قلمداد می‌گردد. بااین‌حال، نباید از نقش یاور همیشگی این شرکت‌ها، یعنی سینمای هالیوود و رسانه‌های رادیویی و تلویزیونی غافل ماند.

رسانه‌ها در آمریکا از دیگر عوامل افزایش وقوع جرائم در این کشورند. محرز است که رسالت بخش مهمی از فرهنگ‌سازی جامعهٔ آمریکا برعهدهٔ این رسانه‌هاست. به‌طورکلی، این بنگاه‌های تولید فیلم و خبر با اهداف مشخصی فرهنگ‌سازی عمومی می‌کنند. در اینجا قصد نداریم به عوامل دخیل در چرایی این نوع از عملکرد رسانه‌ها اشاره کنیم؛ اما با نگاهی گذرا به‌سادگی می‌توان متوجه نقش حمایتی شرکت‌های بزرگ اسلحه‌سازی از تولیدات این رسانه‌ها

شد. بازهم فرایندی گردشی شکل می‌گیرد: دریک‌سو، شرکت‌های بزرگ اسلحه‌سازی بخش وسیعی از هزینه‌های محصولات تولیدشدهٔ رسانه‌ای را برعهده می‌گیرند و سالیانه مبالغ هنگفتی را بابت تبلیغات کالای جُرم‌خیز خود به آنها می‌پردازند و درسوی‌دیگر، رسانه‌های آمریکایی با تولید محصولاتی که در آنها از جنایت‌کاران و قاتلان شخصیت‌های جذاب و قهرمان می‌سازند و تبلیغات فراوان اسلحه برای هریک از این غول‌های اسلحه‌سازی، زمینه را برای ساده‌انگاری جرم و جنایت در اجتماع فراهم می‌آورند.(۳۴) رسانه‌های آمریکایی با داشتن مخاطبان کم‌سن‌وسال نیز در اینجا باعث شدند تا سن ارتکاب جرم بسیار کاهش یابد.

از دیگر عوامل بالا بودن آمار جرم و جنایت در ایالات متحده، وجود نابرابری‌های اجتماعی و تبعیض است. شاید به‌جرئت بتوان گفت علت آمار بالای زندانیان سیاه‌پوست در زندان‌های آمریکا تبعیض است. پایگاه اطلاع‌رسانی آلترنت ضمن اشاره به اینکه از سال ۱۹۸۰ به بعد تعداد زندانیان در آمریکا با رشدی سرسام‌آور مواجه بوده است نوشت: درحالی‌که سیاه‌پوستان فقط سیزده درصد از جمعیت کل آمریکا را تشکیل می‌دهند، چهل درصد از زندانیان آمریکایی سیاه‌پوستند.(۳۵)

به گزارش فارس به نقل از روزنامهٔ فرانسوی «نوول آبزرواتور»، بنا بر اعلام ادارهٔ آمار آمریکا، شمار افرادی که در سال ۲۰۱۰ در این کشور زیر خط فقر زندگی کرده‌اند، در مقایسه با ده سال پیش از آن به بالاترین میزان خود (۱۵/۱ درصد) رسیده است. طبق بررسی‌های آماری صورت‌گرفته، در سال ۲۰۱۰، ۴۶ میلیون و دویست هزار نفر در آمریکا زیر خط فقر زندگی می‌کردند که این، بالاترین آمار طی ۵۲ سال گذشته به‌شمار می‌آید. طبق اعلام ادارهٔ آمار آمریکا،

در سال ۲۰۱۰ خانوادهٔ چهارنفره‌ای که درآمد سالیانهٔ آنها از ۲۲ هزار و ۳۱۴ دلار کمتر بود، زیر خط فقر محسوب می‌شدند. این آمار نشان می‌داد که فقر در میان سیاه‌پوستان (۲۵/۸ درصد) و لاتین‌تبارها (۲۵/۳ درصد) بالاترین آمار را به خود اختصاص داده و کمترین میزان فقر در میان اروپایی‌های سفیدپوست به ثبت رسیده است.(۳۶)

جرائم علیه زنان

آمار بالای تجاوز به عنف و عدم پیگرد و مجازات متجاوزان خشونت جنسی، تهدیدی جدی برای زنان آمریکایی است. گزارش‌ها حاکی از آن است که ایالات متحده بالاترین میزان تجاوز به عنف را در بین کشورهایی که چنین آمارهایی را منتشر می‌کنند داراست. میزان تجاوز به عنف در این کشور سیزده برابر آمار انگلستان و بیست برابر آمار ژاپن است. به گزارش پایگاه خبری «مرکز ملی برای زنان»[1] در ایالات متحده زنان جوان کم‌درآمد در سنین بین بیست تا ۲۴ سال بیشتر درمعرض خشونت‌های خانگی و آزارهای جنسی قرار دارند و در هر دو دقیقه یک نفر قربانی تجاوز می‌شود. هر سال ۴/۸ میلیون زن در آمریکا مورد ضرب‌وشتم قرار می‌گیرند. زنان جوان اقلیت‌های مذهبی درمعرض خطرهای ناشی از سوءاستفاده‌های جنسی یا ضرب‌وشتم هستند. از هر پنج دختر دانشجوی آمریکایی یک نفر مورد تجاوز قرار گرفته است و فقط کمتر از پنج درصد از این موارد به پلیس گزارش می‌شود.(۳۷)

در گزارش دیگری به نوشتهٔ پایگاه خبری آلترنت، در این کشور هر دقیقه

1. National Organization for Women (NOW)

یک زن مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرد و هر پانزده ثانیه یک مورد ضرب‌وشتم گزارش می‌شود. تجاوز جنسی به زنان بومی در ایالات متحده شایع است. برخی از زنانی که سازمان عفو بین‌المللی با آنها مصاحبه کرده است اظهار داشته‌اند که در جامعهٔ خودشان کسی را نمی‌شناسند که آزار جنسی ندیده باشد. نکتهٔ مهم آن است که کمتر از پنج درصد متجاوزان به عنف گناهکار شناخته شده‌اند و فقط سه درصد از آنها در زندانند؛ یعنی از هر شانزده متجاوز، پانزده نفر آزادند. موارد بالا حکایت از وضعیت نامناسب آماری جرائم در جامعهٔ آمریکا دارد.

نتیجه‌گیری

آنچه در این خوانش بررسی شد، نگاهی دوباره به مفاهیم تروریسم، آزادی، و میزان جرائم در جامعهٔ آمریکا پس از ۱۱سپتامبر و تاحدودی قبل از آن بود. بیان شد که واژهٔ تروریسم تا قبل از حوادث سال ۲۰۰۱ دارای کاربرد وسیع سازمانی در درون نظام اداری ایالات متحده نبود. درواقع، نگاهی یک‌سویه به برخی جریانات رادیکالی ازسوی نهادهای امنیتی به‌خصوص جریانات وابسته به ایدئولوژی شرق کمونیست منجر می‌شد تا این نوع از گروه‌ها در زمرهٔ گروه‌های تروریستی قرار بگیرند؛ درحالی‌که بسیاری از گروه‌های افراطی دست راستی در این کشور از چنین اتهاماتی مبرا بودند. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ورق برگشت و در به‌کارگیری مفهومی واژهٔ تروریسم بسیار اغراق شد. این امر به‌سبب ایجاد فضای ناشی از ارعاب و اضطرار در درون ایالات متحده پدیدار شد. در پرتو گزینش این سیاست و آمیخته شدن بسیاری از جرائم معمولی و پیش‌پاافتاده، بسیاری از متهمان به فعالیت‌های تروریستی به‌طور ناخودآگاه و در

چهارچوب قانون پاتریوت بازجویی شدند و به‌سبب فعالیت‌های فراقانونی آژانس‌های امنیتی دولتی و خصوصی به حریم خصوصی افراد بسیاری هتک حرمت شد.

البته ناگفته نماند که پس از تصمیم‌گیری‌های امنیتی شدید، تاحدی از میزان جرائم معمولی کاسته شد. به‌طور قطع، این امر با فضای رعب‌انگیزی که حکومت ایجاد کرده بود میسر شد، نه بسترهای اجتماعی مناسبی که باید حاکمان کاخ سفید فراهم می‌کردند. براساس آمارهای پیشین، بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی جامعهٔ آمریکا، هزینهٔ آتش‌افروزی جنگ‌طلبان نومحافظه‌کار را تأمین می‌کنند. بروز بحران اقتصادی بزرگ و پایین آمدن درآمد روزانهٔ طبقهٔ متوسط در آمریکا ناگزیر زمینه‌های ظهور الگوهای رفتاری تعدی‌گرایانه، خشونت‌آمیز و بزهکارانه را در این کشور افزایش خواهد داد و نمودارهای سنجش میزان جرائم سیر صعودی خواهند یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. رضا داوری اردکانی، «سیاست کنونی را چه بنامیم»، در *سیاست، تاریخ، تفکر* (تهران: ساقی، ۱۳۸۷).

۲. فرهاد عطایی، *آمریکا و جهان قرن بیست‌ویکم* (مجموعه مقالات «تاریخ معاصر») (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵): ۷۳.

3. Michael R. Ronczkowski, *Terrorism and Organized Hate Crime* (Florida Intelligence Gathering Analysis, and Investigation: CRS Press, 2004), 26.

۴. عطایی، همان، ۷۶.

۵. ابراهیم متقی و حمید رهنورد، «بررسی و تحلیل گروه‌های تروریستی داخلی و خارجی در آمریکا قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامهٔ سیاست* ۳۸، ش. ۳ (پاییز ۱۳۸۷): ۲۱۷ ـ ۲۴۰.

6. Brent L. Smith, *Terrorism in America: Pipe Bombs and Pipe Dreams* (Albany: State University of New York Press, 1994).
7. Jonathan R. White, *Terrorism: An Introduction,* 3rd ed., (Belmont, Calif.; London: Wadsworth Thomson Learning, 2001), 207.
8. <http://www2.fbi.gov/ucr/cius-04/offenses-reported/hate-Crime/index.html>.
9. Terrorism, Domestic (United States,) <http://www.faqs.org/spionage/te-UK/terrorism-domesticUnited-States.html> (2007)

۱۰. عطایی، همان.

11. U.S Department of Justice Federal Bureau of Investigation, Hate Crime Statistic 2005," <http://www2.fbi.gov/ucr/hc2005/incidentsoffenes.htm>
12. U.S. Department of Justice Federal Bureau of Investigation. Counterterrorism Threat Assessment and Warning Unit Counterterrorism Division, Terrorism in the United States, 1999," <http://www2.fbi.gov/publications/terror/terror99.pdf>
13. Ellen Schrecker, *Many are the Crimes: McCarthyism in America,* (Boston; London: Little Brown, 1998).

۱۴. الکسی دوتوکویل، *تحلیل دموکراسی در آمریکا*، ترجمهٔ رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای

(تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳).

15. George W. Bush, "the Department of Homeland Security," (June 2002), <www.DHS.gov/xlibrary/assets/book.pdf>
16. Charles Doyle, "the USA Patriot Act: A Legal Analysis," (15 April 2002), <www.fas.org/irp/crs/RL31377.pdf>
17. "USA Patriot Act, (H. R. 3162)," (24 Oct. 2001), <http://epic.org/privacy/terrorism/hr3162.pdf>. 2-6.
18. Ibid.

۱۹. کریستوفر هیویت، *درک تروریسم در آمریکا: از کوکلوس کلان تا القاعده* (تهران: اندیشه‌سازان نور، ۱۳۸۴).

20. "USA Patriot Act (H. R. 3162)," Ibid., 37-9.
21. Ibid., 217-19.
22. Ibid., 246.
23. David McKay, *American Politics & Society,* (Oxford: Blackwell Publishers, 2008), 252.
24. "Staff Reports of the 9/11 Commission," <www.9-11Commission.gov/>, (22 July 2004), 418-19.

۲۵. خبرگزاری فارس، کد خبر ۱۳۹۰۰۶۲۱۰۰۰۱۹۵.

۲۶. سید هاشم میرلوحی، *آمریکا بدون نقاب* (تهران: کیهان، ۱۳۸۹): ۲۲۳.

27. Jeffrey M. Jones, "Americans Still Perceive Crime as on the Rise," (18 Nov. 2010) <http://www.gallup.com/poll/144827/americans-perceive-crime.aspx>
28. Lydia Saad, " Nearly 4 in 10 Americans Still Fear Walking Alone at Night," (5 Nov. 2010), <http://www.gallup.com/poll/144272/nearly-americans-fear-walking-alone-night.aspx>
29. Danielle Kurtzleben, the 11 Most Dangerous Cities: These cities have the highest overall crime rates in the United States," (16 Feb. 2011), <www.usnews.com/news/articles/2011/02/16/the-11-most-dangerous-cities>

۳۰. خبرگزاری ایرنا، کد خبر ۳۰۳۴۵۵۹۳.

31. Frank Newport. "In U. S., Continuing Record – Low Support for Stricter Gun Control," (22 Nov. 2010), <http://www.gallup.com/poll/144887/continuing-record-low-support-stricter-gun-control.aspx>

۳۲. روژه کان، *چهرهٔ عریان آمریکا*، ترجمهٔ جمشید ارجمند (تهران: ابتکار، ۱۳۶۳): ۱۷.

۳۳. جهان‌نیوز، کد گزارش ۱۸۴۴۷۹.

۳۴. مایکل کالینز پایپر، *قدرت پنهان در آمریکا*، ترجمهٔ علیرضا عبادتی (تهران: روایت فتح، ۱۳۸۸).

35. Rania Khalek, "21st-Century Slaves: How Corporations Exploit Prison Labor," (21 July 2011), <www.Alternet.org/world/151732/21stcentury-slaves-how-corporations_exploit-prison-labor>

۳۶. خبرگزاری فارس، کد خبر ۱۳۹۰۰۶۲۳۰۰۱۳۲۹.

37. <http://www.now.org/issues/violence/stats.html>

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های تخصصی

عناوین	سال انتشار
هویت و سیاست هسته‌ای در ج.ا.ایران	۹۰
جزایر سه‌گانه ایرانی در خلیج‌فارس پژوهشی تاریخی ـ حقوقی	۹۰
سازمان‌های اطلاعاتی و سیاست خارجی: مطالعه موردی نقش سازمان سیا در سیاست خارجی آمریکا	۹۰
کتاب ابی (۴) بررسی روابط ایران و هند در سایه ظهور هند به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای	۹۰
فنون پیش‌بینی	۹۰
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (با اصلاحات و اضافات کامل)	۹۰
سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ	۹۰
امپراتوری رو به مرگ	۹۰
جنگ نرم (۶) (ویژه جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران)	۹۰
نظریه‌های امنیت	۹۰
نظریهٔ غیرغربی روابط بین‌الملل (دیدگاه‌هایی دربارهٔ آسیا و فراسوی آن)	۸۹
افغانستان؛ از شهادت احمدشاه مسعود تا سقوط طالبان	۸۹
کتاب ابی (۳) نظم بین‌المللی: قدرت یا عدالت	۸۹
تحول در نظریه‌های موازنه قوا	۸۹
دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران	۸۹
کتاب حقوق بشر (۲-۱)	۸۸-۸۹
مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی	۸۸
مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای جنوب غربی (سند چشم‌انداز)	۸۸
بررسی تطبیقی نظام‌های انتخاباتی	۸۸
نفوذ اسرائیل در آمریکا	۸۸
کتاب آبی (۲) مرز ایران و روسیه	۸۸
اوراسیاگرایی روسی	۸۸
امریکای لاتین (سیاست، حکومت و توسعه)	۸۷
ترکیه: حال و آینده	۸۷
کتاب ابی (۱) (راهنمای حقوق بشر در مجامع بین‌المللی)	۸۷
سیاست و اطلاعات (مطالعه موردی ایالات متحده)	۸۷ چاپ دوم ۸۸
رهبری و قدرت هوشمند	۸۷
حقایق ناگفته از گوانتانامو	۸۷
کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۷
لابی و لابی‌گر در آمریکا	۸۷
ناتو در قرن بیست‌ویکم	۸۷
جنگ نرم ۴ (عملیات روانی و فریب استراتژیک)	۹۰ چاپ چهارم
پرونده هسته‌ای ایران (۴-۱) (روندها و نظرها)	۸۴-۸۷
جنگ نرم ۵ (براندازی نرم در کشورهای مدل)	۹۰ چاپ سوم
جنگ نرم ۳ (نبرد در عصر اطلاعات)	۹۰ چاپ سوم
جنگ نرم ۲ ویژه جنگ رسانه‌ای	۹۰ چاپ ششم
جنگ نرم ۱ ویژه جنگ رایانه‌ای	۹۰ چاپ چهارم
شیعیان عربستان	۸۶
تهدیدات امنیت ملی (شناخت و روش)	۸۶
فرهنگ استراتژیک	۸۶
همه چیز درباره نظرسنجی	۸۶
تروریسم‌شناسی	۸۶
مرزهای ایران	۸۶
اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی)	۸۶
مقدمه‌ای بر سیاست و حکومت در آفریقا	۸۶

جنگ، رسانه‌ها و تبلیغات	۸۶ چاپ دوم ۸۸
امنیت بین‌الملل (۴-۱)	۸۸-۸۴
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران	۸۵
تجدید حیات امپراتوری (ردپای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا در خاورمیانه)	۸۵
ساختار دولت رژیم صهیونیستی (دوجلدی)	۸۵
امنیت در قفقاز جنوبی	۸۴
هیدروپلیتیک رودهای مرزی	۸۴
افسانهٔ انقلاب‌های رنگی	۸۴
دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۳)	۸۴
سیاست و توسعه در جهان سوم	۸۴
روابط ایران و انگلستان	۸۴
آلمان و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
آشنایی با معاهده منع گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل الحاقی	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز آلمان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۱۴ تا ۱۹۸۹)	۸۳
تظاهرات ضدجنگ	۸۳
حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟	۸۳
روابط ایران و امریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
عملیات آژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد)	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱	۸۱
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های مرجع

عناوین	سال انتشار
ژئوپلیتیک نظام جهانی	۸۷
راهنمای سازمان‌های غیردولتی (چاپ ۲ با اصلاحات و اضافات)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات اروپا، آمریکا و آفریقا (جلد سوم)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیا و اروپای شرقی (جلد دوم)	۸۴
جهانی شدن سیاست (دوجلدی)	۸۴ چاپ دوم ۸۸
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات استراتژیک و علوم سیاسی (جلد اول)	۸۲

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین	سال انتشار
کتاب اروپا (۱۰ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۲
کتاب آمریکا (۱۰ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۲
کتاب خاورمیانه (۸ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۴
کتاب آسیا (۶ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۲
کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) (۳ ـ ۱)	۸۹ ـ ۸۳
کتاب افریقا (ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین	سال انتشار
آشنایی با کشورهای اسلامی	۸۵

(جمهوری اسلامی ایران)	
برآورد استراتژیک آذربایجان (۲) (اقتصادی ـ نظامی)	۸۵
برآورد استراتژیک ترکیه	۸۵ چاپ دوم ۸۹
آشنایی با کشورهای اسلامی (پاکستان)	۸۵
برآورد استراتژیک عربستان	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (تـرکیـه)	۸۴
اشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر) (چاپ دوم)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک اذربایجان (۱) (سرزمینی ـ سیاسی ـ فرهنگی)	۸۲
براورد استراتژیک پاکستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک ژاپن (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک مصر(سرزمینی ـ سیاسی)	۸۱

ایران ریویو

عناوین	سال انتشار
ایران ریویو (۳ ـ ۱)	۸۳ ـ ۸۲

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین	سال انتشار
گزیده پژوهش‌های جهان (۵ ـ ۱)	۸۱-۸۲

پژوهش و تحقیق

عناوین	سال انتشار
نگاهی تحلیلی به کنفرانس‌های صلح مربوط به افغانستان	۹۰
پدیده اسلام‌هراسی: مصادیق، روندها و ریشه‌ها	۹۰
نگاهی به روابط روبه‌رشد ایران و ترکیه در سال‌های اخیر	۹۰
بیداری اسلامی (۳ـ۱)	۹۰
نگاهی به جنبش ضدجنگ و حامی صلح	۸۹
سازمان‌های غیردولتی و موضوع حقوق بشر	۸۹
ارزیابی توانمندی‌های نظامی رژیم صهیونیستی برای حمله به تأسیسات اتمی ایران	۸۹
الگوی استراتژیک ترکیه و منافع جمهوری اسلامی ایران	۸۹
آشنایی با ویکی‌لیکس	۸۹
بررسی روابط سیاسی ایران و عراق در دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد	۸۹
مقدمه‌ای بر وبلاگ‌های فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۴): تحلیل و بررسی شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۳): تحلیل و بررسی «بی‌بی‌سی فارسی»	۸۹
نگاهی به آخرین خریدهای تسلیحاتی	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۲): تحلیل و بررسی وب‌سایت رادیو فردا	۸۹
تحلیل مواضع رهبران و دیدگاه‌های کارشناسان روس در قبال ایران	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران (۱): تحلیل و بررسی شبکه ماهواره‌ای «فارسی وان»	۸۹
جنگ نرم: رویدادها و تحلیل‌ها (۴-۱)	۸۹ ـ ۸۸
تحریم (۲-۱)	۸۸
در باب دیپلماسی انرژی ایران	۸۸
اسرائیل: ارزیابی وضعیت راهبردی و مسئله حمله نظامی به ایران (۱۳۸۷ ـ ۱۳۸۸)	۸۸
تحولات هسته‌ای (۲-۱)	۸۸
تحولات نظامی (۳-۱)	۸۸
تحولات افغانستان (۹-۱)	۸۷-۸۸
تحولات انرژی (۵-۱)	۸۸
تحولات مسائل داخلی امریکا (۱-۸)	۸۷-۸۸
تحولات قدس (۱۴-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قفقاز (۱۲-۱)	۸۷-۸۸
تحولات عراق (۱۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات روسیه (۶-۱)	۸۸

تحولات اتحادیه اروپا (۵-۱)	۸۸
تحولات حقوق بشر (۲۲-۱)	۸۷-۹۰
تحولات شبه‌قاره (۵-۱)	۸۷-۸۸
تحولات آسیای مرکزی (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۱ (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۲ (۵-۱)	۸۸
تحولات ترکیه (۵-۱)	۸۸
تحولات چین (۴-۱)	۸۸
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (۳۴-۱۴)	۸۷-۸۸
ادبیات کاخ سفید (۱۳-۱)	۸۲-۸۶
آمریکاستیزی در خاورمیانه	۸۷
بحران اقتصادی امریکا (ریشه‌ها و پیامدها)	۸۷
روابط روسیه و آمریکا در جهان پس از جنگ سرد	۸۶
هندوستان و منافع آسیای مرکزی	۸۶
صهیونیسم در انگلیس	۸۶
مسلمانان در انگلیس	۸۶
انگلستان و اتحادیه اروپا (تقابل یا همکاری)	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در سیستم حکومتی انگلستان	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی لتونی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری شیلی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری گرجستان)	۸۶
براورد استراتژیک انگلستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۵
بررسی پروژه احداث جزایر مصنوعی امارات عربی متحده در خلیج فارس	۸۵
گزارش بیکر ـ همیلتون: نگاهی عمیق به وضعیت آمریکا در عراق	۸۵
بررسی اختلافات سرزمینی در دیوان بین‌المللی دادگستری: مطالعه موردی ادعای امارات بر جزایر سه‌گانه	۸۵
جورج سورس و انقلاب‌های مخملین	۸۵
مدیریت تصاویر ذهنی در ادبیات کاخ سفید در مورد جمهوری اسلامی ایران	۸۴
مراکز فکری تاثیرگذار در سیاست خارجی و امنیتی انگلیس	۸۴
اسیب‌شناسی دیپلماسی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
نگاهی به پژوهش‌های مؤسسات تحقیقاتی (سیاست و روابط خارجی، مسائل منطقه‌ای، امنیتی و استراتژیک)	۸۴
تروریسم در پرتو تکوین نظام حقوقی بین‌المللی: خاستگاه مبهم سیاسی، استلزامات حقوقی کیفری	۸۴
بررسی وضعیت مرز ایران و افغانستان	۸۳
نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه آثار حقوقی ساخت دیوار در سرزمین‌های اشغالی فلسطین	۸۳
نقش شیعیان در فرایند دولت‌سازی عراق نوین و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۳

بولتن ویژه

عناوین	سال انتشار
اینده محتمل برای روسیه: انتخابات ریاست‌جمهوری و فراتر از آن	۹۰
سند دفاع و امنیت ملی فرانسه	۹۰
چالش‌های امنیتی پاکستان (براساس گزارش امنیتی سال ۲۰۱۰ این کشور)	۹۰
نظم جهانی در سال ۲۰۵۰	۸۹
بررسی بحران مالی اروپا	۸۹
حضور اسرائیل در کشورهای اسیای میانه و بازتاب‌های آن در روابط این کشورها با کشورهای عربی	۸۸
پس از ملک عبدالله؛ جانشینی در عربستان سعودی	۸۸
درآمدی بر امنیت طبیعی	۸۸
جنگ امریکا علیه عراق؛ پیروزی نظامی و سریع و دلایل آن	۸۸
سازمان همکاری شانگهای: فرصت‌ها و تهدیدها برای ترکیه	۸۷
فساد در طبقه سیاسی اسرائیل	۸۷
روابط ایالات متحده ـ پاکستان: وضعیت حال و چشم‌انداز آتی	۸۷

نگاهی تحلیلی به مهم‌ترین مصوبات کنگره آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران	۸۳
شکل‌گیری ولکان‌ها (تاریخچه کابینه جنگ بوش)	۸۳
گفتگوهایی درباره عراق	۸۳
پایان دادن به شرارت	۸۳
افکار عمومی امریکا و سیاست خارجی در سال ۲۰۰۴	۸۳
سیاست خارجی دولت جدید ایالات متحده (نحوه تأثیر نتایج انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده بر ژئوپلیتیک و ادراکات جهانی)	۸۳
پشت صحنه یک رابطه جنجال‌امیز: ایالات متحده و ایران	۸۳
دیدگاه‌های مردم عراق درباره اشغال این کشور و آینده آن	۸۳
راهنمای مراکز ایران‌شناسی	۸۲
گزینه‌های پیش‌رو: سیاست ایالات متحده در برابر برنامه هسته‌ای ایران	۸۲
کنترل سلاح‌های کشتار جمعی	۸۲
(یافته‌های ۱۱ پروژه پژوهشی)	
افکار عمومی اسرائیل در خصوص امنیت ملی (۲۰۰۳)	۸۲
نگاهی به تحولات جهان (شش ماهه نخست سال ۱۳۸۲)	۸۲

تک‌پژوهی

عناوین	سال انتشار
صهیونیسم در فرانسه	۸۷
تحول روابط ترکیه ـ آمریکا در بافت فراآتلانتیک	۸۷
برنامه‌های هسته‌ای خاورمیانه	۸۷

تلفن: ۷ ـ ۸۸۷۵۶۲۰۳

نمابر: ۸۸۵۰۰۲۵۰

marketing@tisri.org